

سوره الاحزاب

فصلی گوی

سال اول | شماره چهارم | تابستان ۱۳۹۶

فصل تحول

فصل نام‌های اختصاصی تحول در علوم انسانی
سال اول | شماره چهارم | پاییز ۱۳۹۱ | قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان



• صاحب امتیاز: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه تربیت مدرس | • مدیر مسئول: دکتر علی فلاح رفیع | • سردبیر: مرتضی فاضلی | • دبیر تحریریه: شریف حیدر بیگی | • مدیر اجرایی و ویراستار: ایمان شمالی | • گرافیک و صفحه آرایی: سید محمد حسینی | • دبیران گروه‌ها: گروه مدیریت: محمد افکنه | گروه علوم سیاسی: امیر استکی | گروه حقوق: حسین محمدکوریان | گروه روان‌شناسی و علوم تربیتی: مرتضی خواجه‌وند سربوی | گروه علوم اجتماعی: سیاوش ایمانی | همکاران این شماره: محمدجواد ایمانی، محمدحسن آسایش، مصطفی چراغی، امیررضا دهقان، میکائیل دانی، محمدزمان راستگو، محسن سپهری، محمدضیایی موتمن، جلیل ولدخانی، مرتضی محجی، سید جابر موسوی، خدیجه مهدوی اصل

نشانی: تهران - ضلع جنوب شرقی پل نصر - دانشگاه تربیت مدرس (دانشکده علوم پایه) نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه
تلفن: ۸۲۸۸۳۲۹۰ | فکس: ۸۸۰۰۷۸۰۰ | سایت: www.fasletahavol.com | پست الکترونیک: info@fasletahavol.com

فراخوان همکاری

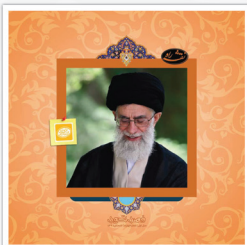
فصلنامه فصل تحول در نظر دارد از نظرات و دیدگاه‌های علمی، تحلیلی و کارشناسی کلیه استادان و دانشجویان دانشگاه‌ها و تمام حوزویان در قالب مقاله، یادداشت و یا شرکت در نشست‌های تحول در علوم انسانی و کارگروه‌های تخصصی استفاده نماید. علاقه‌مندان برای درج مطالب خود در فصلنامه فصل تحول و یا پایگاه اینترنتی فصل تحول می‌توانند فایل «word» آن را به همراه فایل چند عکس رنگی به آدرس info@fasletahavol.com ارسال نمایند.

یادآوری:

- ۱- ارسال مقاله یا مشارکت در تولید محتوای نشریه مطابق ماده ۳ و ۴ آیین نامه ی ارتقای اعضای هیات علمی و ماده ۳ آیین نامه ی هم‌اندیشی استادان دارای امتیاز ارتقا و مزایای مرتبط خواهد بود.
- ۲- فصلنامه در ویرایش و تلخیص مطالب ارسالی آزاد است.
- ۳- برای آگاهی از موضوعات پیشنهادی برای شماره‌های آینده فصلنامه «فصل تحول» به آدرس www.fasletahavol.com در پایگاه اینترنتی فصلنامه مراجعه فرمایید.

■ هدف، اجتهاد در علوم انسانی است

نقشه‌ی راه



۵



گروه علوم سیاسی

■ الگوی غربی امتحان خود را پس داده است

■ رد نقد تاریخ باوری کل‌گرایانه‌ی پوپر
با دکترین مهدویت

■ جدیدترین‌ها لزوم‌مفیدترین‌ها نیستند

■ نقش راهبردی دولت
در اندیشه‌ی سیاسی امام خمینی (ره)

■ تغییر ساختار آموزشی،
پیش شرط تحول در علوم انسانی

۹

اقدامات تحولی

۵۵



گزارش اولین کنگره‌ی علوم انسانی اسلامی همایش‌ها و نشست‌ها

۶۷



چهره‌ها و تحلیل‌ها

۴۵



شاخصه‌های علوم انسانی در غرب

۳۱



۸۹



۷۳



۵۳



۳۵



گروه علوم تربیتی

- کارآمدی حداقلی علوم انسانی غربی
- برای تحول باید گسست‌ها را بر طرف کرد
- آسیب‌شناسی مشاوره
- اصول اخلاقی و ارزش‌های فرهنگی در مشاوره
- دو مین همایش ملی روان‌شناسی، مشاوره و دین

گروه علوم اجتماعی

- دو لبه‌ی یک تیغ
- مدلی برای جامعه‌شناسی بومی
- میوه‌ی تلخ «علم اجتماعی سکولار»
- هویت ما
- درآمدی بر ملزومات شکل‌گیری پارادایم علم دینی

گروه حقوق

- حلقه‌ی مفقود پژوهش‌های حقوقی
- بازخوانی میراث گذشته رمز تحول است
- ضرورت بازنگری در رشته‌ی حقوق
- صلح جاویدان و حکومت قانون
- تحول علوم جنایی حقوقی و جرم‌شناختی در ایران

گروه مدیریت

- نمی‌توان جامعه‌ی دینی را با مدیریت غیر دینی هدایت کرد
- معیارهای تخصصی مدیران در مدیریت علوی
- مدیریت بیش از سایر رشته‌ها نیازمند روزآمدی است



در مسیر کاربردی شدن علوم انسانی



■ مرتضی فاضلی ■

انسان از رفاه مادی تولید می‌شوند، ظهور بیشتری در جامعه دارند و بر ساحت‌های زندگی فردی و اجتماعی بر مبنای نگاه مادی و تجربه‌گرایی پوزیتیویستی تأثیر گسترده‌ای را موجب شده‌اند؛ در حالی که علوم انسانی نتوانسته از ظرفیت‌های متنوع رسانه‌ای و تبلیغاتی برای معرفی و ارتقای خود استفاده کند.

علوم انسانی می‌تواند با تبیین ساده و به دور از ابهام و پیچیدگی و نیز با رویکرد آموزشی به مباحث، روش‌هایی را عرضه کند تا به ایجاد تغییر در نگرش آحاد جامعه بر مبنای آموزه‌های اسلامی منجر شود. از این رو می‌توان برای علوم انسانی نقشی به مثابه زیرساخت تحول فرهنگی قائل شد که قادر است با هدایت آداب و رسوم و مذهب عامه‌ی مردم برای احیای هویت اسلامی-ایرانی، الگوی جامعی ارائه دهد.

با نگاهی کارکردی به علوم انسانی می‌توان بازتاب‌ها و تأثیرات اجتماعی و فرهنگی به هر یک از مسایل مبتلا به را شناسایی و جاذبه‌هایی که هر پاسخ بر همین اساس، در شرایط مختلف برای گروه‌های اجتماعی داشته‌اند را پیگیری کرد. کاربردی شدن علوم انسانی نیازمند توجه کافی به پدیده‌های عینی، و همین‌طور سامان‌مند کردن حیات اجتماعی در پژوهش‌های علوم انسانی است. واقعیت آن است که نتایج این پژوهش‌ها هم اکنون به گونه‌ای نیست که بتواند ایده‌هایی برای حل مشکلات جامعه ارائه دهد و در نتیجه عملیاتی شدن نتایج پژوهش‌های مذکور برای مدیران و سیاست‌گذاران اهمیت و اولویت شایسته را ندارد.

در پایان باید متذکر شد این زنگ خطر وجود دارد که علوم انسانی پنیادی مورد غفلت واقع شود. ما نباید از هیچ علمی از جمله علوم انسانی، صرفاً انتظار داشته باشیم که کاربردی عمل کند. دنیایی که فقط انتظار فناورانه از علم داشته باشد قطعاً ضرر خواهد کرد؛ زیرا حتی اگر اقتصادش رونق پیدا کرده باشد ممکن است پایه‌های تمدن‌سازی خود را از دست بدهد. ملت‌هایی توانسته‌اند پایه‌های تمدن‌سازی را بنا نهند و تمدن بسازند که نگاهشان به علم صرفاً کاربردی نبوده است بلکه زاینده‌ی تئوریک علم را حفظ کرده‌اند؛ پس همان اندازه که کاربردی کردن علوم اهمیت دارد باید به تحقیقات بنیادی هم اهمیت بدهیم. از این رو، باید بکوشیم سهم پژوهش‌های بنیادی به اندازه‌ی سهم کاربردی کردن علوم و استفاده از آن‌ها برای حل مسایل رعایت شود، وگرنه به‌زودی در عرصه‌ی کاربردی ساختن همه‌ی علوم از جمله علوم انسانی، طعم شکست را خواهیم چشید. ■

◀ علوم انسانی با سامان دادن به اندیشه، جهان‌بینی و فضای فکری افراد جامعه می‌تواند باعث تأثیرگذاری، پویایی و بروز و ظهور این علوم در جامعه گردد؛ چراکه شکل‌گیری اخلاقیات و تعالی فرهنگی به انسجام و پایداری زیربنای معرفتی، اسلامی و اخلاقی نیازمند است. حرکت فکری مطلوب آن است که در عین تناسب با زمان و توجه به نیازها و مشکلات معرفتی عصر حاضر، بتواند زیربنای معرفتی مستحکمی پیشنهاد دهد. این حرکت در سایه‌ی ارائه‌ی نمونه‌های عملی که بر پایه‌ی بنیادی نو، و نیز اندیشه و تفکری زنده و پویا و در عین حال مبتنی بر ارزش‌های اسلامی و انسانی باشد متجلی خواهد شد. از آنجا که علوم انسانی علوم‌ی ناظر به شئون انسان به صورت فردی یا جمعی است یا بازتعریف مبنای فکری می‌تواند به صورت کاربردی، گفتمانی را ارائه دهد که حضور اجتماعی تفکر در ساحت انسان، فرهنگ، دین و الزامات آن را جدی‌تر کند.

از علوم انسانی همانند سایر علوم می‌توان در دو جهت استفاده کرد: نخست در عرصه‌ی علم محض که به معنای مطالعات بنیادی است و می‌تواند به توسعه و رشد نظریات در حوزه‌ی علوم انسانی بینجامد. دوم، در معنای تحقیقات و مطالعات کاربردی که می‌تواند به رفع مسایل اجتماعی و انسانی یاری رساند. در واقع، جامعه برای حل مسایل خود نیازمند استفاده‌ی ابزاری از علوم انسانی است، لیکن تنظیم سیاست علمی در کشور با این نیازها هماهنگ نیست. در حال حاضر پژوهش‌های علوم انسانی بیشتر جنبه‌ی تولید علم دارد و کمتر شاهد پژوهش‌های کاربردی در این حوزه هستیم.

یکی از موانع کاربردی‌سازی علوم انسانی مسئله‌محور نبودن علوم انسانی است. علوم انسانی پاسخی به مسایل ملموس جامعه نمی‌دهد. از سوی دیگر غیربومی بودن و یا وارداتی بودن علوم انسانی است موجب شده است تا بین اصحاب و عالمان علوم انسانی از یک سو، و توده‌های مردم از سوی دیگر، شکاف ایجاد شود. دلیل اصلی این شکاف هم این است که یافته‌های علوم انسانی موجود از مبنای وارداتی و سکولار برخوردار بوده و در تضاد با باورها، یافته‌های عینی و ارزش‌های دینی و ملی مردم است.

از طرف دیگر محصولات علوم تجربی از آنجا که برای بر خورداری بیشتر

نقشه راه



فصل اول

هدف، اجتهاد در علوم انسانی است

علوم انسانی عنصر سازنده و هدایت‌گر فرهنگ هر کشوری است؛ بیراه نگفته‌ایم اگر علوم انسانی را به یک معنا علوم فرهنگی بنامیم؛ چون فرهنگ، عامل اصلی رشد و کمال انسان تلقی می‌شود. در مجموع، علوم انسانی علمی هستند که با چگونگی رشد و کمال و پیشرفت انسان سروکار دارند. از این رو، علوم انسانی به همان اندازه اهمیت دارد که این امور در زندگی انسان حائز اهمیت است. رهبر فرزانه‌ی انقلاب نیز به انحاء مختلف این موضوع سرنوشت‌ساز را تبیین و بر اهمیت آن تأکید فرموده‌اند. در ادامه گزیده‌ای از این بیانات را می‌خوانید.

می‌کند که ما کدام طرف داریم می‌روییم؛ دانش ما دنبال چیست. وقتی علوم انسانی منحرف شد و بر پایه‌های غلط و جهان‌بینی‌های غلط استوار شد، نتیجه این می‌شود که همه‌ی تحرکات جامعه به سمت یک گرایش انحرافی پیش می‌رود. امروز دانشی که غرب دارد، شوخی نیست؛ چیز کوچکی نیست. دانش غرب یک پدیده‌ی بی‌نظیر تاریخی است؛ اما این دانش در طول سال‌های متمادی در راه استعمار به کار رفته، در راه برده‌داری و برده‌گیری به کار رفته، در راه ظلم به کار رفته، در راه بالا کشیدن ثروت ملت‌ها به کار رفته. امروز هم که می‌بینید چکار دارند می‌کنند. این بر اثر همان فکر غلط، نگاه غلط، بینش غلط و جهت‌گیری غلط است که این علم با این عظمت - که خود علم یک چیز شریفی است، یک پدیده‌ی عزیز و کریمی است - در این جهت‌ها به کار می‌افتد. (دیدار با جمعی از نخبگان و برگزیدگان علمی ۹۰/۰۷/۱۳)

می‌گذارید. شما برای خودتان یک مقدار ذخایر بانکی دارید که پشتوانه‌ی کار شما، مایه‌ی امید شما، منشأ درآمد‌های شما آن است. البته یک مقدار هم پول توی جیب‌تان می‌گذارید و خرج می‌کنید. نمی‌خواهیم جسارت کنیم؛ واقع قضیه این است. این علوم کاربردی‌ای که امروز وجود دارد، این‌ها همه‌اش همین پول‌هایی است که ما داریم خرج می‌کنیم. یک ملت مجبور است مهندسی داشته باشد، شهرسازی داشته باشد، صنایع داشته باشد، پزشکی داشته باشد، سلامت و درمان داشته باشد؛ این‌ها پول‌هایی است که روزانه داریم خرج می‌کنیم؛ اما مایه و ریشه‌ی اصلی این علوم، علوم پایه است. من بارها راجع به علوم انسانی صحبت کرده‌ام. علوم انسانی روح دانش است. حقیقتاً همه‌ی دانش‌ها، همه‌ی تحرکات برتر در یک جامعه، مثل یک کالبد است که روح آن، علوم انسانی است. علوم انسانی جهت می‌دهد؛ مشخص

● «تولید علم» یک گفتمان قطعی است
 یک روزی چیزهایی گفته می‌شد که به گوش‌ها سنگین می‌آمد. من یک روزی مسئله‌ی «تولید علم» را مطرح کردم، بعد دیدم بعضی جاها نشستند روی کلمه‌ی «تولید علم» دارند خدشه می‌کنند - حالا یک مناقشه‌ی لفظی - که علم قابل تولید نیست! امروز این به صورت یک گفتمان قطعی در آمده؛ شماها گله‌مندید از این که این کار در مقطع خاص خودش پیش نمی‌رود. این خیلی پیشرفت است؛ بنابراین پایستی کار کرد. و کار کنید، فکر کنید؛ حتما تأثیر دارد.

از من سؤال شد نظرم در مورد علوم پایه چیست. من چندین بار راجع به علوم پایه بحث کرده‌ام. من علوم پایه را خیلی مهم می‌دانم. من یک وقتی گفتم علوم پایه در مقایسه‌ی با علوم کاربردی‌ای که ما داریم، مثل یک ذخیره‌ی بانکی است در مقابل پولی که شما توی جیب‌تان



● مطالعه‌ی تاریخ، مقدمه‌ی تحول

این که پشت سر پیشرفت علوم، پیشرفت فکر وجود دارد، این که مبدأ تحول ملت‌ها بیش و پیش از آنچه که علم و تجربه باشد، فکر و اندیشه است، کاملاً حرف درست و اثبات شده‌ای است؛ به همین دلیل است که من روی مسایل علوم انسانی حساسیت به خرج می‌دهم. ما به هیچ وجه نگفتیم که دانسته‌های غربی‌ها را که در زمینه‌های گوناگون علوم انسانی پیشرفت‌های چند قرنی زیادی داشتند، یاد بگیریم یا کتاب‌های این‌ها را نخوانیم؛ ما می‌گوییم تقلید نکنیم ... مبانی علوم انسانی در غرب از تفکرات مادی سرچشمه می‌گیرد. هر کس که تاریخ رنسانس را خوانده باشد، دانسته باشد، آدم‌هایش را شناخته باشد، این را کاملاً تشخیص می‌دهد. خوب، رنسانس مبدأ تحولات گوناگونی هم در غرب شده اما مبانی فکری

ما با آن مبانی متفاوت است. هیچ ایرادی هم ندارد که ما از روان‌شناسی و جامعه‌شناسی و فلسفه و علوم ارتباطات و همه‌ی رشته‌های علوم انسانی که غرب ایجاد و تولید کرده یا گسترش داده، استفاده کنیم. من بارها گفته‌ام که ما از یادگیری به هیچ وجه، احساس سرشکستگی نمی‌کنیم. لازم است یاد بگیریم؛ از غرب یاد بگیریم، از شرق یاد بگیریم - «اطلبوا العلم ولو بالصدین» - خوب، این که روشن است. ما از این احساس سرشکستگی می‌کنیم که این یادگیری به دانایی و آگاهی و قدرت تفکر خود ما منتهی نشود. همیشه که نمی‌شود شاگرد بود؛ شاگردی می‌کنیم تا استاد شویم. غربی‌ها این را نمی‌خواهند؛ سیاست استعماری غرب از قدیم همین بوده؛ می‌خواهند در دنیا یک تبعیضی، یک دوهویتی‌ای، یک دودرجه‌ای در مسایل علمی وجود داشته باشد.

یکی از علوم انسانی، تاریخ است. باز هم من توصیه می‌کنم که تاریخ بخوانید. تاریخ دوره‌ی استعمار را بخوانید تا ببینید غربی‌ها علی‌رغم ظاهر نونوار اتوکشیده‌ی ادکلن زده‌ی منظم و مرتب و داعیه‌های حقوق بشرشان، چه وحشیگری عظیمی در این مقوله کردند. نه این که فقط آدم‌ها را بکشند؛ در دور نگهداشتن ملت‌های تحت استعمار خودشان از عرصه‌ی پیشرفت و امکان پیشرفت در همه‌ی زمینه‌ها هم تلاش زیادی کردند. ما می‌خواهیم این اتفاق نیفتد. ما می‌گوییم علوم انسانی را یاد بگیریم تا بتوانیم شکل بومی آن را خودمان تولید کنیم و این را به دنیا صادر کنیم. بله! وقتی که این اتفاق افتاد، آنگاه هر یک نفری که از مرزهای ما خارج می‌شود، مایه‌ی امید و اتکای ماست. بنابراین ما می‌گوییم در این علوم مقلد نباشیم. حرف ما در زمینه‌ی علوم انسانی این است. (دیدار با جمعی از دانشجویان ۹۰/۰۵/۱۹)

● هدف، اجتهاد در علوم انسانی است

آنچه که ما در باب علوم انسانی گفتیم و من تکرار می‌کنم، همان است که: ما بایستی در علوم انسانی اجتهاد کنیم؛ نباید مقلد باشیم. اما حالا فرض کنید که فلان رشته‌های علوم انسانی در دانشگاه حذف بشود یا حذف نشود یا کم بشود؛ من روی این چیزها هیچ نظری ندارم. من نه نفی می‌کنم، نه اثبات می‌کنم؛ یعنی کار من نیست، کار مسئولین است. ممکن است مصلحت بدانند بعضی از رشته‌ها را حذف کنند یا نکنند؛ حرف من این نیست؛ حرف من این است که در باب علوم انسانی کار عمیق انجام بگیرد و صاحبان فکر و اندیشه در این زمینه‌ها کار کنند. (دیدار با جمعی از دانشجویان ۹۰/۰۵/۱۹)

در مورد کارهایی که باید انجام بگیرد البته سرفصل‌های مهمی وجود دارد که همه دارای اولویت‌اند؛ مثلاً تحول نظام اداری یک کار لازم است که باید انجام بگیرد؛ تحول آموزش و پرورش، یک کار بنیانی است؛ جایگاه علوم انسانی در دانشگاه‌ها و در مراکز آموزش و تحقیق، یک کار اساسی است. (بیانات مقام معظم رهبری در حرم مطهر رضوی در آغاز سال ۹۰)

● علوم انسانی در دانشگاه‌ها ذاتاً مسموم است

اینکه بنده درباره‌ی علوم انسانی در دانشگاه‌ها و خطر این دانش‌های ذاتاً مسموم هشدار دادم - هم به دانشگاه‌ها، هم به مسئولان - به خاطر همین است. این علوم انسانی‌ای که امروز رایج است، محتوایی دارد که ماهیتاً معارض و مخالف با حرکت اسلامی و نظام اسلامی است؛

متکی بر جهان‌بینی دیگری است؛ حرف دیگری دارد، هدف دیگری دارد. وقتی این‌ها رایج شد، مدیران بر اساس آن‌ها تربیت می‌شوند؛ همین مدیران می‌آیند در رأس دانشگاه، در رأس اقتصاد کشور، در رأس مسایل سیاسی داخلی، خارجی، امنیت، غیره و غیره قرار می‌گیرند. حوزه‌های علمیه و علمای دین پشتوانه‌هایی هستند که موظف‌اند نظریات اسلامی را در این زمینه از متون الهی بیرون بکشند، مشخص کنند، آن‌ها را در اختیار بگذارند، برای برنامه‌ریزی، برای زمینه‌سازی‌های گوناگون. پس نظام اسلامی پشتوانه‌اش علمای دین و علمای صاحب‌نظر و نظریات اسلامی است؛ لذا نظام موظف به حمایت از حوزه‌های علمیه است، چون تکیه‌گاه اوست. (دیدار طلاب، فضلا و استادان حوزه‌ی علمیه‌ی قم ۸۹/۰۷/۲۹)

● نقش حساس استادان در دانشگاه‌ها

در دانشگاه پرورش انسان در تراز شهید چمران لازم است؛ این را لازم داریم. خب پس استاد بسیجی می‌داند در دانشگاه بایست چه کار کند؛ این حضور دائم، این حضور بجا و بهنگام، این حضور مخلصانه و مجاهدانه برای استاد بسیجی به این معناهاست که گفته شد. استاد خیلی نقش دارد. نقش استاد در محیط‌های آموزشی نقش بسیار برجسته و مهمی است. استاد فقط آموزنده‌ی دانش نیست؛ بلکه منش استاد و روش استاد می‌تواند مربی باشد؛ استاد، تربیت کننده است. تأثیر استاد روی شاگرد، علی‌الظاهر از تأثیر بقیه‌ی عوامل مؤثر در پیشرفت علمی و معنوی و مادی متعلم بیشتر است؛ از بعضی

که خیلی بیشتر است. گاهی استاد می‌تواند یک کلاس راه، یک مجموعه‌ی دانشجو یا دانش‌آموز را با یک جمله‌ی بجا تبدیل کند به انسان‌های متدین. لازم هم نیست حتماً رشته‌ی علوم دینی یا معارف را تدریس کند؛ نه! شما گاهی یک جا در درس فیزیک، یا در درس ریاضی، یا در هر درس دیگری - علوم انسانی و غیر انسانی - می‌توانید یک کلمه بر زبانتان جاری کنید، یا یک استفاده‌ی خوب از یک آیه‌ی قرآن بکنید، یا یک انگشت اشاره به قدرت پروردگار و صنع الهی بکنید که در دل این جوان می‌ماند و او را تبدیل می‌کند به یک انسان مؤمن. استاد این جوری است.

عکسش هم البته هست. متأسفانه استادانی در دانشگاه‌های امروز ما هستند - اگرچه کم‌اند - که درست نقطه‌ی مقابل عمل می‌کنند - حالا درس‌شان هرچی هم که است، مربوط است یا نیست - و با یک کلمه، این جوان را از آینده‌ی خودش ناامید می‌کنند، از آینده‌ی کشورش ناامید می‌کنند، از آینده‌ی حضورش در کشور خودش بی‌اعتنا می‌کنند، او را تشنه‌ی نوشیدن از سرچشمه‌های ناسالم و آلوده‌ی بیگانگان می‌کنند و رها می‌کنند. از این قبیل هم داریم. استاد یک چنین نقشی دارد. بنابراین با معنایی که برای بسیج می‌کنیم، با معنایی که برای استاد می‌کنیم و با تلقی‌ای که از استاد بسیجی داریم، معلوم می‌شود که نقش شماها در دانشگاه چقدر نقش حساسی است. (دیدار با اعضای بسیجی هیئت علمی دانشگاه‌ها ۹۰/۰۴/۲) ■

علوم سیاسی

- الگوی غربی امتحان خود را پس داده است
- ردّ نقد تاریخ باوری کل‌گرایانه پوپر با دکتترین مهدویت
- جدیدترین‌ها لزوماً مفیدترین‌ها نیستند
- نقش راهبردی دولت
- تغییر ساختار آموزشی، پیش شرط تحول در علوم انسانی



الگوی غربی امتحان خود را پس داده است

گفتگو با: دکتر غلامرضا خواجه‌سروی



■ برای ورود به بحث لطفاً بفرمایید چه دیدگاه‌هایی درباره‌ی وضعیت کنونی علوم سیاسی در ایران وجود دارد و هر یک متعلق به کدام گرایش‌ها و گروه‌های فکری موجود هستند؟

به طور کلی دیدگاه‌های حاکم بر وضعیت علوم سیاسی در ایران، به خصوص از منظر آکادمیک، از الگوی خاص ایدئولوژیک یا الگویی دیگر (چه حول محور گفتمان‌های داخلی و چه با در نظر گرفتن دیدگاه‌های بین‌المللی) پیروی نکرده است؛ به این معنا که به صورت عینی و منسجم نمی‌توانیم از جریان‌های فکری اصیل و هدف‌مند در بُعدی روش‌مند و یکپارچه در رابطه با علم سیاست حرف بزنیم. در عین حال، می‌توان گفت که الگوی نیم‌بند فکری آن در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ شمسی برگرفته از گزاره‌های روشنفکری غیر دینی متأثر از اندیشه‌های چپ‌گرا بوده است؛ هرچند رگه‌های محسوس لیبرال-سکولار در آن زمان نیز حضور فعال داشت.

از اواخر دهه‌ی ۶۰ و ۷۰ شمسی فضای حاکم بیشتر به سمت و سوی روشنفکری دینی و نوگرایی مذهبی در اندیشه‌ها پیش رفت. در کنار آن، در فلسفه‌ی سیاسی شاهد رشد سنت‌گراها به مثابه یک گفتمان ضد مدرن و مذهبی هستیم؛ به این ترتیب که رشته‌ی افکار کسانی نظیر سیدحسین نصر در ایران هوادارانی پیدا کرد و در عرصه‌ی آکادمیک جلوه‌گر شد. همچنین از اواخر دهه‌ی ۷۰ به این سو، روشنفکری دینی با گرایش به عنصری که به آن آزادی‌خواهی لیبرالی نام داده‌اند، سبکگرد یک مدل لیبرال مسلط بر دانشگاه‌ها و سطح جامعه ارائه دهد.

■ وزن هر کدام از این جریان‌های فکری را در میان استادان و صاحب‌نظران این رشته چگونه برآورد می‌کنید؟ به عبارت دیگر استادان علوم سیاسی بیشتر به کدام نحله‌ی فکری از نظرگاه ایستارشان در رابطه با مسئله‌ی سنت و تجدد، تعلق دارند و این چه تاثیری در تمایل یا عدم تمایل آن‌ها به تغییر وضع کنونی دارد؟

به نظر می‌رسد آنچه که در رابطه با جریان‌های فکری استادان دانشگاه می‌توان ذکر کرد ارائه‌ی قرائتی از سنت است که با الزامات تجدد سازگار باشد. اگر بخواهیم از منظر گروه‌های فکری تعریف‌شده بررسی کنیم، سه پارادایم اصلی قابل شناسایی است:

گروه نخست همان جریان معتدل تحول‌خواه است که با اعتقاد به زیربنای دین‌می‌خواهد الگوهای متجددانه از وضعیت و زیست بشری ارائه دهد. این گروه‌ها می‌توانند در قالب نواندیشی دینی یا روشنفکری دینی با در نظر گرفتن حد فاصل منطقی بین آن‌ها مطرح باشند. جریان دوم که گفته شد، بیشتر ذیل گزاره‌های سنت‌گرا و حول محور فلسفه‌ی سیاسی (دین‌محور) به فعالیت

◀ دکتر غلامرضا خواجه‌سروی مدرک دکتری علوم سیاسی در اندیشه‌ی سیاسی و گرایش فرعی مسایل ایران را دارد و در حال حاضر، استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی است. در این گفتگو سوالاتی در باب تحول در علوم سیاسی و بایدها و نبایدهای آن را با وی مطرح کردیم. پاسخ‌های ارائه‌شده حاوی نکات قابل تأملی است که در ادامه از نظر می‌گذرانیم.

■ به کوشش: محمود غلامی

زمینه اهتمام مضاعفی از خود نشان دهند.

■ دیدگاهی وجود دارد که مشکل اساسی جهان اسلام را در مقایسه با غرب، ناکارآمدی می‌داند و حل آن را از طریق توسعه، آن هم توسعه‌ای طبق الگوی تجربه‌شده‌ی غرب، ممکن می‌داند. این تفکر لازمی برپایی یا بازسازی تمدن اسلامی را توسعه‌یافتگی مدرن می‌داند. حال، اولاً: آیا می‌توان ادعای اینان را پذیرفت؟ و دوماً: پاسخ «علوم سیاسی اسلامی» به ضرورت کارآمدی چگونه باید باشد؟

نخست آن‌که دیدگاه و بحث طرح شده، به نظر نادرست یا دست‌کم غیر علمی و یکسونگرانه می‌آید. برای طرح چنین مدعایی آن هم در گستره‌ی جهان اسلام، نیاز به اثبات مقدمات بسیاری هست. گمان نمی‌کنم بتوان نسخه‌ی واحدی برای کلیه کشورهای اسلامی پیچید و تشخیص تک‌عاملی هم نمی‌تواند گرهی از مشکلات یا مسایل مطرح در جهان اسلام بگشاید. همان‌طور که در پاسخ به سؤال قبل شرح داده شد، کشورهای اسلامی با طیف متنوعی از مسایل و مشکلات روبرو هستند که هر یک به فراخور ویژگی‌های خود، اولویت‌بندی و چاره‌جویی متفاوتی را نیاز دارد. از سوی دیگر، این دیدگاه اکنون به تاریخ پیوسته است و حتی بانک جهانی به‌عنوان پرچمدار الگوی توسعه‌ی غربی، دیگر چندان از تحمیل الگوی یکسانی به کشورهای مختلف دفاع نمی‌کند و شکست و خطای این تئوری را پذیرفته است. وانگهی در دوره‌ی تسلط فن‌سالاران و دیکتاتورهای غرب‌گرا در تقریباً اکثر کشورهای اسلامی، این دیدگاه تجربه‌ی تاریخی خود را پس داده است و هزینه‌های گزافی را نیز در پی داشته است. تجربه‌ی تاریخی کشور ما در دوران پهلوی، تجربه‌ی ترکیه با آتاتورک،

ترکیب خاص موقعیت اقلیمی و استراتژیک، تأثیر فرهنگ و ترکیب متنوع اجتماعی و سرانجام زاویه‌ی تاریخی مواجهه با مسایل اندیشه‌ی معاصر در آن کشور و در نتیجه اولویت‌بندی این مسایل و آرایش نیروها در برابر آن‌ها را بازخوانی کرد. همین نکته است که شاید از آن به غنای مباحث در خارج ایران تعبیر می‌شود. معتقدم که تنوع و تعدد تجارب در کشورهای اسلامی، برای ما در حوزه‌های مختلفی درس‌آموز و خواندنی است. در کشورهای اسلامی شرق آسیا نحوه‌ی حفاظت از هویت ملی و فرهنگی، به‌ویژه در کنار مدل توسعه‌ی اقتصادی این کشورها، قابل مطالعه است. در کشورهای عربی تنوع و تعدد حرکت‌های چپ و قومی نسبت به تجربه‌ی تاریخی کشور ما، بسیار بسط‌یافته‌تر و گسترده‌تر بود و سرنوشت این جریان‌ها برای کشورها در تعامل با رشد چنین جریاناتی، آموزشی‌های بسیار دارد.

از سوی دیگر در خصوص مسایل مستحدثه‌ی انقلاب اسلامی، علی‌الخصوص تجارب عملی انقلاب و تنگناها و ظرفیت‌های فقه سیاسی اسلام در حوزه‌ی کشور ما گشایش‌ها و دستاوردهایی داشته که در هیچ کشور اسلامی این ژرفا، دقت و تنوع را نیافته است و باید این دستاوردهای نظری و عملی را به شیوه‌ای شایسته به جهان اسلام، به‌ویژه کشورهایی که در آن‌ها حرکت مبارک بیداری اسلامی رخ داده است، عرضه داشت. با این وصف، تعامل در حوزه‌ی تجارب تاریخی کشورهای اسلامی، لازم و پربرکت خواهد بود. گشایش این باب در سطح نخبگان، به‌ویژه از طریق تبادل استاد و دانشجو، و برپایی نشست‌های علمی و تخصصی و تألیف مجموعه‌ای از کتب مشترک در خصوص مسایل روز با مشارکت اندیشمندان و محققان حوزه‌های مختلف، ضروری است و امیدوارم که نهادها و افراد مسئول و علاقمند به فعالیت در این

می‌پردازند که ناگزیر حضور آنان پیامدهای روشنی را در حوزه‌ی علوم سیاسی در پی دارد. پارادایم دیگر که در حاشیه قرار دارند منابع لیبرال-سکولارند که فعالیت زیادی نیز برای تغییر وضع موجود و ارائه‌ی مدل منطبق با تمدن غربی داشته‌اند. آنچه که هم‌اکنون شاهد فعالیت آن هستیم و اکثریت را نیز به خود اختصاص داده، ارائه‌ی مدلی حاصل از تلفیق سنت و تجدد است که در آن هم دین نقشی اساسی دارد و هم با بنیان‌های بومی جامعه‌ی ایرانی سازگاری بیشتری دارد.

■ وضعیت را در کل جهان اسلام چگونه می‌بینید؟ عده‌ای اعتقاد دارند که این مباحث در خارج از ایران بسیار جلوتر از ایران است؛ نظر شما در این مورد چیست؟ به فرض صحیح بودن این ادعا چه شکلی از تعامل را پیشنهاد می‌کنید؟

اگرچه می‌توان نمای کلی جهان اسلام را نیز به گونه‌ای منطبق با این تقسیم‌بندی عام دانست ولی باید توجه داشت که به‌علت گستره‌ی پراکنش و تنوع کشورهای اسلامی از نظر جغرافیا، فرهنگ و نیز نظام‌های سیاسی و حجم آزادی‌های موجود در آن‌ها، تنوع و تفاوت‌های جدی در میان این کشورها قابل ملاحظه است. می‌توان چالش سنت-تجدد و دشواری هویت را از مسایل مشترک همه‌ی این کشورها دانست که با توجه به تفاوت‌های پیش‌گفته، پاسخ‌ها و تجلی‌های مختلفی در اندیشه‌ی سیاسی این کشورها یافته و به همین نسبت نیز ترکیب و آرایش نیروها و بازیگران سیاسی متفاوت شده است.

این واقعیت به شکل گرفتن تجارب متفاوت در کشورهای مختلف اسلامی انجامیده است که آن‌ها را درس‌آموز و شایسته‌ی بررسی می‌سازد. در هر یک از این تجارب، خصوصیت ویژه‌ی آن سامان نمود یافته است که در آن‌ها می‌توان

تونس در زمان بورقبیه و خلف او بن علی و مصر در دهه‌های گذشته، همه نشان‌دهنده‌ی بسیط، سطحی و نادرست بودن این انگاره و توصیه هستند. انقلاب اسلامی، رشد اسلام‌گرایی در ترکیه، بیداری اسلامی در تونس و مصر و دیگر کشورها را می‌توان واکنش اجتماعی صادفانه در سطح نخبگان و عموم جامعه به ناکارآمدی این نظریه دانست. درحقیقت، نیمه‌ی دوم قرن ۱۹ و نیمه نخست قرن ۲۰، مجال تاریخی این نسخه بود که از آزمون تاریخ شکست‌خورده بیرون آمد. با این همه بحث بازسازی تمدن اسلامی موضوعی درست و ضروری است که از هنگام طرح آن به عنوان یک مسئله در جهان اسلام، مصلحان و متفکران مختلف چون اقبال لاهوری، سیدجمال، عبده و معدودی از دیگر اندیشمندان در پی جستجوی راه‌های تحقق آن بوده‌اند. این بحث هنوز زنده است و اینک با گذر زمان بسیار از سطح کلی خود، به مسایل متنوع در عرصه‌های مختلف بسط یافته است. با انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی(ره) این مسئله سویدی متفاوتی یافت و تصور می‌کنم که در کشور ما پاسخ جدی به این ضرورت در قالب «الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت» تجلی یافته است که با زعامت و ارشادات رهبر بزرگوار انقلاب، گام‌های تدوین و قالب‌بندی و تبیین این الگو پیموده می‌شود. تحولات اجتماعی و سیاسی کشورهای اسلامی صحت و ضرورت قالب‌بندی و تدوین این الگو را بیش از پیش آشکار ساخته است که امیدوارم بتوانیم صورت نهایی آن را هرچه زودتر عرضه کنیم.

■ در بین برخی از استادان و صاحب‌نظران رشته‌ی علوم سیاسی، تحول به معنای بومی‌سازی از طریق مطرح کردن پرسش‌های سیاسی مربوط به ایران است. این عده اعتقاد

دارند که با همین دانش سیاسی فعلی می‌توان و باید به این سوالات پاسخ داد. به نظر جنابعالی این امر تا چه حد امکان‌پذیر است؟ تا چه حد علوم سیاسی توانسته با دیدگاه‌های فعلی به پرسش‌ها و مشکلات جامعه‌ی سیاسی ایران پاسخ درخور بدهد؟

همان‌طور که در صنعت شناخت نیازها و تلاش برای تولید به‌منظور رفع نیاز از طریق آموزش، پژوهش و کارکردهای عملیاتی الزام‌آور است، در علوم انسانی، به ویژه علوم سیاسی، نیز باید در درجه‌ی اول مسایل (به‌ویژه مسایل بومی-محلی) را شناخت و در مورد آن‌ها پرسش اساسی ایجاد کرد تا در مسیر صحیح قرار بگیریم.

همان‌طور که می‌دانیم مشکلات ما و منابع و موانعی که ما در زمینه‌ی مطلوبیت کارکردی با آن‌ها سروکار داریم ذیل جهان کنونی و به‌خصوص در دنیای اسلام وجود دارند. به تعبیر دیگر ما نمی‌توانیم خود را کاملاً جدا و منقطع از ساختارهای موجود بدانیم. می‌دانیم که «مسئله‌ی علم به اعتبار روش» همانی است که در همه جای جهان وجود دارد؛ هرچند این نمی‌تواند به معنای ایمان کور به همه‌ی آن روش‌ها و کاربست آن‌ها باشد؛ لذا ما باید برای استخراج این روش‌ها و استنباط روش‌های جدید کوشا باشیم و در زمینه‌ی تعاطی اندیشه‌های مختلف و بسط علم‌اندوزی و علم‌گرایی سخت بکوشیم. در عین حال باید به‌منظور کشف قانون‌های جدید و سازگار با منابع محیطی و بومی‌مان تلاش بیشتری به خرج دهیم.

برای روشن‌تر شدن بحث مثالی می‌زنم. در مورد مسئله‌ی دانش سیاسی و حل مسایل بومی

ایران به ماهیت طبقه و مناسبات اجتماعی ایران می‌پردازیم. بسیاری از چپ‌گرایان بر مبنای تئوری تحلیل طبقاتی مارکس به تبیین موضوعاتی همچون آگاهی طبقاتی، تفسیر مناسبات اجتماعی ایران و تغییر و تحول اجتماعی دست می‌زنند و معتقدند که این مسئله یک روش کاملاً علمی است که با لایه‌بندی اجتماعی در ایران کاملاً سازگار و منطبق است. این در حالی است که اگر به نظر مارکس بپردازیم می‌بینیم که مباحث مربوط به استثمار، تولید، مالکیت، سرمایه و... در ایران تاریخی به هیچ‌وجه منطبق با چارچوب‌های تحلیلی طبقاتی مارکس نبوده است؛ بنابراین قابل درک است که مشکلات جامعه‌ی سیاسی ایران همسو با بسیاری از این دست مشکلات در دیگر نقاط جهان و نیازمند الزامات علم مدرن ولی در عین حال نیازمند به شناخت ابعاد مختلف سرزمینی- تاریخی و سویه‌های هویتی آن باشد.

■ به نظر می‌رسد علوم سیاسی در ایران دارای ضعف نظریه‌پردازی است؛ یعنی از نوع تولیدات علمی استادان و صاحب‌نظران این رشته (که غالباً تکست‌بوک یا ترجمه یا تطبیق نظریه با مورد است) چنین برمی‌آید. نظر شما در این باره چیست؟ آیا این ضعف اساسی را مقدمه‌ای برای ضرورت تحول بنیادی (و نه بومی‌سازی سطحی) می‌دانید؟

این نکته کاملاً درست است. ضعف نظریه‌پردازی در واقع به همان مسئله‌ی عدم تولید در حوزه‌ی علوم انسانی در درجه‌ی اول و یا تولیدات سطحی، غیرکاربردی و ناموزون در رابطه با بسترهای تاریخی- سیاسی ایران در درجه‌ی دوم مربوط است. علل مختلفی هم در این مورد مطرح می‌شود؛ اما آنچه مشهود است این‌که فرایندهای تولید محتوا بدون در نظر گرفتن واقعیت‌های بومی و تاریخی ایران شکل می‌گیرند و رویکرد تحلیلی- انتقادی



و تصمیم‌سازی صورت پذیرد تا از این طریق دانش سیاست ابزارهای لازم را به‌منظور تبیین بیشتر افق‌های آینده در پرتو فرایندهای بومی تولید علم، فراهم آورد.

■ به عنوان سوال آخر: آیا آثار در خور توجهی در پارادایم جدید علوم سیاسی تولید شده است؟ آیا دانشگاه‌ها، موسسات پژوهشی و مراکزی با چنین رویکردهایی وجود دارند؟

همانطور که در قبل اشاره شد یکی از الزامات پرداختن به هر مسئله‌ای، شناخت دقیق ابعاد آن، تبیین روش‌های علمی در آن حیطه و ایجاد پرسش مفهومی اساسی برای انطباق با روش یا روش‌های ایجابی- ابداعی می‌باشد. همه‌ی این مسایل ما را به شناخت علم (به‌ویژه در مورد بحث ما علم سیاست) و ایجاد بسترهای لازم برای تولید در آن زمینه رهنمون می‌کند. چون در ایران هنوز این مسایل به صورت دقیق حل نشده‌اند و بومی‌گرایی در کنار تخصص‌گرایی، روش تفهیمی حل مسایل مختلف مرتبط با حوزه‌ی علوم سیاسی را فراهم نیاورده است، بنابراین نمی‌توان از آثار در خور توجه بر مبنای توضیحات ارائه شده سخن به میان آورد؛ هرچند نمی‌توان از تلاش‌های صورت گرفته در این زمینه تقدیر نکرد و یا به صورت کاملاً یک‌طرفه برخی آثار ارزشمند را نادیده گرفت. مراکز و مؤسسات پژوهشی مختلفی در کشور وجود دارند که سعی در ارائه‌ی مبنای نظری زیرساخت‌های تحولی علوم انسانی در کشور دارند و آثاری را نیز در گرایش‌های مختلف به چاپ رسانده‌اند. مراکزی مثل پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، پژوهشکده‌ی مطالعات فرهنگی و اجتماعی، دانشگاه امام صادق (ع) و دانشگاه علامه طباطبایی (ره) را می‌توان از جمله مؤسسات نسبتاً موفق در زمینه‌ی تولید علم بومی در حوزه‌ی علوم انسانی و علوم سیاسی دانست. ■

در ساخت جامعه از طرف قاعده‌های علمی علوم انسانی (بر مبنای رویکردی معرفت‌شناسانه) برمی‌گردد. برای عملی شدن این اصل نیاز اساسی به فهم روش‌مند گزاره‌های علوم انسانی و تطابق دادن آن با زیرساخت‌های تولیدی- بومی تفکر در ساخت‌های مختلف وجود دارد. یکی از شروط آن نیز استقلال نهاد علم و آزادی آکادمیک در بسترهای دینی نهاد جامعه است تا از آن طریق تولید علمی به‌ویژه در علوم انسانی و علم سیاست به وجود آید.

■ با توجه به این محدودیت‌ها از یک طرف، و فرصت‌ها از طرف دیگر، آینده‌ی تحول در علوم سیاسی را چگونه می‌بینید؟ از منظر آینده‌پژوهی چه افقی را در این زمینه مطلوب می‌دانید؟

به نظر بنده تحول در علوم سیاسی نیازمند درک اهمیت آن و پرداختن به انگاره‌های متدلوژیک آن با هدف تولید است. درواقع همان‌طور که در صنعت شناخت نیازها و تلاش برای تولید به‌منظور رفع نیاز از طریق آموزش، پژوهش و کارکردهای عملیاتی الزام‌آور است، در علوم انسانی، به ویژه علوم سیاسی، نیز باید در درجه‌ی اول مسایل (به‌ویژه مسایل بومی- محلی) را شناخت و در مورد آن‌ها پرسش اساسی ایجاد کرد تا در مسیر صحیح قرار بگیریم. اگر بر اساس آن عمل شود طبعاً امید به تحول در این حوزه بالا خواهد رفت و این به حل منازعات و مسایل عدیده کمک خواهد کرد. در غیر این‌صورت، ما همچنان با مشکلات تقلید و تطبیق غیرکاربردی در حوزه‌ی انواع علوم انسانی، از جمله علوم سیاسی، مواجه خواهیم بود. در این زمینه لازم است برای توصیف و تبیین تفهیمی مسایل و پدیده‌های سیاسی- اجتماعی و کلاً هرآنچه که در ذیل گزاره‌های تحولی علوم انسانی قرار می‌گیرد، ارتباط مؤثر، علمی و کاربردی میان محفل‌های آکادمیک و حوزه‌ی تصمیم‌گیری

عمیقی در مورد پیش‌فرض‌های دانش سیاست در ایران وجود ندارد. به طور قطع، در این زمینه نیاز جدی به تحول بنیادی وجود دارد.

ما نیازمند آن هستیم که به بازشناسی انسان‌شناسانه و معرفت‌شناسانه و بازخوانی نقادانه‌ی اندیشه‌ها و مبانی فکری، با توجه به آنچه که می‌توان آن را «دانش تمدنی» نامید، بپردازیم؛ به عبارت دیگر باید الزامات تولید علمی در سطحی کلی برآورده شود تا در کنار آن با بررسی و نسبت‌سنجی بین متغیرهای بومی تولید و بسط نظریه‌سازی و روش‌های علمی مشهود این ضعف را جبران و به سمت تحول بنیادی حرکت کنیم.

اساساً در کنار علم سیاست این نکته را می‌توان ذکر کرد که کل علم و تحول در آن از درون اتفاق می‌افتد و این مختص علم سیاست نیست. شاید یکی از مشکلات ما در ضعف نظریه‌پردازی نوع نگاه ما به مسئله‌ی علم باشد؛ به این ترتیب که علم مدرن را در ظاهر مدرنیته دیده‌ایم و نگاه تکنولوژیک و وجوه سخت‌افزاری آن را بیشتر پسندیده‌ایم و به این علت غافل از وجوه اندیشه‌ای و نرم‌افزاری علم (به‌ویژه در علم سیاست و نظریه‌پردازی در مورد آن) بوده‌ایم. در این بحث باید نهایت دقت را اعمال کرد تا موضوع بازسازی تمدن اسلامی، به موضوعی مکانیستی تقلیل نیافته و پویایی و درون‌زا بودن، روح حاکم بر آن را تشکیل بدهد.

■ به نظر شما چه شرایط و پیش‌فرض‌هایی برای تحول در علوم انسانی به طور عام، و علوم سیاسی به طور خاص لازم است؟

این سؤال ارتباط ساختاری با پرسش قبلی در مورد ضعف نظریه‌پردازی دارد؛ به این معنا که وقتی قائل به تحول در حوزه‌ی علوم انسانی هستیم (به درستی)، علت اصلی آن به عدم نظام‌مند شدن و کاربست الگوهای نظریه‌پردازی

ردّ نقد تاریخ باوری کل گرایانه‌ی پوپر با دکترین مهدویت

◀ مقدمه

برداشت کارل ریموند پوپر از مفهوم کلیت‌گرایی تاریخ باوری با رویکرد دیگر متفکران سیاسی، تمایزی معرفت‌شناختی دارد. مباحث فکری و مناقشات نقادانه‌ی پوپر در حوزه‌ی اندیشه‌های سیاسی، هماهنگ با مفروضات فلسفی اوست و به لحاظ شناخت‌شناسی و ایستار روشی، متأثر از تلقی پریکلس یونانی (۴۳۰ ق. م) و فهم سقراطی است (پوپر، ۱۳۷۶: ص ۱۳۹). از این حیث اقامه‌ی براهین و دلایل ایجابی معطوف به نقد پوپر بر کلیت‌گرایی تاریخ‌باوری بررسی و سنجش فرضیه‌ی ذیل می‌باشد، که در حقیقت پاسخ حدسی به این سؤال است، هر اندیشه تاریخ باوری کل‌گرایانه به توتالیترایسم منجر می‌شود؟

فرضیه: «زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی غرب (بدون عنصر معنویت) در قالب فکری تاریخ باوری کل‌گرایانه منجر به توتالیترایسم شد اما قالب فکری تاریخ‌باوری کل‌گرایانه‌ی فلسفه‌ی مهدویت با زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی خاص خود (تشیع) باعث روح و معنا بخشیدن به حیات می‌شوند و نتایج گویباری برای بشریت به بار خواهد آورد». به این منظور با رجاع به سؤال و فرض اصلی پژوهش حاضر، در پرتو رهیافت توصیفی تحلیلی، مهم‌ترین وجوه مذکور بازنمایی می‌گردد. و در نهایت با عطف توجه به مبانی و مباحث مورد مطالعه و تبیین مؤلفه‌ها و



محمد قاسم پوپر

◀ تاریخ باوری کل‌گرایانه بدون عنصری به نام معنویت و زمینه‌ی مساعد اجتماعی و فرهنگی آن زمان غرب به توتالیترایسم انجامید و کل‌گرایانه‌ی به نام هگل و مارکس متهم به تفکرات توتالیترایستی شدند. پوپر بدون توجه به شرایط اجتماعی و فرهنگی غرب که زمینه‌ای مساعد برای توتالیترایسم فراهم کرده بود، صرفاً عامل توتالیترایسم را تاریخ باوری کل‌گرایانه می‌داند و با مشخص کردن مولفه‌هایی نظیر غایت و هدف‌مندی تاریخ، کلیت‌بخشی به تاریخ و اصالت دادن به تاریخ دست به تعمیم می‌زند و تمام اندیشه‌های کلیت‌گزار را عامل توتالیترایسم می‌داند، که این نوع نقد تعارض جوهری با دکترین مهدویت پیدا می‌کند؛ در صورتی که عامل اصلی رشد توتالیترایسم نه از تاریخ باوری کل‌گرایانه بلکه از زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی مساعد آن زمان غرب بوده است و عامل دیگر آن، عدم توجه به معنویت و جنبه‌ی روحانی حیات بشری است، که باعث رشد توتالیترایسم در قالب ذهنی تاریخ باوری کل‌گرایانه شده است.



وی در بحث شناخت، خود را پیرو کانت معرفی می‌کند. پوپر از ناقدان مهم و سرسخت ایدئولوژی و فلسفه‌ی آلمانی است و فیلسوفان آلمان را پیامبران دروغین می‌خواند و پیدایش کمونیسم را مرهون اندیشه‌های آن‌ها (هگل، مارکس، هایدگر و هوسرل) معرفی می‌کند. از نظر پوپر اخلاق بنیان علمی عقلانی ندارد اما علم و عقلانیت بنیان اخلاقی دارد. ابطال‌پذیری، یک روش فردگرایانه است و نقطه‌ی مقابل آن روش کل‌گرایانه قرار دارد که ابطال‌پذیر نیست. لذا گزاره‌های آن از نظر پوپر علمی نیستند، بلکه شبه علم‌اند. نظریات کل‌گرا مایل به توتالیتراست. در صورتی که علم نقدپذیر همچون جامعه‌ی باز است و علم نقدناپذیر مصداقی از جامعه‌ی بسته است. علم یعنی این‌که بگذاریم فرضیه‌ها به‌جای ما بمیرند. پوپر لازمه‌ی ابطال‌پذیری را نقد آرا و اندیشه‌ها در جامعه‌ی باز می‌داند.

پوپر نظریه‌ی تکاملی داروین را قبول دارد و معتقد است که تا هنوز ابطال نشده است و اگر خیلی احتیاط کنیم آن را متافیزیکی می‌دانیم بسیار متمرکز بوده و فرضیات زیادی را به دنبال داشته است. خلاصه این‌که وی تکامل شناخت را شبیه تکامل داروینی نمی‌داند اما در امتداد آن می‌داند. پوپر مخالف ایدئالیسم متافیزیکی و نسبی‌گرایی است؛ چون به باور او، اعتقادات انسانی معیار صدق و کذب نیستند و دانش بشری ذاتاً خطاپذیر است. دیگر این‌که در واقع پیشرفت‌های دانایی در اساس، تغییر شکل دانایی‌های پیشین محسوب می‌شوند (پوپر، ۱۳۷۹: ص ۸۰). از نظر وی پیشرفت علمی پایان‌ناپذیر است لذا فلسفه‌ی علم پوپر منجر به شک و نسبی‌گرایی نمی‌شود، بلکه فقط بیان‌گر خطاپذیری شناخت بشر است. او برخلاف پوزیتیویست‌ها قائل به ادراک محض و خالص نیست بلکه معتقد به ادراکات گزینشی

آرمانی یا مثالی تأسیس کند، و این خود مقتضی حکومت متمرکز و نیرومند عده‌ای قلیل خواهد بود و بنابراین، احتمالاً به دیکتاتوری خواهد انجامید. اسطوره‌ی چارچوب، عنوان یکی از آثار نامی وی است. اسطوره‌ی چارچوب، یعنی این‌که: «بحث عقلانی یا متمرکز تنها در صورتی امکان‌پذیر است که شرکت‌کنندگان در بحث در یک چارچوب مشترک از مفروضات اساسی شریک باشند یا لاقبل به این شرط که برای ادامه‌ی بحث بر سر چنین چارچوبی توافق کرده باشند» (پوپر، ج ۱، ۱۳۸۴: ص ۸۶). پوپر این معنا را در عین

◀ به باور پوپر تاریخ غایت‌مند و هدفمند نیست و معنای ذاتی ندارد؛ بلکه ما می‌توانیم خود به آن معنای اخلاقی بدهیم و این کار باید با مهندسی اجتماعی تدریجی صورت‌پذیرد. بنابراین به اعتقاد وی جریان تاریخ قابل پیش‌بینی نیست.

نادرست بودن آن، شرآفرین می‌داند و ابراز می‌دارد که قبول این امر وحدت انبای بشر را متزلزل می‌سازد و تا حد زیادی احتمال خشونت و جنگ را افزایش خواهد داد. در مقابل، وی معتقد است که برای بحث، چارچوب مشترک لازم نیست و از نقطه‌ی صفر هم می‌توان گفت‌وگو کرد. از نگاه وی، تمدن نتیجه‌ی مواجهه‌ی فرهنگ‌های گوناگون و چارچوب‌های متفاوت است که به وجود آمده است (پوپر، ۱۳۸۴: ص ۹۱).

منطق موقعیت هم یعنی هر موقعیتی منطق خاص خود را دارد لذا زمینه‌ها هم اهمیت دارد. پوپر مخالف روش تاریخی است؛ زیرا او معتقد است که قضایای تاریخی نمی‌تواند قضایای کلی به ما بدهد چون کل تاریخ یک‌بار اتفاق می‌افتد. پوپر فردگراست و با کل‌گرایی سر و کار ندارد.

موازین دستگاه فکری این فیلسوف سیاسی، یافته‌ها و دریافت‌های حاصله، در یک نتیجه‌گیری کلی، تجزیه و تحلیل و ارائه خواهد شد. همچنین روش این تحقیق قیاسی است.

برای فهم درست، ابتدا در این پژوهش به رویه‌ی فکری و نظرات پوپر و بستر فکری این فیلسوف می‌پردازیم و در ادامه با بررسی دکترین مهدویت در قالب کلیت‌گرایی تاریخ‌باوری به نقد آرای پوپر می‌پردازیم.

بستر فکری و نظریات پوپر

کارل ریموند پوپر (۱۹۰۳-۱۹۹۴)، فیلسوف سیاسی و یکی از بزرگترین فیلسوفان علم سده‌ی بیستم به حساب می‌آید و آثار متعددی در فلسفه‌ی سیاسی و اجتماعی از خود باقی گذاشته است. در این‌که پوپر به لحاظ فکری جزو کدام نحله است شدیداً اختلاف است. پوپر بیشتر به عنوان فیلسوف علم و معرفت‌شناس شهرت یافته است. نفوذ علمی پوپر، به‌ویژه در حوزه‌ی روش‌شناسی علمی، فراگیر و مورد تصدیق دانشمندان حوزه‌های گوناگون دانش است (بشیریه، ۱۳۸۸: ص ۵۸).

نظام فکری پوپر عبارت‌اند از: مهندسی اجتماعی تدریجی، تاریخی‌گری، جامعه‌ی باز، حمایت‌گری، اسطوره‌ی چارچوب و منطق موقعیت.

مهندسی اجتماعی تدریجی بر این باور تأکید دارد که انسان سرور سرنوشت خویش است، و به صورت سازگار با اهداف خود می‌تواند در تاریخ اثربخش یا دگرگون‌ساز باشد. درست همان‌گونه که سیمای زمین را دگرگون ساخته است (پوپر، ۱۳۸۵: ص ۴۸). پوپر مهندسی اجتماعی تدریجی خود را در مقابل مهندسی اجتماعی تمامیت‌گرا مطرح می‌کند. به طور کلی مهندسی اجتماعی تمامیت‌گرا از منظر پوپر به معنی تلاشی است که بخواهد با استفاده از نقشه‌ی تمام جامعه، دولتی



◀ فلسفه تاریخ، متضمن تلاش برای تمییز دادن یا مشخص ساختن وجود الگو یا ساختار در روند خود تاریخ است. هم چنین مطالعه و بررسی تاریخ (به معنای گذشته) و تعمیم درباره آن است. فلسفه‌ی تاریخ، بررسی سیر حرکت تاریخ از گذشته تا حال و پیش بینی مسیر و نهایت آن در آینده است.

است که براساس دیدگاهی شکل گرفته و آن‌ها را فشارهای تکاملی در اعضای حسی ما گرد آورده و جای‌گیر کرده است. پوپر معتقد به روش وحدت در علوم طبیعی و اجتماعی است که البته هر کدام ویژگی‌های خاص خود را داراست و مهم ابطال‌پذیری است که در هر دو موجود است.

نقد پوپر بر هگل و مارکس

پوپر هگل را بنیانگذار نازیسم معرفی می‌کند که دشمن آزادی و عقلانیت است و جنگ را موتور اصلی پیشرفت تاریخ می‌داند. پوپر، هگل را قبیله‌گرای نوین معرفی می‌کند که آموزه‌های او سر از توتالیتاریسم درمی‌آورد (پوپر، ج ۲، ۱۳۸۵: ص ۹۵). به اعتقاد وی، فلسفه‌ی هگل صادقانه نیست، و او در جست‌وجوی حقیقت گام بر نداشته است (پوپر، ۱۳۸۲، ص ۱۲۳). مارکس را هم به خاطر تاریخی‌گری و اوتوپیانسیسم نقد می‌کند. با این تفاوت که حملات وی به هگل همراه با خشم و تحقیر است و نسبت به افلاطون آمیخته‌ای از احترام فکری و خصومت سیاسی و نسبت به مارکس کاملاً دوستانه است و معتقد است که پیش‌گویی‌های مارکس اشتباه از آب درآمد؛ زیرا مارکس این نکته را که ممکن است با اتحادیه‌های کارگری شکاف دو طبقه پر شود نادیده گرفته بود کما این‌که چنین نیز شد. در نتیجه اوتوپیی

مارکس که معتقد بود بعد از جامعه‌ی پرولتاریا پدید می‌آید، از بنیان اشتباه بود؛ زیرا مارکس قوانین علمی را قوانین توالی تاریخی می‌دانست در حالی که از نظر پوپر قوانین علمی «پیوستگی ثابت» هستند. سنت نقد عقلانی در نزد پوپر به این معناست که اعتقادات بشر موروثی است و به مرور زمان تکامل می‌یابد. مثلاً فیلسوفان یونان اسطوره را تبدیل به فلسفه کردند و ویژگی عصر مدرن نیز سنت نقد عقلانی اوست که خاص آن است. لذا پوپر تحلیل‌گر مدرنیته است و به همین دلیل جامعه‌ی باز و بسته را مطرح می‌کند.

نقد تاریخی‌گری و ایدئولوژی‌های انقلابی و یوتوپیایی

تاریخی‌گری به این معناست که علم وظیفه دارد پیش‌گویی‌هایی داشته باشد. به باور پوپر تاریخ غایت‌مند و هدف‌مند نیست و معنای ذاتی ندارد؛ بلکه ما می‌توانیم خود به آن معنای اخلاقی بدهیم و این کار باید با مهندسی اجتماعی تدریجی صورت پذیرد. بنابراین به اعتقاد وی جریان تاریخ قابل پیش‌بینی نیست. همچنین هدف‌مند و از پیش قابل شناخت نیست، بلکه از راه آزمون و خطا می‌توانیم به حقیقت نزدیک شویم (شی یرمر، ۱۳۸۶: ص ۸۳). بدین‌گونه که فرضیه‌های خود را بر اساس شناخت‌های شهودی آزمایش و نقد کنیم. لذا مهم‌ترین موضوع در روند شناخت، راه‌حل‌ها نیست بلکه پرسش‌ها و مشکلات است. پوپر مهندسی کل‌گرا را یک نگرش تاریخی‌گری می‌داند که محصول آن، جامعه‌ی بسته است. وی سقراط را طرف‌دار جامعه‌ی باز می‌داند که تجسم تمام عیار «عقل‌گرایی نقادانه» بود، چیزی که خود پوپر نیز فلسفه‌ی خود را هم همین می‌داند. لذا از نظر وی، سقراط به خاطر همین نگاه راضی شد تا بمیرد ولی خیانت نکند. اما افلاطون دشمن

جامعه‌ی باز است؛ زیرا فلسفه‌ی وی مبتنی بر اوتوپیانسیسم و تاریخ باوری است. تاریخی‌گری همه چیز را از پیش تعیین شده می‌داند و خود یک نوع جبر است و محلی برای تکامل و تلاش بشر نمی‌گذارد. پوپر معتقد است که ما نه تنها وظیفه بلکه قدرت آن را هم داریم که از طریق اقدام و عمل سیاسی تغییراتی به وجود آوریم (ایچ لسناف، ۱۳۸۵: ص ۲۸۹).

وی می‌گوید: ایدئولوژی‌های انقلابی و یوتوپیایی که در پی تاسیس جهانی بدیع و بی‌سابقه‌اند خیالی‌اند؛ زیرا امر نو و بی‌سابقه به کلی ناممکن است. هر آینده‌ای ریشه در حال و گذشته دارد. ساختن مدینه‌ی فاضله‌ی بی‌سابقه غیرممکن است، زیرا تنها کاری که ما واقعاً می‌توانیم انجام دهیم این است که بر روی وضع موجود کار کنیم و تغییراتی در آن به وجود آوریم. انقلابیون و معتقدان به یوتوپیا به تغییرات جزئی رضایت نمی‌دهند و خواستار دگرگونی کل ساختار جامعه‌اند. به عبارت دیگر، دچار این تناقض‌اند که می‌خواهند قبل از آن که چیزی را در جزئیات تغییر دهند، کل نظام را دگرگون کنند. به علاوه انقلابیون و طرفداران مدینه‌ی فاضله مدعی اشراف و علم کامل به جامعه‌اند، که این خود ممکن و متصور نیست. همچنین این تصور که تاریخ غایتی دارد بی پایه است؛ زیرا پس از تحقق آنچه غایت خوانده می‌شود، بازهم تحولاتی حادث و غایت دیگری تصور می‌گردد؛ بنابراین تاریخ بسته نیست و نمی‌توان آن را متوقف کرد. هرچه جلوتر برویم افق‌های جدیدی گشوده می‌شود و هیچ‌گاه نمی‌توان به ساحل آرامش و نهایت افق رسید (بشیریه، ۱۳۸۸: ص ۷۵).

انقلاب در اندیشه‌ی پوپر جا ندارد؛ زیرا اولاً وی مخالف مهندسی کل‌گرا (اوتوپیایی) است. چون آن را مبتنی بر نقشه‌ی از پیش آماده شده می‌داند



آینده است. در این منظر تاریخ موجودی حقیقی، زنده و متحرک است که جسمی دارد، روحی، اراده‌ای، خواستی، آهنگی، حرکتی، محرکی، مبدئی، مسیری، مقصدی، هدفی، قانونی، نظامی و... در واقع تاریخ آینده، برآمد گذشته است و بر این اساس فلاسفه‌ی تاریخ، به هدفدار بودن تاریخ و تصویر آن به‌عنوان موجودی زنده، پویا و متحرک اصرار دارند (کارگر، ۱۳۸۴).

مهدویت، فرجام متعالی و شکوه‌مند آینده‌ی تاریخ و سرمنزל تکامل یافته‌ی تاریخ بشری است. به عبارتی، پیش‌بینی وحیانی هدف و مقصود تاریخ و پایان حرکت پرفراز و نشیب تاریخ است (موحدیان عطار، ۱۳۸۳: ص ۱۱)؛ در یک کلام، تحقق معناداری و غایت‌مندی تاریخ و سرنوشتی روشن و محتوم برای آینده‌ی تاریخ است.

مهدویت در نزد شیعه‌ی اثنی‌عشری دارای عناصر اصلی اعتقاد به وجود یک جریان کلی در نظام طبیعت و جهان (تاریخ عام بشری و قانون‌مندی تاریخ)، سیر تکاملی تاریخ و اعتقاد به پایان و فرجام خوش برای تاریخ است. این عناصر را که از خاستگاه الهی برخوردارند می‌توان در مقوله‌ی فطرت الهی انسان خلاصه کرد.

مهدویت به معنای امید و انتظار سازنده و پویا به عدالت جهانی و انسانی یا موعود‌گرایی متعادل و متعال است که مبین دوران زرین نهایی فرارو و گرایش بدان است. مهدویت‌گرایی، همان آینده‌نگری، منجی‌گرایی، نهایت‌گرایی و حتی در مواردی، تکامل‌گرایی است که پدیده‌های فراگیر، ریشه‌دار و دیرپا است. مؤلفه‌های مرتبط با مهدویت نیز عبارت‌اند از: فراگیری و عام‌گرایی، عدالت‌گرایی، معنویت‌گرایی و کمال‌بخشی، حق‌گرایی و نابودی باطل، خشونت‌ستیزی، تأمین خشنودی مردم، شایسته‌سالاری و ایجاد هم‌آهنگی.

دکترین مهدویت، بر پایه‌ی فلسفه‌ی متعالی تاریخ

به شیوه‌ای بلندپروازانه‌تر از مورخان معمولی، آن را تعمیم می‌دهند. اساساً وظیفه‌ی فلسفه‌ی تاریخ این است که نشان دهد این رفتن و بالیدن چگونه صورت می‌گیرد و آن نقطه‌ی نهایی تاریخ کجاست و چگونه از منزل کنونی می‌توان منزل واپسین را به تصویر کشید و سرنوشت ملت‌ها را در صورت امکان پیش‌بینی کرد. اساساً بررسی آموزه‌ی مهدویت، بدون توجه به مبانی فلسفه‌ی نظری

◀ **مهدویت، فرجام متعالی و شکوه‌مند آینده تاریخ و سرمنزل تکامل یافته تاریخ بشری است. به عبارتی، پیش‌بینی وحیانی هدف و مقصود تاریخ و پایان حرکت پرفراز و نشیب تاریخ است و در یک کلام، تحقق معناداری و غایت‌مندی تاریخ و سرنوشتی روشن و محتوم برای آینده تاریخ است.**

تاریخ، ناقص است. شاید ایراد شود که مبنای توضیح آینده درباره‌ی اندیشه‌ی مهدویت، منابع وحیانی است، ولی فلسفه‌ی نظری، امری عقلانی است. در پاسخ باید گفت اگر این منابع وحیانی در چارچوب فلسفه‌ی تاریخ قرار گیرد، چه‌بسا به نوعی از برداشت‌های عقلی و فلسفی نیز استفاده شود و با آشکار شدن زوایای ناپنهان آن، پیوند سلسله‌وار رویدادها و تأثیر آن‌ها بر زندگی آدمی و شکل‌گیری آینده، بهتر از پیش‌شناسایی گردد (پایدار، ۱۳۵۶: ص ۸۳).

فلسفه (نظری) تاریخ، متضمن تلاش برای تمییز دادن یا مشخص ساختن وجود الگو یا ساختار در روند خود تاریخ است؛ همچنین مطالعه و بررسی تاریخ (به معنای گذشته) و تعمیم درباره آن است. فلسفه‌ی تاریخ، بررسی سیر حرکت تاریخ از گذشته تا حال، و پیش‌بینی مسیر و نهایت آن در

که در اندیشه‌ی وی مردود است. ثانیاً به باور وی نمی‌توان ارزش‌های سنتی انسان را به یک‌باره محو کرد. ثالثاً این که دانش و شناخت ما خطا‌پذیر است پس عقل حکم می‌کند که مهندسی اجتماعی تدریجی را بر مهندسی کل‌گرایی ترجیح دهیم. دیگر این که هیچ لیبرالی نیست که انقلاب را تأیید کند چون آثار سوء آن بیش از مهندسی تدریجی است و وی هم تأکید دارد که مهندس اجتماعی باید مهندس مکانیک را که هرگز مهندسی در مقیاس بزرگ را قبل از تحقیقات کاربردی به کار نمی‌گیرد، الگو قرار دهد؛ چون مهندسی کل‌گرا چنانچه منجر به خطا شود خطایش بزرگ است و تصحیح آن بسیار دشوار (پوپر، ج ۲، ۱۳۸۵: ص ۲۲۳). بنابراین، از نگاه پوپر خشونت انقلابی کاملاً خطرناک نبود کردن همه‌ی چشم اندازهای اصلاحات عقل‌پذیر را در پی دارد و ممکن است به جای نابودی جتاری، جتار دیگری را پدید آورد.

در اینجا ضروری است ابتدا به صورتی گذرا به فلسفه‌ی تاریخ بپردازیم و بعد دکترین مهدویت را بررسی کنیم و در نهایت به مقایسه‌ی تطبیقی این دکترین با آرای پوپر بپردازیم.

فلسفه تاریخ و دکترین مهدویت

فلسفه‌ی تاریخ را می‌توان از جنبه‌های گوناگونی بررسی کرد. یکی از مهم‌ترین آن‌ها، جنبه‌ی نظری است. فلسفه‌ی نظری تاریخ، شاخه‌ای از پژوهش‌های فلسفی - اجتماعی است که به تاریخ می‌نگرد و می‌کوشد از یک‌سو، منطق حاکم بر تلاش مورخ را دریابد و از دیگر سو، هدف و معنای سیر کلی تاریخ، محرک و سازوکار این حرکت را کشف کند. آن‌گاه چگونگی آینده، پایان تاریخ و سرمنزل آن را از جنبه‌ی عقلانی و نظری توضیح دهد. فیلسوفان، تاریخ جوهری یا نظری تاریخ را به معنای گذشته‌وارسی می‌کنند و به طور ویژه،

بنا نهاده شده است و سه عنصر وحی، عقل و تجربه جایگاه مهمی در آن دارند (مجیدی بیگدلی، منبع اینترنتی). این دکتربین، دربردارندهی آموزه‌هایی فراگیر، ویژه‌ی امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه) است تا بتواند به تبیین تفسیری راهبردی درباره‌ی تحقق جامعه‌ای مطلوب در پرتو پیوند دوسویه‌ی انسان با خدا دست یابد.

بر اساس فرض پژوهش حاضر، دکتربین مهدویت این توان و امکان را دارد که بتواند به درستی آینده را توضیح داده و پیش‌بینی کند و مبنای استراتژی و برنامه‌های امروزی ما باشد. روشن است این شکل سرنوشت باوری و

این دکتربین، دربردارندهی آموزه‌هایی فراگیر، ویژه‌ی امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه) است تا بتواند به تبیین تفسیری راهبردی درباره‌ی تحقق جامعه‌ای مطلوب در پرتو پیوند دوسویه‌ی انسان با خدا دست یابد.

فرجام‌گویی، مبتنی بر پیش‌بینی علمی و فلسفی نیست، بلکه بر پایه‌ی وحی و غیب است که علم آن نزد خدا و افراد برگزیده‌ی او (پیامبر و امامان معصوم) است. این پیش‌بینی حتمی و قطعی، اخبار غیبی از آینده‌ی روشن و فضیلت‌گون است و بر جبری بودن حرکت تاریخ دلالت ندارد. تنها وعده و بشارت حتمی الهی بر حاکمیت صالحان و حکومت جهانی عدل و نابودی باطل است.

از دیدگاه قرآن، صحنه‌ی تاریخ و زندگی بشری، عرصه‌ی پوییش‌ها و کوشش‌های حق‌پرستان و باطل‌گرایان، برای رسیدن به آرمان‌ها و اهداف خود است. بین دو گروه و جبهه‌ی حق و باطل،

همواره نزاع و درگیری وجود دارد و در واقع تضاد و کشمکش بین آن‌ها، محرک و مکانیسم حرکت تاریخ است. پیامبران و پیروانشان همواره مخالفت خود را با کفر و ستم‌گری فرعون‌ها و سردمداران زر و زور اعلام کرده و منافع نامشروع و باطل آن‌ها را به چالش کشیده‌اند. دعوت اصلی آن‌ها به تحقق خداپرستی و عدالت اجتماعی بوده که با منافع سرشار و دنیوی باطل‌گرایان تعارض داشته است. تضاد و کشمکش بین حق و باطل و مؤمنان و کافران، از نخستین لحظه‌های تاریخ تاکنون ادامه داشته است و نزاع و ستیزه‌های خارج از این چهارچوب، محدود و گذرا بوده و استمرار و تداومی در تاریخ نداشته است. حال نقطه‌ی پایانی این درگیری و تضاد کجا و چه وقت است؟ با توجه به وعده‌ی قرآن، نقطه‌ی پایانی این تضاد، غلبه و پیروزی ایمان و حق و نابودی کفر و باطل است؛ بدین صورت که در عصری، حق به اوج قدرت و کمال خود می‌رسد و زمینه برای فتح و پیروزی آن به وجود می‌آید. باطل نیز به نهایت قدرت و انحطاط و فساد کشیده می‌شود و وقتی هر دو به نهایت خود رسیدند، حق با امداد خداوند و آگاهی و توانایی مؤمنان و صالحان بر باطل غلبه می‌کند و کافران و مفسدان را از میان برمی‌دارد و قدرت و سلطه‌ی شیطان از بین می‌رود.

نقطه‌ی اوج و متعالی این حرکت با قیام و ظهور منجی موعود- و از دیدگاه اسلام مهدی- تحقق می‌یابد و او رهبری گروه حق را به دست می‌گیرد و با تمام توان، به جنگ نهایی با جبهه‌ی کفر و باطل می‌پردازد و در تحقق وعده‌های حتمی الهی، پیروز می‌شود و تاریخ به شکوه‌مندترین فرجام خود می‌رسد. از مجموع آیه‌ها و روایت‌ها استنباط می‌شود که قیام مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه)، آخرین حلقه از مجموعه‌ی حلقه‌های مبارزه‌ی حق و باطل است که از آغاز

جهان برپا بوده است. مهدی موعود، تحقق‌بخش ایده‌های همه‌ی انبیا و اولیا و مردان مبارز راه حق است و به عبارتی او حاصل تمامی مجاهدت‌ها و تلاش‌های پیامبران و ثمره‌ی قیام‌ها و مبارزه‌های حق‌طلبان است.

به طور خلاصه می‌توان پاسخ پرسش‌های فلسفه‌ی تاریخ از دیدگاه قرآن را چنین برشمرد:

۱. هدف و غایت تاریخ، عبادت، بندگی خدا، رسیدن به کمالات اخلاقی و انسانی است؛
۲. مکانیسم و محرک این حرکت، اراده‌ی انسان‌ها و تضاد و درگیری بین دو جبهه‌ی حق و باطل است که در نهایت با نابودی جبهه‌ی باطل، به پایان خواهد رسید؛

۳. مسیر و منازل این حرکت، دوران‌های دعوت و مبارزه‌های پیامبران و جانشینان آنان- به‌خصوص مهدی موعود- است. عصر هر پیامبری بستر و مرحله‌ای برای گذر تاریخ به مراحل بالاتر و کامل‌تر از گذشته است.

در آیاتی چند از قرآن، وعده‌ی حتمی و یقینی داده شده که پیروزی نهایی با حق و ایمان خواهد بود و صالحان و مستضعفان حکومت زمین را در دست خواهند گرفت. در این آیات زندگی و سیر حرکت انسان و تاریخ مشخص شده، بلکه فرجام شکوه‌مند و متعالی آن نیز تحت عناوین امامت مستضعفان، وراثت صالحان، جانشینی و خلافت بر زمین، ظهور و پیروزی دین حق، غلبه و برتری حق بر باطل و... مطرح گشته است. عموم روایات و تفاسیر این آیات را بر ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) و تحقق جامعه‌ی مطلوب و آرمانی تطبیق داده‌اند. بعضی از این آیات عبارت‌اند از:

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ؛
در حقیقت در زبور پس از ذکر (تورات)، نوشتیم که زمین را بندگان صالح ما به ارث خواهند برد.



ه) تحقق عبودیت و یکتاپرستی
 ز) تأمین رضامندی و خشودوی مردم
 ح) شایسته‌سالاری (حکومت صالحان و مستضعفان)
 ط) تحوّل‌گرایی مثبت و سازنده
 ی) ایجاد انسجام، سازواری و هم‌آهنگی (کارگر، پیشین).

تک بعدی بودن نقد پوپر از کلیت‌گرایی تاریخ باوری

مؤلفه‌های نقد پوپر از کلیت‌گرایی تاریخ باوری:
 ۱- کلیت‌گرایی تاریخ یا تاریخ را به شکل یک کل یا مجموعه دیدن؛

۲- هدف و غایت داشتن تاریخ یا فرجام بخشیدن به تاریخ؛

۳- قابل پیش‌بینی بودن آینده‌ی بشریت؛
 از نظر پوپر تاریخ‌گرایی عبارت است از رویکردی به دانش‌های اجتماعی که فرض می‌کند پیش‌گویی تاریخی در واقع هدف اصلی این دانش‌هاست و این هدف به وسیله‌ی کشف آهنگ‌ها یا نمونه‌ها،

◀ **هدف پوپر تنها نقدی بر آرای افلاطون، هگل و مارکس نبوده است، بلکه به گونه‌ای زیرکانه سعی در تعمیم دادن این نقد به اصل فرجام بخشی در تاریخ داشته است تا از این رهگذر بتواند نظرات سکولار مدرنیسم را به اثبات برساند.**

قانون‌ها یا گرایش‌هایی که در بنیاد گسترش تاریخی جا دارند، قابل حصول است. آنچه که پوپر پیش از هر چیز به انتقاد و پیکار با آن برمی‌خیزد، دیدگاهی است که خود آن را تاریخی‌گرایی می‌نامد. به عقیده پوپر تاریخی‌گرایی همیشه به گونه‌ای، گرایشی به سوی آرمان‌های تحقق‌ناپذیر دارد. بدین سان پوپر با هر گونه پیش‌گویی تاریخی،

* اراده و اختیار انسان‌ها، مانع تحقق این پیش‌گویی قرآن نیست (چون وقوع آن بنا بر اخبار غیبی حتمی است)؛

* اراده و خواست انسان‌ها، در تحقق جامعه‌ی مطلوب و آرمانی و تسریع یا تأخیر در آن، تأثیر فراوانی دارد؛

* حرکت تاریخ، باید سمت تحقق هدف و غایت آفرینش باشد و آن چیزی جز تحقق عبودیت و بندگی انسان و تقرب به خداوند نیست؛

* نزاع و تضاد مستمری بین جبهه‌ی حق (تلاش‌گران عرصه‌ی عبودیت) و جبهه‌ی باطل (ستیزش‌گران یکتاپرستی) وجود دارد؛

* نهایت این نزاع و درگیری، تحقق عبودیت و عبادت الهی بر روی زمین و نابودی شیطان و گروه باطل است که در عصر ظهور محقق می‌شود.

* به علت این که انسان‌ها به کمال عقلی، خلقی و اجتماعی نرسیده‌اند، با مشکلات فراوانی روبه‌رو هستند و این مانع رسیدن به جامعه‌ی مطلوب است؛

* پس از تحقق هدف و غایت اصلی آفرینش (عبادت الهی و عبودیت انسان) نوبت به کارکردها و اهداف فرعی می‌رسد.

در این جاست که جایگاه ویژه‌ی دکترین مهدویت، آشکار می‌شود و تفسیر راهبردی از مسایل و پاسخ‌گویی بنیادین به مشکل‌ها و کاستی‌ها رخ می‌نماید و با فلسفه‌ی متعالی تاریخ منطبق می‌گردد.

با توجه به منابع وحیانی موجود و آموزه‌های فلسفه‌ی متعالی تاریخ، بعضی از مؤلفه‌های دکترین مهدویت را می‌توان چنین برشمرد:

الف) فراگیری و عام‌نگری (جهان‌شمولی)

ب) عدالت‌گرایی

ج) معنویت‌گرایی و کمال‌بخشی

د) حق‌گرایی (و ریشه‌کنی نمودهای باطل)

◀ **اندیشه علمی و سیاسی پوپر با هم همخوانی ندارد؛ به این معنا که وی به لحاظ علمی انقلابی است و یک گزاره را به محض ابطال‌ناپذیر بودن رد می‌کند. ولی به لحاظ سیاسی ضد انقلاب است. غافل از آن‌که انقلاب سیاسی اجتماعی به طور کلی منفی نیستند؛ بلکه بسیاری از انقلاب‌های سیاسی اجتماعی موجب پیشرفت و ترقی بشر می‌گردد. پس ایده انقلاب به طور کلی نمی‌تواند منفی باشد.**

وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ
 وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ؛^۲
 و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین
 فرودست شده بودند، متّ نهیم و آنان را پیشوایان
 (مردم) گردانیم و ایشان را وارث (زمین) کنیم.
 وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَوَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ
 زَهُوقًا^۳
 بگو: حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل
 همواره نابود شدنی است.

با توجه به توضیحات و مستندات ارائه شده، می‌توان گزینه‌های زیر را از فلسفه‌ی متعالی تاریخ برداشت کرد:

* فرجام‌شناسی شیعه، مبتنی بر وحی و غیب است؛

* این رویکرد، خطی و تکاملی است (هر چند ناکامی‌ها و فراز و نشیب‌های فراوانی در تاریخ وجود داشته است)؛

* مهم‌ترین ویژگی این نگرش، پیش‌بینی حتمی و قطعی آینده است؛

* این پیش‌گویی، جبری و ضرورت‌گرایانه نیست؛ هر چند تمامی امور تحت مشیت و اراده‌ی الهی قرار دارد؛

* اختیار و اراده‌ی انسان‌ها، اساس حرکت تاریخ است و خواست الهی نیز بر این قرار گرفته است؛



به دیگر سخن با هرگونه بنیادگذاری پیش‌بینانه‌ی آرمان اجتماعی سرسختانه مخالفت می‌ورزد. پیکار پوپر با تاریخ‌گرایی، به اعتقاد خودش به این علت است که این گرایش‌ها وظیفه‌ی دانش‌های اجتماعی را در این می‌داند که پیشگویی‌های درازمدت تاریخی را به ما بدهد.

به عقیده‌ی پوپر تاریخ‌گرایی سرانجام قصد دارد راهی را که برای بشریت مقدر شده است، بپیماید و نشان دهد. بنابراین تاریخ‌گرایی دارای روش ویژه‌ی خویش برای پرده‌برداری یا آشکار ساختن آن طرح نهایی تاریخ بشریت است. این روش، از دیدگاه پوپر همان روش تاریخی است.

عامل اصلی رشد توتالیتراریسم نه از تاریخ‌باوری کل‌گرایانه بلکه از زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی مساعد آن زمان غرب بوده است و عامل دیگر آن، عدم توجه به معنویت و جنبه‌ی روحانی حیات بشری است، که باعث رشد توتالیتراریسم در قالب ذهنی تاریخ‌باوری کل‌گرایانه شده است. توده‌های جداگشته از معنویت برای پر کردن خلأ روحی و احساس عدم امنیت به نژادپرستی رو آوردند که فجایع قرن بیستم را به وجود آوردند.

او در جامعه‌ی باز می‌گوید: راه به دست آوردن شناخت سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی عبارت است از مطالعه‌ی تاریخ آن. به دیگر سخن، ما می‌توانیم شناخت چیزهای اجتماعی را تنها با مطالعه‌ی دگرگونی‌های اجتماعی به دست آوریم، آن‌گاه به جنبه‌های عملی و سیاسی تاریخ‌گرایی می‌پردازد. به عقیده‌ی او، تاریخ‌گرایان می‌کوشند قانون‌های گسترش تاریخی را بفهمند. اگر در این کار موفق شوند البته خواهند توانست گسترش تاریخی آینده را نیز پیشگویی کنند. نقد پوپر بر

اندیشه‌های هگل و مارکس آنجا خطرناک می‌شود که وی دست به تعمیم می‌زند و مولفه‌هایی برای نقد کلیت‌گرایی تاریخ‌باوری مشخص می‌کند، بدون این‌که زمینه‌ها و بستر فرهنگی و ازهم‌گسیخته‌ی غرب آن زمان را در نظر بگیرد. عامل اصلی شکل‌گیری توتالیتراریسم را باید در بستر فرهنگی و اجتماعی از هم‌گسیخته‌ی آن زمان غرب جستجو کرد نه این‌که صرفاً مولفه‌هایی را مشخص کرد و آن را به تمام نظام فکری بشریت تعمیم داد؛ چراکه همان‌گونه که در مبحث مهدویت ملاحظه کردیم، تاریخ با هدف و غایت به زندگی بشریت معنا می‌بخشد و منجر به توتالیتراریسم نمی‌شود، در صورتی که از نظر پوپر عکس این موضوع صادق است. بیشتر مطالبی که پوپر مطرح می‌سازد برای دفاع از نظام سکولار غربی است.

اندیشه‌ی علمی و سیاسی پوپر با هم هم‌خوانی ندارد؛ به این معنا که وی به لحاظ علمی انقلابی است و یک گزاره را به محض ابطال ناپذیر بودن رد می‌کند. ولی به لحاظ سیاسی ضد انقلاب است. غافل از آن‌که انقلاب سیاسی اجتماعی به طور کلی منفی نیستند؛ بلکه بسیاری از انقلاب‌های سیاسی اجتماعی موجب پیشرفت و ترقی بشر می‌گردد. پس ایده‌ی انقلاب به طور کلی نمی‌تواند منفی باشد.

پوپر متأسفانه از حمله‌ی اتمی آمریکا به ژاپن دفاع می‌کند و معتقد است که آمریکا چاره‌ای جز آن نداشت؛ زیرا ژنرال‌های ژاپنی سرسخت و مقاوم بودند و دست از جنگ بر نمی‌داشتند، بلکه به جنگ‌های فرسایشی ادامه می‌دادند که موجب خسارات جبران‌ناپذیری می‌شد. از سوی دیگر راه آزمایش بمب اتمی نیز بسته بود و امکان نداشت تا از این طریق ژاپن را وادار به تسلیم کرد؛ چون در آن زمان دو بمب بیشتر وجود نداشت که اگر آزمایش موفقیت‌آمیز از آب در نمی‌آمد کار برای

آمریکا مشکل می‌شد. لذا آمریکای نمی‌توانستند از یک سو از بمب اتمی برخوردار باشد، و از سوی دیگر سربازانش را به کام مرگ بفرستند (پوپر، ۱۳۸۴، صص ۸۱-۸۲). در اینجا مشخص می‌شود پوپر سعی در حمایت همه‌جانبه از مدرنیسم و غرب لیبرال داشته است؛ چراکه جایی که غرب دچار تندرویی هم شده، پوپر سعی در توجیه آن داشته است.

در اینجا سخنی از استاد رحیم‌پور ازغدی در نقد گفته‌ی پوپر در مورد آینده‌ی بشریت می‌آوریم؛ «می‌خواهند بگویند که هیچ مدینه‌ی فاضله‌ای برتر و پیشروتر از وضع کنونی در جامعه‌ی جهانی که ما آن را رهبری می‌کنیم، نه فقط وجود خارجی ندارد، بلکه حتی وجود ذهنی هم نمی‌تواند داشته باشد. پوپر در مصاحبه‌اش با اشپیگل، چند سال پیش از مرگ‌اش گفت امروز مدینه‌ی فاضله در کل تاریخ بشر، جامعه‌ی ایالات متحده است. مصاحبه‌گر از او پرسید در جامعه‌ی ما که هر ۸ ثانیه، یک قتل و هر ۹ ثانیه، یک تجاوز جنسی صورت می‌گیرد و جامعه‌ی ما که بزرگ‌ترین منبع درآمدش مواد مخدر و سلاح‌های کشتار جمعی هسته‌ای، شیمیایی و میکروبی است چگونه مدینه‌ی فاضله و پایان تاریخ است. او پاسخ می‌دهد که اصل ضرورت فکر کردن به مدینه‌ی فاضله دروغ بزرگی بوده که به ما گفته‌اند. هیچ مدینه‌ی فاضله‌ای در انتهای تاریخ وجود ندارد و نباید به آن فکر کرد و این فکری انحرافی در ذهن بشر و باوری اساطیری است. این تفکر محافظه‌کاری است. در روایت آمده است که امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) فاصله‌های طبقاتی را در سطح جوامع بشری برهم خواهند زد. در زمان مهدی ما، هیچ انسان گرسنه‌ای در سراسر زمین پیدا نخواهد شد. این آن مهدی‌یتی است که ما به آن معتقدیم و همه‌ی ادیان به آن معتقدند، ولی



نژادپرستی، به برابری و عدالت رو می‌آورند. تمایز این دو نوع نظام فکری کل‌گرا در اینجا مشخص می‌گردد، همین‌طور انقلابی‌گری این دو نوع نظام نیز تفاوت اساسی با یکدیگر دارند.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.
- ۲- سوره قصص، آیه ۵.
- ۳- سوره الإسراء، آیه ۸۱.

منابع:

- (۱) ایچ لسناف، مایکل، ۱۳۸۵. فیلسوفان قرن بیستم. ترجمه: خشایار دیهیمی. تهران. نشر ماهی.
- (۲) بشیریه، حسین. ۱۳۸۸. لیبرالیسم و محافظه‌کاری؛ تاریخ اندیشه سیاسی قرن بیستم. تهران. نشر نی. چاپ نهم.
- (۳) پایدار حبیب‌الله، ۱۳۵۶. برداشت‌هایی درباره فلسفه تاریخ. تهران. دفتر نشر فرهنگ اسلامی. چاپ اول.
- (۴) پوپر، کارل ریموند. ۱۳۸۲. آینده باز است. ترجمه: عباس باقری. تهران. نشر علم.
- (۵) پوپر، کارل ریموند. ۱۳۸۴. اسطوره چارچوب؛ در دفاع از علم و عقلانیت. ترجمه: علی‌پایا. تهران. طرح‌نو.
- (۶) پوپر، کارل ریموند. ۱۳۸۵. جامعه باز و دشمنان آن. ترجمه: امیرجلال‌الدین اعلم، تهران. نیلوفر.
- (۷) پوپر، کارل ریموند. ۱۳۷۶. درس این قرن. ترجمه: علی‌پایا. تهران. طرح‌نو.
- (۸) پوپر کارل ریموند. ۱۳۷۹. سرچشمه‌های دانایی و نادانی. ترجمه: عباس باقری، تهران. نشر نی.
- (۹) پوپر، کارل ریموند. ۱۳۸۴. می‌دانم که هیچ نمی‌دانم. ترجمه: پرویز دستمالچی، تهران. ققنوس.
- (۱۰) رحیم‌پور ازغدی، حسن. «جهانی‌سازی پایان تاریخ و مهدویت». سایت: <http://www.aviny.com/article/Azghadi/Jahanisasi.aspx>
- (۱۱) شی یرمر، جرمی. ۱۳۸۶. اندیشه سیاسی کارل پوپر. ترجمه: عزت‌الله فولادوند. تهران. نشر ماهی.
- (۱۲) کارگر، رحیم. ۱۳۸۴. «فلسفه نظری تاریخ و دکترین مهدویت». انتظار. شماره ۱۷.
- (۱۳) موحدیان عطار، علی. ۱۳۸۳. «بعاد جهانی موعود باوری». مجله معرفت.
- (۱۴) مجیدی بیگدلی، کبری. «آموزه مهدویت در فلسفه تاریخ هگل». همایش دکترین مهدویت. سایت: www.mahdaviat-conference.com

مساعد آن زمان غرب بوده است و عامل دیگر آن، عدم توجه به معنویت و جنبه‌ی روحانی حیات بشری است، که باعث رشد توتالیتراریسم در قالب ذهنی تاریخ‌باوری کل‌گرایانه شده است.

اما خطر این نظر برای کسانی است که بدون هیچ پیش‌زمینه و تفکر و تعمق در این موضوع به خواندن آرای پوپر مشغول‌اند؛ اینان به صورت ناخودآگاه این نظرات را پذیرفته، ناآگاهانه به تعمیم آن می‌پردازند که صریحاً در تضاد با دکترین مهدویت قرار می‌گیرد، در صورتی که کل‌گرایی اگر بدون اعتقاد به امام معصوم، ولایت و عدالت او

مهدویت و اعتقاد به ظهور منجی، نظام باور افراد مومن را لطیف و روحانی می‌سازد که به جای تشبیه نژادپرستی، به برابری و عدالت رو می‌آورند. تمایز این دو نوع نظام فکری کل‌گرا در اینجا مشخص می‌گردند، همین‌طور انقلابی‌گری این دو نوع نظام نیز تفاوت اساسی با یکدیگر دارند.

باشد، ممکن است منجر به توتالیتراریسم شود و ذکر این نکته نیز ضروری است که یکی از اصلی‌ترین دلایل بروز حکومت‌های توتالیتر (کمونیسم و فاشیسم) بستر فرهنگی و اجتماعی آن زمان غرب بوده است؛ در جهان مدرن احساس پیریشانی و بی‌ریشگی زمینه‌ی پیدایش نگرش‌های توتالیتر را، که درون‌مایه و جوهر توتالیتراریسم است، فراهم ساخت و این توده‌های جدا گشته از معنویت برای پر کردن خلأ روحی و احساس عدم امنیت به نژادپرستی رو آوردند که فجایع قرن بیستم نتیجه‌ی آن بود. در حالی که دکترین مهدویت و اعتقاد به ظهور منجی، نظام باور افراد مومن را لطیف و روحانی می‌سازد که به جای تشبیه

هیچ‌کس به اندازه‌ی شیعه، راجع به آن جامعه‌ی آخرالزمان و انقلاب بزرگ، شفاف سخن نگفته است. و شاید دیگران، آگاهی شفاهی از وضعیت نداشته‌اند. شیعه حتی نام مقدس آن رهبر انقلاب جهانی را نیز می‌داند، روش حکومت او را توصیف کرده است و شاید در هیچ مکتب دیگری چنین نباشد» (رحیم‌پور ازغدی، ۱۳۸۱). باتوجه به شکست نظریات کل‌گرایانه و مادیگرایانه‌ی غربی از جمله پایان تاریخ و آخرین انسان فوکویاما در مورد پایان تاریخ، نظریه‌ی جهانی شدن انقلاب اسلامی و پایان تاریخ (فلسفه‌ی مهدویت) تنها نظریه‌ی منطقی و استدلال‌پذیری است که درنهایت به سرانجام خوش پایان تاریخ منجر خواهد شد.

نتیجه‌گیری

با توجه به نقد پوپر بر تاریخ‌باوری و کلیت‌گرایی تاریخی به وضوح می‌توان دید که هدف پوپر تنها نقدی بر آرای افلاطون، هگل و مارکس نبوده است، بلکه به‌گونه‌ای زیرکانه سعی در تعمیم دادن این نقد به اصل فرجام‌بخشی در تاریخ داشته است تا از این رهگذر بتواند نظرات سکولار مدرنیسم را به اثبات برساند. وی بدون توجه به شرایط اجتماعی و فرهنگی غرب که زمینه‌ای مساعد برای توتالیتراریسم فراهم کرده بود، صرفاً عامل توتالیتراریسم را تاریخ‌باوری کل‌گرایانه می‌داند و با مشخص کردن مولفه‌هایی نظیر غایت و هدف‌مندی تاریخ، کلیت‌بخشی به تاریخ و اصالت دادن به تاریخ دست به تعمیم می‌زند و تمام اندیشه‌های کلیت‌گرا را عامل توتالیتراریسم می‌داند، که این نوع نقد تعارض جوهری با دکترین مهدویت پیدا می‌کند؛ در صورتی که عامل اصلی رشد توتالیتراریسم نه از تاریخ‌باوری کل‌گرایانه بلکه از زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی

جدیدترین‌ها لزوماً مفیدترین‌ها نیستند

گفت‌وگو با: دکتر علی علی حسینی



■ در چند سال اخیر برخی از صاحب‌نظران تاکید دارند که دلیل اصلی عقب‌ماندگی کشورهای جهان سومی مثل ایران، ناکارآمدی علوم انسانی در این کشورهاست و استدلال می‌کنند که ما اگر می‌خواهیم پیشرفت و توسعه پیدا کنیم، باید ابتدا در وضعیت تفکر خود و به تبع آن در وضعیت علوم انسانی‌مان تغییر و تحول ایجاد کنیم. در مورد علوم سیاسی چون این علم مرتبط با اداره‌ی جامعه است، این مسئله به شکل جدی‌تری مطرح می‌شود. اگر از این زاویه بخواهیم وارد بحث شویم، نگاه شما به بحث تحول چیست؟ آیا ما به تحول بنیادین در رشته‌ی علوم سیاسی در ایران احتیاج داریم؟ و ارتباط این تحول با مقوله‌ی ترجمه در علوم انسانی و علوم سیاسی را چگونه می‌بینید؟

نکته‌ی اول در خود بحث تحول است؛ ما چه درکی از تحول در علوم انسانی داریم؟ وقتی ما صحبت از تحول در یک ساختار می‌کنیم باید همه‌ی شرایط را در نظر بگیریم، و بدانیم که در فلان وضعیت هستیم و می‌خواهیم آن را متحول کنیم و به سمت دیگری برویم. ترجمه در این راه چه کاری می‌تواند انجام دهد؟ آیا چیزی که ما الان از تمدن غرب گرفته‌ایم، با چیزی که هستیم ارتباطی دارد که بتواند ما را متحول کند؟ یعنی بفهمیم الان کجاییم و چیزی که اکنون در غرب نوشته می‌شود و ما می‌خواهیم ترجمه کنیم و به وسیله‌ی آن تحول ایجاد کنیم با آن رابطه‌ای دارد یا نه؟ ما در حال حاضر، شرایطی را تجربه می‌کنیم که خاص کشور، جغرافیا، تاریخ، فرهنگ، آداب و رسوم و شعائر ماست؛ اما چیزی که اکنون در غرب نوشته می‌شود و بعد مستقیم ترجمه می‌شود و در اختیار ما قرار می‌گیرد، آیا متناسب با چیزی که ما هستیم نوشته می‌شود، یا نه متناسب با نیازهای خودشان است؟

یک متفکر غربی، مثل دریدا، فوکو، بودریار و ... برای ما نمی‌نویسد. ممکن است شما بگویید آن‌ها دارند برای انسان یونیورسال می‌نویسند. این‌گونه هم نیست. Textها همیشه در context خودشان ایجاد می‌شوند، شکل می‌گیرند، معنا پیدا می‌کنند و منشا تحول می‌شوند. یک متن وقتی شکل می‌گیرد بر اساس پرسشی است، بر اساس یک دغدغه است. متنی که به‌وجود می‌آید در یک شرایط محیطی خاص شکل می‌گیرد، بعد ما بدون در نظر گرفتن این که «آیا این متن -که می‌خواهد به جای جدیدی وارد شود- در جای جدید هم همان شرایط را دارد؟» یا «آیا پرسشی که این متن را ایجاد کرده است، پرسش ما هم هست؟» آن را ترجمه می‌کنیم و در اختیار می‌گذاریم؛ جالب‌تر این که همان را تدریس هم می‌کنیم، یعنی

◀ دکتر علی علی حسینی، استادیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان است که دکترای خود را در گرایش اندیشه‌ی سیاسی از دانشگاه تهران اخذ کرده است. وی هم‌اکنون دروس اندیشه‌ی سیاسی غرب، اندیشه سیاسی ایران و اسلام، فقه سیاسی، منطق و ... را در مقاطع کارشناسی و کارشناسی ارشد دانشگاه اصفهان تدریس می‌کنند.

در عصر یکی از اولین روزهای تابستان ۹۱، در دفتر کار ایشان در دانشگاه اصفهان، راجع به تحول در علوم انسانی و علوم سیاسی و نقش ترجمه در این تحول به گفتگو نشستیم. مصاحبه زیرگزیده‌ای از این گفتگوی نسبتاً طولانی است:

■ به کوشش: وحید خورشیدی

بتوانیم مشکلاتمان را حل کنیم؛ یعنی نگاه ما به دانش این گونه باشد که این دانایی کدام قسمت از معضلات ما را می‌تواند پوشش دهد، حال چه غربی باشد، چه ایرانی و چه اسلامی.

■ یعنی یک نگاه حل‌المسایلی؟

باید نگاهی حاکم کنیم که ببینیم چه چیزی مسئله و دغدغه‌ی ما را پوشش می‌دهد. ممکن است در بحث‌های غرب اگر به یونان باستان مراجعه کنیم، بهتر مسئله‌ی ما را تبیین و تشریح کند تا پست‌مدرنیسم. هر چیزی که خیلی جدید است به معنای این نیست که خیلی به کار ما می‌آید.

مهم نیست که طرف مقابل ما کیست و متعلق به چه دوره و زمانه‌ای است؛ مهم این است که بتواند مسئله‌ای از ما حل کند. مثلاً در ایران هیچ اثری از دیدگاه‌های ماقبل سقراطی وجود ندارد ولی مثلاً آثار ژیل دلوس و بودریار ترجمه می‌شود که آخرین حرف‌هاست.

■ چرا این گونه است؟

این برمی‌گردد به معضل ترجمه و این‌که نگاه‌مان به ترجمه چیست که خود بحث جداگانه‌ای دارد. می‌خواهم بگویم ما به چیزی که به کارمان می‌آید خیلی توجه نمی‌کنیم، بلکه فقط به دنبال جدیدترین‌ها هستیم؛ مثلاً در بازنگری سرفصل‌های علوم انسانی مسئولیت قسمت علوم سیاسی در دانشگاه اصفهان به عهده‌ی من است. در شورای بازنگری دروس، آن کسی که بالا نشسته هیچ شناختی از منابعی که یک استاد معرفی می‌کند ندارد. تنها توجه می‌کند که اولاً این منبع به چه زبانی است و ثانیاً تاریخ‌اش چیست؛ آنگاه به ما می‌گوید شما برای این درس هیچ منبعی که متعلق به سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ باشد ندارید. جواب می‌دهیم مثلاً این درس یونان باستان است و بهترین کتاب‌اش مال چند قرن قبل از میلاد است. برای دروس فنی، رشته‌های

انتخاب ما یا این است و یا آن.

آنچه در علوم انسانی به کار می‌گیریم با آنچه که وضعیت کنونی ماست تناسب ندارد؛ مثلاً یکی از متفکران می‌گفت هنوز پوزیتیویسم برای ما مسئله است، آن وقت به پست‌مدرنیسم می‌پردازیم؛ در حالی که پست‌مدرنیسم، مسئله‌ی ما نیست. ما هنوز گرفتار گذار از سنت به مدرنیته هستیم آنگاه یک دفعه می‌رویم سراغ جدیدترین مباحثی که در غرب مطرح شده است. دانشجوی علوم انسانی ما، و به طور خاص علوم سیاسی، درس‌هایی را می‌خواند و بعد از این‌که از دانشگاه خارج می‌شود،

◀ ما به چیزی که به کارمان می‌آید خیلی توجه نمی‌کنیم، بلکه فقط به دنبال جدیدترین‌ها هستیم. در شورای بازنگری دروس، آن کسی که بالا نشسته هیچ شناختی از منابعی که یک استاد معرفی می‌کند ندارد. تنها توجه می‌کند که اولاً این منبع به چه زبانی است و ثانیاً تاریخ‌اش چیست؛ آنگاه به ما می‌گوید شما برای این درس هیچ منبعی که متعلق به سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ باشد ندارید. جواب می‌دهیم مثلاً این درس یونان باستان است و بهترین کتاب‌اش مال چند قرن قبل از میلاد است. این نگاه از سر آگاهی نیست و معیارهایش معیارهای درستی نیست.

احساس می‌کند بحث‌هایی که خوانده به هیچ کارش نمی‌آید و گاهی از کار جامعه باز نمی‌کند. درباره‌ی این‌که تحول را به کدام سمت ببریم، فکر می‌کنم اصلاً صورت مسئله اشکال دارد. این فکر که «باید یا این انتخاب شود یا آن»، ایراد دارد، چون نگاهی «سیاه و سفید» است؛ در حالی که اگر شناخت کافی نسبت به خود پیدا کردیم باید ببینیم چه چیزی به ما کمک می‌کند تا

ترویج‌اش می‌کنیم.

آشنایی با این منابع و متون خوب است و باید با علم‌روز دنیا آشنا شد. اما آیا علم‌روز دنیا منشا تحول در وضعیت فعلی ما خواهد شد؟ این باید بررسی شود؛ در نتیجه ما باید قدری در مفهوم تحول تفکر کنیم. تحول یعنی این‌که من در شرایطی هستم و به آن آگاهی دارم؛ بعد می‌خواهم از جایی که هستم جلوتر بروم و تغییراتی در آن ایجاد کنم. حال وقتی من شرایط خودم را شناختم و وضعیت خودم را در نظر گرفتم، بعد باید ببینم چه چیزی باعث می‌شود از جایگاه فعلی یک گام به سمت جلو حرکت و تحولی را ایجاد کنم. اگر دغدغه‌ی ما تحول باشد باید در نظر بگیریم که چه چیزی می‌تواند این تحول را در ما ایجاد کند.

■ سوالی که اینجا ایجاد می‌شود این است که این تحول به چه سمتی باشد. ما دو نوع نگاه کلی در این مسئله داریم. حال اگر بخواهیم تحولی صورت گیرد با کدام نگاه باید جلو برویم: نگاه غربی، نگاه اسلامی، یا جور دیگری نیز می‌توان نگاه کرد؟

ابتدا مایل‌ام جواب قبلی خود را تکمیل کنم و بعد مقدمه‌ای به سوال فعلی شما هم بزنم.

گفتم که وقتی از تحول صحبت می‌کنیم باید از شرایط خود آگاهی بیابیم، مسئله‌ی خود را بشناسیم، شرایط خود را بسنجیم، و بعد به دنبال این باشیم که چه چیزی می‌تواند تحول در ما ایجاد کند. اما هنوز نه مسئله‌ی خود را شناخته‌ایم و نه آگاه‌ایم که کجا ایستاده‌ایم! قبل از این‌که وضعیت خود را مشخص کنیم، دنبال چگونگی و سمت‌وسوی تحول هستیم. اگر می‌بینید در علوم انسانی ناکارآمدی وجود دارد، از اینجا ناشی می‌شود که در علوم انسانی بدون این‌که «مسئله» را تبیین کنیم، دنبال راه‌حل می‌گردیم و سپس آن را نیز سیاه و سفید می‌بینیم و می‌گوییم

علوم اجتماعی، فلسفه و غیره هم همین آدم که تخصص کامل و جامعی ندارد نظارت می‌کند. این نگاه از سر آگاهی نیست و معیارهای معیارهای درستی نیست.

در ترجمه هم همین اتفاق در حال رخ دادن است. افرادی به صورت کارگاهی ترجمه می‌کنند؛ یعنی خط تولید ترجمه دارند، مترجم شده‌اند و در هر زمینه‌ای ترجمه می‌کنند. قبلاً اگر کسی می‌خواست در حوزه‌ای دست به ترجمه بزند، متخصص آن رشته بود و در وهله‌ی اول به زبان آن رشته هم آگاهی داشت. ولی امروزه مترجم یعنی کسی که زبان می‌داند و می‌تواند بین فارسی و مثلاً انگلیسی رابطه برقرار کند با فرهنگ دو طرف هم آشناست و ترجمه‌ی خوبی نیز ارائه می‌دهد. اما آیا آن چیزی که وارد ترجمه می‌شود، چیزی است که جامعه به آن نیاز دارد؟ این دیگر در حوزه‌ی تخصص این فرد نیست در نتیجه وضعیت ما به این سمت می‌رود که می‌بینیم همه چیز ترجمه می‌شود و در اختیار ما قرار می‌گیرد. در علوم سیاسی بسیاری آثار ترجمه می‌شود و مبنای تدریس قرار می‌گیرد ولی وقتی می‌خواهیم ببینیم به چه کار ما می‌آیند، پاسخی نداریم؛ یعنی خیلی از کسانی که تدریس می‌کنند هم شاید خودشان باوری به آنچه می‌آموزند ندارند، اما چون جدیدترین و آخرین کتاب است آن را بیان می‌کنند.

حال باید کدام را انتخاب کنیم؟ تکرار می‌کنم «باید ببینیم مسئله‌ی ما چیست». اگر چیزی می‌تواند مسئله‌ی ما را حل کند، از هر کجا که می‌خواهد باشد، قابل قبول است؛ بنابراین ما نه باید در ترجمه را مطلقاً ببندیم و نه باید فقط وابسته به ترجمه باشیم. مقام معظم رهبری در این زمینه جمله‌ی زیبایی دارند که فرمودند «ما حاضریم شاگردی غرب را هم بکنیم، اما مسئله این

است که شاگرد باقی نمانیم». یعنی ما ترجمه‌ی غرب را بگیریم ولی مقلد غرب نشویم.

■ پس چرا پس از حدود ۸۰ سال که از ورود علوم سیاسی به کشور ما می‌گذرد، هنوز مصرف‌کننده و شاگرد مانده‌ایم، آن هم شاید شاگردی تنبل؟

الان دغدغه‌ای به‌وجود آمده است که البته من با بخشی از آن موافق نیستم. به ما گفته می‌شود استاد دانشگاه ما همان دانشجویی است که بر اساس روش‌ها و متون غربی آموزش دیده و بعد هم که استاد شد بر اساس همان شیوه و محتوای غربی درس می‌دهد. شما چه انتظاری دارید؟ یعنی هر آنچه آموخته و هر آنچه می‌آموزد هر دو از جایی می‌آید که ربطی به ما ندارد؛ در نتیجه ما مصرف‌کننده‌ایم و تا آخر هم مصرف‌کننده باقی خواهیم ماند، مگر این که این سیکل را تغییر دهیم. دغدغه‌ای که الان دنبال می‌شود، اعم از بازنگری در دروس، بازنگری در رشته‌ها، بازنگری در دانشجو گرفتن و ... منطبق اصلی‌اش همین است. من کاری به این ندارم که واقعا در عمل هم به صورت کامل این دغدغه دنبال می‌شود یا نه، اما این، دغدغه‌ی مبارک و خوبی است به شرط این که درست مدیریت و هدایت شود.

دومین مسئله‌ای که می‌خواهم روی آن تاکید کنم بر می‌گردد به نظام آموزشی ما. نظام آموزشی ما الان فقط به فکر افزایش تعداد دانشجو است. در واقع به دنبال کمیت هستیم تا کیفیت. در نتیجه من امسال کلاس مقطع کارشناسی ارشدی داشته‌ام که ۱۹ دانشجو در آن حضور داشته‌اند. در حالی که سیستم آموزشی ما باید به سمت کیفیت حرکت کند که البته در این باب نیز حرکت‌هایی در حال شکل‌گیری است. جمعیت رو به کاهش است و هر ساله ورودی‌های به دانشگاه کم می‌شود و این مسئله کمک می‌کند که کم‌کم

◀ هر لباس زیبایی به هر تنی نمی‌آید! باید بسنجیم که چه را بر تن کی می‌کنیم. اگر بهترین نظریات هم امروزه در غرب شکل بگیرند، سوال اینجاست که «آیا این‌ها به تن ما می‌نشینند یا نه؟» مثلاً در بحث ترجمه آیا آن چیزی که ترجمه می‌شود لباسی است که به تن جامعه‌ی ما و فرهنگ ما می‌خورد یا نه. امروز بیشتر، چیزهایی ترجمه می‌شود که خیلی تناسبی با وضع ما ندارد.

ما به سمت کیفی‌سازی حرکت کنیم. فعلاً در حد شعار خوب جلو می‌رود ولی کافی نیست؛ مثلاً در سیستم ارتقا به استادان می‌گویند برای ارتقا باید کار پژوهشی داشته باشید، ولی وقتی می‌پرسند «چند تا مقاله دارید؟» باز هم توجه به کمیت را نشان می‌دهد. نمی‌گویند مقاله‌ی شما چه کیفیتی داشته است، بلکه تعداد مقالات مهم است.

این موارد که دست به دست هم می‌دهد باعث می‌شود ما تولید نداشته باشیم؛ یعنی آن چیزی هم که اسمش تولید است، فقط اسمش تولید است. چون تولید مبنا و پایگاه می‌خواهد. من باید ابتدا در یک پایگاه علمی قوی قرار گیرم و از این نظر تقویت شوم و سپس آن چیزی که می‌نویسم، آموزش می‌دهم یا پژوهشی که انجام می‌دهم قوی خواهد بود و اسمش تولید است. ولی چیزی که الان وجود دارد اغلب این است که ما کتاب‌های تایپ شده را دستنویس می‌کنیم و بعد دستنوشته‌ها را تایپ می‌کنیم؛ مثلاً من برای نوشتن یک مقاله، ۳۰ کتاب کنارم می‌گذارم و سعی می‌کنم از این‌ها استفاده کنم و یک مقاله درست کنم. هرچه ارجاعات من بیشتر باشد به نظر می‌رسد مقاله‌ی من کیفی‌تر است، در حالی که من هیچ دیدگاهی از خودم ندارم. اما استاندارد



شاید در ظاهر گفته شود، با این مسایل صوری و ساده مشکلات ما حل نخواهد شد؛ پاسخ بنده هم این است که اگر مشکل ما با نهج البلاغه حل نشود با نیچه هم حل نخواهد شد. این گونه نیست که اگر دانشجوی ما به جای این که سیاست در نهج البلاغه را بخواند، آثار مارکس و هگل و نیچه را مطالعه کند مشکل ما حتماً حل شود.

در این برنامه‌ی درسی، «اندیشه‌ی سیاسی اسلام و ایران معاصر» را طراحی کرده‌ایم؛ همچنین درسی با عنوان «علم در تمدن اسلامی» را افزوده‌ایم که در هدف آن آمده است که دانشجو وقتی این درس را می‌گذراند، با پیشینه‌ی علمی در تمدن اسلامی آشنا می‌شود و به یک اعتماد به نفس و خودباوری می‌رسد. به علاوه، این متفکران از آن جایی که مسئله‌شان، مسئله‌ی خود ماست بهتر

ما کتاب‌های تایپ شده را دستنویس می‌کنیم و بعد دستنوشته‌ها را تایپ می‌کنیم؛ مثلاً من برای نوشتن یک مقاله، ۳۰ کتاب کنارم می‌گذارم و سعی می‌کنم از این‌ها استفاده کنم و یک مقاله درست کنم. هر چه ارجاعات من بیشتر باشد به نظر می‌رسد مقاله‌ی من کیفی‌تر است، در حالی که من هیچ دیدگاهی از خودم ندارم. اما استاندارد آن است که من اندیشه‌ای از خودم داشته باشم و منابع را به کمک بگیرم، ولی من منابع را می‌گیرم تا ایده‌ای بسازم پس در واقع فکری نیست.

می‌توانند به ما کمک کنند تا متفکران غربی، البته ممکن است بعدها خودمان داوری کنیم و مثلاً بگوییم فارابی به خطا رفته یا ابن سینا فلان مسئله را درست ندیده است، اشکالی ندارد! اگر کسی به این جمع‌بندی برسد تازه اوج شکوفایی است. ولی باید ابتدا بدانند ابن سینا چه می‌گوید

اما ما از سنت خودمان غفلت کرده‌ایم. امروز در غرب موج بزرگی به نام سنت‌گرایی راه افتاده است که نماینده‌ی آن در ایران سید حسین نصر است. این‌ها تجدد را یک بحران و بیماری می‌دانند؛ تبی می‌دانند که انسان معاصر دچارش شده، ولی این تب فروکش خواهد کرد. اما در این سو، ما تازه تب تجدد گرفته‌ایم. نو شدن خوب است ولی این که ما بدانیم چه هستیم و به چه می‌خواهیم تبدیل شویم مهم‌تر است.

هر لباس زیبایی به هر تنی نمی‌آید! باید بسنجیم که چه را بر تن کی می‌کنیم. اگر بهترین نظریات هم امروزه در غرب شکل بگیرند، سوال اینجاست که «آیا این‌ها به تن ما می‌نشینند یا نه؟» مثلاً در بحث ترجمه آیا آن چیزی که ترجمه می‌شود لباسی است که به تن جامعه‌ی ما و فرهنگ ما می‌خورد یا نه. حتی اگر نگاهی خطی و هگلی داشته و به قافله‌ی تمدن قائل باشیم آیا ما در همان جایی هستیم که امروز غرب ایستاده است. امروز بیشتر، چیزهایی ترجمه می‌شود که خیلی تناسبی با وضع ما ندارند. دغدغه‌ای هم که امروزه به خاطر ارتقای استادان شکل گرفته است، موضوع تالیف است. تالیف غیر از کتاب نوشتن است؛ تالیف یعنی آنچه که در حال تولید است واقعاً کار مولف و نویسنده باشد. این خوب است و دارد به عنوان معیار مطرح می‌شود. ارتقای علمی کشور، امروز تبدیل به «مسئله‌ی» مجموعه‌ی نظام سیاسی و آموزشی ما شده است و این خیلی امیدوارکننده است.

لازم است به سمت ایجاد تغییرات بنیادین پیش رویم. مثلاً در دانشگاه اصفهان، برای ترم بعد کارشناسی ارشد علوم سیاسی، تعادلی برقرار کرده‌ایم بین درس‌های غربی و اسلامی، بین دروس بومی و غیر بومی که البته امیدوارم اجرا شود؛ مثلاً درس «سیاست در نهج البلاغه» را مطرح کرده‌ایم.

آن است که من اندیشه‌ای از خودم داشته باشم و منابع را به کمک بگیرم، ولی من منابع را می‌گیرم تا ایده‌ای بسازم پس در واقع فکری نیست.

اساس حرفی که من امروز می‌خواهم بزنم چیز دیگری است. امروزه گفته می‌شود که ذهنیت‌ها و اندیشه‌ها را می‌توان ساخت. بسته به این که ما با چه مواد و مصالحی کار کنیم، فکری تولید و ساخته می‌شود. در نتیجه اگر دنبال این هستیم که علوم انسانی کارآمد داشته باشیم، اگر دنبال این هستیم که تحولی ایجاد کنیم، این تغییر به سرشاخه‌ها بر نمی‌گردد، بلکه به ریشه بر می‌گردد؛ ریشه‌اش هم این است که ما برای ساخته شدن ذهن و تفکر اندیشمند خود باید روی مواد و مصالح متناسب با جامعه و فرهنگ خودمان و متناسب با نیاز خودمان کار کنیم. من اندیشه‌ی غرب تدریس می‌کنم ولی خودم این آگاهی را دارم که اگر ما روی منابع و متون، داشته‌ها و سنت خودمان کار کنیم و دانشجویمان را با این‌ها آشنا سازیم و نظام آموزشی و پژوهشی را به این سمت ببریم، گره کار بهتر باز می‌شود و ما به مسئله نزدیک‌تر می‌گردیم. مشکل ما در یاد، گیدنز و پست‌مدرنیسم و نظریه‌های جدید غربی نیست، گویانکه باید آن‌ها را هم بدانیم و با آن‌ها آشنا شویم.

حال اگر ما قبول کنیم که ذهنیت‌ها قابل ساختن هستند، چیزی که نظریات خود غربی‌ها هم بر آن تاکید دارند، این ساخته شدن به کمک چیزی که ذهن با آن درگیر است محقق می‌گردد. ارسطو می‌گوید فضیلت محصول تجربه، تکرار و تمرین است. ما چه چیزی را بیشتر تکرار و تمرین می‌کنیم؟ در دروس اصلی و تخصصی دائماً تفکرات غرب را تکرار و تمرین می‌کنیم. البته من نمی‌خواهم ضد غرب صحبت کنم، چون اندیشه‌های غربی را به جای خودش باید خواند،

و با آن درگیر شود؛ توجه به این مسایل کمک می‌کند که علوم انسانی ما بومی شود.

■ مشخصاً در بحث ترجمه چه باید بکنیم؟
عقیده‌ی شخصی من این است که ما وقتی به گذشته‌ی تمدن اسلامی خود نگاه می‌کنیم، زمانی خیلی موفق بوده‌ایم و به آن عصر زرین تمدن اسلامی می‌گوییم که در آن نهضت ترجمه را هم داشته‌ایم؛ یعنی منابع و متون تمدن‌های دیگر ترجمه می‌شد و در اختیار اندیشمندان مسلمان قرار می‌گرفت. شاید حرف‌هایم متناقض به نظر برسد؛ از یک طرف تاکید دارم که باید به خودمان بپردازیم، از طرفی می‌گویم جایی توفیق داشته‌ایم که نهضت ترجمه هم اتفاق افتاده است. اما چنین نیست بین آن زمان و روند امروز تفاوتی وجود دارد. در آن قرون، بهترین متون تمدن‌های دیگر ترجمه می‌شد و در اختیار متفکران مسلمان قرار می‌گرفت؛ یعنی این طرف افرادی وجود داشتند که اهل فکر و تحقیق بودند و به دنبال منابعی می‌گشتند که بتواند مسایل و مشکلاتشان را حل کند. بنابراین اگر فارابی به ارسطو یا افلاطون مراجعه می‌کند، هدف‌اش تقلید از این دو نیست، بلکه مراجعه می‌کند تا ببیند افلاطون و ارسطو چه کمکی می‌توانند به حل مسئله‌ی او کنند؛ این است که فارابی معلم ثانی می‌شود. اگر غیر از این بود او می‌شد مقلد افلاطون و ارسطو و نامی از وی در تاریخ نمی‌ماند، اما فارابی هویت مستقل پیدا کرده است.

ما باید بین تقلید، ترکیب و سنتز فرق بگذاریم. تقلید آن است که هر چه دیگران گفتند ما همان را تکرار کنیم، کاری که الان در بسیاری از ترجمه‌های ما اتفاق می‌افتد. ترکیب آن است که دو یا چند چیز را بگیریم و به صورت مکانیکی آن‌ها را در کنار هم قرار دهیم. اما اتفاق مهم جایی است که سنتز اتفاق بیفتد. در سنتز محصولی را

داریم که متفاوت از مواد اولیه‌اش است. فارابی سنتز کرده است؛ وی مواد را از اسلام، ایران، یونان و ... گرفت و جواری آن‌ها را با هم ترکیب کرد که محصول نهایی‌اش یک امر مرکب نیست که بشود قطعات‌اش را از هم جدا کرد بلکه یک محصول سنتز شده است. پس تجربیات نشان می‌دهد که در دوره‌ی میانه‌ی تمدن اسلامی اندیشمندان مان از داشته‌های تمدن‌های مختلف استفاده کردند اما راه خود را رفتند؛ بنابراین ترجمه به‌ذاته بد نیست ولی دو چیز می‌خواهد: (۱) آنچه ترجمه می‌شود به کارمان بیاید؛ (۲) کسی را داشته باشیم که بتواند به کمک آنچه ترجمه می‌شود و نیز آن چیزی که

◀ در علوم سیاسی بسیاری آثار ترجمه می‌شود و مبنای تدریس قرار می‌گیرد ولی وقتی می‌خواهیم ببینیم به چه کار ما می‌آیند، پاسخی نداریم؛ یعنی خیلی از کسانی که تدریس می‌کنند هم شاید خودشان باوری به آنچه می‌آموزند ندارند. اما چون جدیدترین و آخرین کتاب است آن را بیان می‌کنند.

از خودمان داریم مسایل خودمان را حل کند.
■ آیا مهم است که چه کسی ترجمه می‌کند؟
از این نظر مهم است که آن کسی که ترجمه می‌کند باید بداند آنچه ترجمه می‌کند به کار ما می‌آید یا نه. ما در ترجمه بیشتر دچار موج می‌شویم؛ یک موج شکل می‌گیرد و می‌رود به سمتی که در دوره‌ای کتاب‌هایی مثل رموز موفقیت، چاقی و لاغری و ... ترجمه می‌گردد یا در دوره‌ای همه می‌روند سراغ ترجمه‌ی آثاری مثل پست مدرنیسم و ... یا برهه‌ای ادبیات رهایی بخش آمریکای لاتین می‌شود موضوع ترجمه و هکذا. وقتی موج آمد دیگر تخصصی نیست. ولی وقتی

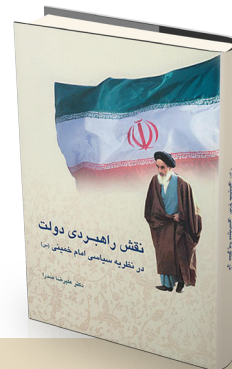
کسی که متخصص است، صاحب ایده و تفکر است، احساس می‌کند برای این پروژه‌ای که دارد نیاز است از فلان منبع استفاده شود و به درد همه می‌خورد و بعد آن را ترجمه می‌کند ترجمه‌ی او ارزشمند و اثرگذار خواهد بود. همچنین آن که ترجمه می‌کند باید به زبان همان رشته آشنایی داشته باشد.

■ برای جمع‌بندی بحث، صحبت پایانی اگر دارید، بفرمایید.

ما می‌توانیم و تجربه‌ی ما نشان داده است که می‌شود از دیگران استفاده کنیم و بهره‌مند شویم؛ بعضی‌ها در بعضی از دوره‌ها این را به عنوان اقتباس ذکر کرده‌اند؛ گفته‌اند ما بیاییم از غرب اقتباس کنیم؛ یعنی بگوییم چه چیز آن‌ها به درد ما می‌خورد و چه چیزی به درد ما نمی‌خورد و سپس بخش مفیدش را بگیریم.

تقریباً اقتباس، مفهومی را که من می‌خواهم بگویم می‌رساند، اما این یک نگاه مکانیکی است. حوزه‌ی فرهنگ، دانش و معرفت غیر از حوزه‌ی تکنولوژی و صنعت است. در حوزه‌ی تکنولوژی، شاید جدیدترین کالای غربی به کار ما بیاید ولی در زمینه‌های فرهنگی، لزوماً جدیدترین و بهترین کتابی که آن جا نوشته شده است به درد ما نمی‌خورد.

می‌توان اینچنین تقسیم‌بندی کرد که دسته‌ای از دیدگاه‌ها و اندیشه‌ها در غرب شکل می‌گیرند که گره‌ای از کار ما هم باز می‌کنند. این خوب است و باید استفاده‌اش کنیم. دسته‌ای دیگر از تئوری‌های غربی هستند که گرهی از کار ما باز نمی‌کنند اما با این حال، باید نسبت به آن‌ها آشنا باشیم، چون علم روز دنیاست. اما نکته‌ی مهم در این میان این است که ما نسبت به آن چیزی که از غرب می‌آید، شیفته نباشیم و مدام نگاه‌مان به دستان‌شان نباشد. ■



نقش راهبردی دولت

در اندیشه‌ی سیاسی امام خمینی (ره)

کتاب «نقش راهبردی دولت در نظریه‌ی سیاسی امام خمینی (ره)» تألیف دکتر علیرضا صدرا، دانشیار دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، در ۴۴۸ صفحه توسط موسسه‌ی تنظیم و نشر آثار حضرت امام خمینی (ره) به چاپ رسیده است. وی کتاب را در سه بخش تنظیم کرده است. در بخش نخست؛ چهارچوب نظریه‌ی مولف ارایه می‌شود و در آن مباحثی مانند ویژگی‌های اصلی، جایگاه نظریه‌ی سیاسی امام، کارآمدی سیاسی جمهوری اسلامی ایران، مفهوم دولت در نظریه و نظام سیاسی و نیز گزارش پژوهش مطرح می‌گردد.

بخش دوم نیز در سه فصل ارایه شده است: فصل اول با نقد و نفی رهیافت‌های سه‌گانه‌ی رقیب، شامل نقش همه‌کاره، نقش هیچ‌کاره و نقش مختلط دولت و سازوکارهای زیرمجموعه‌ی آن‌ها آغاز شده و از نظریه‌ی امام هم، جایگاه راهبردی وی، نقش آن در چالش جهانی دولت و تعدیل آن، معین و روشن شده است. فصل دوم به تبیین چیستی، مفهوم و مبانی یا حدود نقش راهبردی دولت در نظریه و نظام سیاسی از نگاه امام خمینی (ره) پرداخته است. نقش راهبردی یعنی راهنمایی و راهبردی عمومی امور یا کارگزاری سیاسی کشور بر مبنای معدل معماری، هدایت و امامت در تمام عرصه‌های کلان بخشی اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی، میان بخشی توسعه اقتصادی، توامان با تعادل سیاسی و در جهت تعالی فرهنگی و فرابخشی ضمن آن، اهم کارویژه‌های راهبردی دولت یعنی سیاست‌گذاری و سیاست‌مداری، یا ترسیم سیاست‌ها و اعمال آن‌ها، کارکردهای راهبردی دولت شامل طراحی، برنامه‌ریزی، ساماندهی، بسیج عمومی و راهبرد و نیز نظارت و کنترل دولت طرح شده و به طور اجمال مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

در بخش سوم نیز با عنوان برآمد به شناسایی چرایی، ضرورت و علل، یعنی مبادی و نیز غایت‌ها و آثار رهیافت نقش راهبردی دولت در دیدگاه امام پرداخته است. در این بخش، تبیین تئوریک و نظری نقش راهبردی دولت، و پیش از آن، نظریه دولت و پس از آن، کارآمدی دولت و دولت کارآمد برای نیروها و مراکز علمی ترسیم و تنظیم دکترین عملی آن‌ها برای نیروها و نهادهای عملی، سیاست‌گذار و اجرایی سیاسی مورد تأکید قرار گرفته است.

سؤال اصلی پژوهش نقش دولت در نظام سیاسی و نظریه‌ی سیاسی امام است و فرضیه‌ی این اثر نظریه‌ی نظام سیاسی امام را با کارویژه‌ی دولت راهبردی می‌داند. یعنی دولت دارای کارکرد سیاست‌گذاری، هدایت، امامت و یا کارگزاری سیاسی و یا معمارگونه دارد. اگر فرضیه‌های رقیب را با نقش دولت حداکثری همه‌کاره، و دولت حداقلی هیچ‌کاره در نظر بگیریم نظر حضرت امام مبتنی بر تعالی است.

سئوالات فرعی این پژوهش در این موضوعات مطرح شده است: ۱. نقش راهبردی دولت در دیدگاه امام؛ ۲. نسبت دولت هادی و راهبردی امام با نظریه‌های متعارض؛ ۳. بنیان نظریه‌ی دولت راهبردی؛ ۴. پیشینه‌ی نظریه‌ی دولت راهبردی امام در اسلام و متفکران سیاسی اسلامی؛ ۵. آزادی و اصالت فرد و رابطه‌ی فرد، افراد و گروه‌های اجتماعی در نظریه‌ی امام؛ ۶. اصالت و اولویت رابطه‌ی اقتصاد و فرهنگ با سیاست و یا تناسب توسعه‌ی سیاسی با توسعه‌ی فرهنگی و اقتصادی و همچنین با عدالت اقتصادی فرهنگی و سیاسی در نظریه‌ی دولت راهبردی امام مورد بررسی قرار می‌گیرد. روش پژوهش آمیزه‌ای از روش تحلیل متن و محتوای نوشتارهای انتخاب شده و روش معناکوی آرا و نظریات تا حد ساختار متن، محتوا و واژه‌شناسی و روش استدالی - استشهادی و بهره‌گیری از شواهد عینی است.

مولف جایگاه بحث خود را در کتاب، مبتنی بر سه پژوهش مستقل می‌داند: ۱. نظریه‌ی سیاسی امام خمینی (ره)؛ ۲. نظریه‌ی نظام سیاسی از نگاه امام خمینی (ره)؛ ۳. نظریه‌ی دولت از نگاه امام خمینی (ره)؛ همچنین دو پژوهش مستقل نظریه‌ی کارایی سیاسی نیروهای ملی فرابخشی ملی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و نیز نظریه‌ی کارآمدی ملی را مورد اشاره قرار می‌دهد. ■

تغییر ساختار آموزشی، پیش شرط تحول در علوم انسانی

گفتگو با دکتر محمود غفوری

دکتر محمود غفوری دانشیار دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان است. وی سابقه‌ی ۲۳ سال تدریس را در این دانشکده دارد و هم‌اکنون مدیریت گروه علوم سیاسی دانشگاه شهید باهنر را بر عهده دارد. دکتر غفوری همچنین به مدت ۱۸ سال در رشته‌ی علوم اجتماعی این دانشکده تدریس کرده و در حوزه‌ی جامعه‌شناسی هم نظریاتی دارد. او تنها راه تحول در علوم انسانی، به طور عام و علوم سیاسی، به طور خاص را تحول در سیستم و ساختار آموزشی ایران می‌داند.

■ به کوشش محمد کمالی ■

■ وضعیت علوم سیاسی را به عنوان یکی از زیرشاخه‌های علوم انسانی چگونه می‌بینید؟

علوم سیاسی مثل سایر زیرشاخه‌های علوم انسانی، علمی غربی است؛ یعنی اکثر منابع آن ترجمه‌ی صرفِ متون غربی است. در این زمینه، یا نظریه‌پرداز خاصی در ایران دست به ارائه‌ی تئوری زده است و یا اگر هم خواسته‌اند کارهایی در این حوزه انجام دهند به دلیل مشکلات ساختاری نتوانسته‌اند رشدی داشته باشند؛ البته در کشور افرادی وجود دارند که زمینه‌ی تبدیل شدن به نظریه‌پرداز را دارند اما از آن‌ها استفاده نمی‌شود.

■ لطفاً در خصوص موانع ساختاری توضیح بیشتری بدهید؟

فکر نکنید که ترجمه از انگلیسی به آلمانی یا به فرانسوی یا بالعکس صورت نمی‌گیرد؛ آن‌ها هم ترجمه می‌کنند. اما نباید صرفاً به آن بسنده کرد. از طرف دیگر یکی از معضلاتی که علوم سیاسی با آن مواجه است سیاست‌زدگی است؛ یعنی سیاست‌بازی و باندبازی در این حوزه هم رشد یافته است. به نظر من اگر بخواهد تحولی در این رشته ایجاد شود باید علم سیاست را از سیاست جدا کرد؛ نه این که آن را از سیاست عملی جدا کرد. در واقع معتقدم باید پیوندهای سیاست‌نظری و عملی را بسیار قوی کرد و به تخصصی‌سازی حوزه‌ها پرداخت و به عبارتی، به کاربردی کردن علم پرداخت. علم در هر حوزه‌ای که می‌خواهد

در ایران برای کسی که دنبال علم است آن‌جوری که باید ارج و قربی قایل نیستند و تفاوت‌ها زیاد مشخص نمی‌شود؛ یعنی در حوزه‌ی علم هم رابطه‌بازی هست و همین رابطه‌بازی باعث می‌شود یا علم ما از حوزه‌ی خود خارج گردد و یا استادان برای این که هر چه سریع‌تر به درجه‌های بالای علمی برسند دست به ترجمه و یا مقاله و کتاب‌سازی بزنند. نتیجه‌ی این روند هم می‌شود حجم زیاد ترجمه‌ها و یا متون درسی (book text) در علوم انسانی که نه تنها، کمکی به رشد علم نمی‌کنند بلکه آن را تبدیل به یک علم دکوری می‌کنند که فقط شکلی بدون محتواست. البته ترجمه در مرحله‌ی اول رشد علم خوب است.



■ **با این اوصاف، دیدگاه شما در زمینه‌ی تحول در علوم انسانی و واکنش‌های مختلفی که نسبت به آن شکل گرفته، چیست؟**

آن را نه نفی می‌کنم و نه می‌پذیرم! به هر حال هدف، ایجاد تحول است؛ تحول هم کار یک‌روزه یک‌ساله و ده‌ساله نیست و زمان می‌خواهد. برای علم غربی که در حوزه‌ی علوم انسانی پارادایم حاکم ایجاد کرده است مدت‌های طولانی بحث و جدل وجود داشته است؛ نمی‌گویم که ما بحث نکرده‌ایم ولی افت‌وخیزهای بسیاری داشته‌ایم و روند ممتد و پیوسته‌ای طی نکرده‌ایم. بگذارید مثالی بزنم: اگر ما لباس یک فرد را بیاوریم و بخواهیم آن را بر تن فرد دیگری بپوشانیم کار غیرعقلانه‌ای است؛ کوتاه، بلند، تنگ یا گشاد می‌شود و مجبور می‌شویم با نخ و سوزن و قیچی به جان آن بیفتیم و نتیجه وضعیت نامطلوبی خواهد بود. در حوزه‌ی علوم سیاسی هم همین است، به‌خصوص که علوم سیاسی context محور است. به این ترتیب این تفکر که ما بخواهیم نظریات مارکسیستی و یا لیبرالیستی را در ایران اسلامی پیاده کنیم به وضعیت همان لباس نامناسب منجر می‌شود. از طرف دیگر در خلاء هم نمی‌شود نظریه‌پردازی انجام داد؛ یعنی ما اگر بخواهیم نظریات غربی را که حاصل اندیشه‌ورزی در مدت طولانی در حوزه‌ی جغرافیایی غرب است کنار بزنیم و خود از اول بیندیشیم و دست به تئوری‌پردازی بزنیم نیز دیدگاه نامناسبی است؛ بلکه باید آن‌ها را بخوانیم و نگاه انتقادی به آن‌ها داشته باشیم و ضمن این که شرایط محیطی، جغرافیایی، فرهنگی، و تاریخی خودمان را هم در نظر می‌گیریم به تحلیل و نقد آن‌ها و تولید نظریه‌های بومی بپردازیم.

■ **به نظر شما آیا انقلاب اسلامی توانسته تحرکی هر چند محدود ایجاد کند و یک راه جدید و یا یک دیدگاه انتقادی نسبت به**

که وقت خود را باید به طور متعادل میان آموزش و پژوهش تقسیم کند تمام وقتش معطوف به آموزش می‌شود و برای پژوهش زمانی برای او باقی نمی‌ماند. طبق قانون استادیار ۱۰ واحد، دانشیار ۸ واحد و استاد تمام ۶ واحد موظفی دارند که تا سقف ۱۲ واحد هم می‌تواند حق‌التدریس داشته باشند. اما من، خودم به دلیل حجم زیاد معرفی دانشجوی برای رشته‌ی علوم سیاسی در این دانشگاه مجبور شده‌ام تمام وقت خود را صرف آموزش کنم و زمانی برای پژوهش ندارم.

◀ **استادان ما برای این که هر چه سریع‌تر به درجه‌های بالای علمی برسند دست به ترجمه و یا مقاله و کتاب‌سازی می‌زنند. نتیجه‌ی این روند هم می‌شود حجم زیاد ترجمه‌ها و یا متون درسی (book text) در علوم انسانی که نه تنها، کمکی به رشد علم نمی‌کند بلکه آن را تبدیل به یک علم دکوری می‌کنند که فقط شکلی بدون محتواست.**

اینک راه حل چیست؟ باید اولاً این طرز تفکر را که تنها راه بعد از دبیرستان ورود به دانشگاه است تغییر دهیم و در ثانی صنعت را تخصصی کنیم؛ یعنی رشته‌هایی را برای آن‌ها تعبیه کنیم. غرب به هر حال برخی ویژگی‌های مثبت هم دارد ما باید آن‌ها را اجرایی کنیم. در غرب رشته‌هایی مانند پنیرسازی، نانوبی، نوظافت و امثالهم هم وجود دارد؛ یعنی کارهای بسیار بی‌ارزش از دیدگاه ما، تبدیل به رشته‌ی تخصصی شده و بسیار هم موفق بوده‌اند. اما در اینجا ما به این حوزه‌ها نگاه منفی داریم و فکر می‌کنیم انسان‌های رده پایین باید به چنین کارهایی بپردازند. به‌علاوه تقدس زیادی برای کارهای دولتی ایجاد کرده‌ایم که این‌ها باعث شده علم رشد آنچنانی در ایران نداشته باشد.

پیشرفت کند باید کاربردی شود اما متأسفانه دانشگاه‌های ما به یک سمت می‌روند و حوزه‌ی علم هم به سمت دیگر؛ نتیجه این می‌شود که ما نه در زمینه‌ی سیاست عملی و نه در بُعد سیاست نظری رشد مناسبی نداریم و هر دو حوزه تقلیدی می‌شود.

■ **آیا مشکلات ساختاری دیگری هم وجود دارد؟**

آموزش عالی ما مشکلات متعددی دارد. چند درصد جامعه‌ی ما نیاز به تحصیلات عالی داشته و دارند؟ تفکر رو به گسترشی که در کشور ما ایجاد شده این است که همه تصور می‌کنند تنها راه بعد از اتمام مقطع دبیرستان رفتن به دانشگاه است؛ بنابراین با حجم زیادی از متقاضیان ورود به دانشگاه روبه‌رو هستیم که متأسفانه متولیان آموزش عالی ما برای پاسخ‌گویی به این متقاضیان، به افزایش ظرفیت‌ها روی آورده‌اند. طبیعی است در رشته‌های فنی و مهندسی که به تجهیزات و آزمایشگاه‌ها نیاز دارند، افزایش ظرفیت نیز هزینه‌های بسیاری را طلب می‌کند؛ بنابراین به سختی افزایش ظرفیت امکان پذیر است. اما در علوم انسانی به دلیل عدم نیاز به چنین تجهیزاتی، امکان افزایش ظرفیت به‌راحتی وجود دارد. بنابراین مشاهده می‌شود در کلاس‌هایی که نهایتاً ۱۸ نفر ظرفیت دارند حتی ۴۵ تا ۵۰ نفر می‌نشینند.

به نظر شما در این دانشگاه‌ها می‌شود تولید علم کرد؟! جواب قطعاً منفی است! نه دانشجو حرف استاد را می‌فهمد و نه استاد می‌تواند حرف خود را بزند. نکته‌ی جالب اینجاست که در مقاطع بالاتر یعنی ارشد و دکترا هم ظرفیت‌ها را افزایش داده‌اند؛ به طوری که در برخی رشته‌ها تعداد دانشجویان دوره‌ی ارشد تا ۲۵ نفر هم رسیده است. این رویکرد، دانشگاه را تبدیل می‌کند به یک ارگان صدور مدرک، نه تولید علم! استادی

نظریات سیاسی غرب ایجاد کند؟
نسبت به دوران قبل از انقلاب دیدگاه انتقادی شکل گرفت اما ادامه نیافت.

▶ **استادی که وقت خود را باید به طور متعادل میان آموزش و پژوهش تقسیم کند تمام وقتاش معطوف به آموزش می‌شود و زمانی برای پژوهش برای او باقی نمی‌ماند. طبق قانون، استادیار ۱۰ واحد، دانشیار ۸ واحد و استاد تمام ۶ واحد موظفی دارند که تا سقف ۱۲ واحد هم می‌تواند حق‌التدریس داشته باشند، نه بیشتر.**

■ **می‌توانید عینی‌تر بیان بفرمایید؟**
در زمینه‌ی رویکرد انتقادی، شهید مطهری مباحثی را مطرح کرد؛ او به مارکسیسم، اگزیستانسیالیسم و لیبرالیسم انتقاداتی وارد کرد اما این راه ادامه نیافت و فرد دیگری مانند شهید مطهری ندیدم که چنین رویکردی داشته باشد. بعضا برخی افراد مباحثی را مطرح کرده‌اند اما این‌ها نمی‌تواند تبدیل به یک پارادایم شود. در مورد راهکار، همان‌طور که عرض شد باید ساختار را تغییر دهیم.

بگذارید یکی دیگر از مشکلات ساختاری که مانع نظریه‌پردازی و پرورش انسان‌های اندیشمند می‌شود را مطرح کنم. سیستم آموزش عالی ما همان سیستم قبل از انقلاب است و یا به عبارت دیگر سیستم آمریکایی است؛ یعنی دانشجو در دوره‌ی کارشناسی، ارشد و دکترا واحدهای بسیاری می‌گذراند. در دوره‌ی کارشناسی دانشجو باید ۱۴۲ واحد بگذراند که به اعتقاد من ۳۰ درصد این واحدها با یکدیگر همپوشانی دارند و می‌توان آن‌ها را حذف کرد و اصلا نیازی به جایگزینی آن نیست. در بسیاری از دانشگاه‌های غربی (به اصطلاح سیستم

انگلیسی) دوره‌ی کارشناسی ۹۰ واحد و سه ساله است و همچنین در دوره‌ی ارشد دوسال فقط واحد دارند و پایان‌نامه مطرح نیست و اگر دانشجو خواست یک سال جداگانه به عنوان فیلد روی یک موضوع کار می‌کند و در دوره‌ی دکترا دانشجو واحد ندارد و بدون هیچ دغدغه‌ای فقط به کار پژوهش می‌پردازد. در سایه‌ی این سیستم یک فرد می‌تواند نظریه‌پرداز بیرون بیاید. عیب آموزش عالی ما همین است واحدهای زیاد و غیرضروری وقت دانشجو را می‌گیرد و همین‌طور برای پژوهش هم ارزشی قائل نیستیم.

استاد به دلیل دغدغه‌های غیر علمی که برای خود ایجاد می‌کند فرصت پژوهش ندارد و دانشجو هم به پژوهش به عنوان مانعی برای رسیدن به مدرک نگاه می‌کند نه راهی برای پیشرفت؛ این را می‌توان از موسسات متعددی که به کار نوشتن تحقیق و پایان‌نامه برای دانشجویان مشغول‌اند، دید. در حالی که ما نباید دانشجو را وادار به این کار کنیم، این ساختار مطمئنا آن‌ها را به این کار وامی‌دارد. اگر ما ساختار را اصلاح کنیم سایر مشکلات حل می‌شود. دانشجویان ما استادان آینده‌ی جامعه هستند. چگونه فکر می‌کنید با این وضعیت می‌شود تحولی ایجاد کرد. با زور، با شتاب و عجله، یا نگاه متعصبانه و یک‌طرفه که نمی‌شود تحول ایجاد کرد؛ باید با علم به صورت علمی برخورد کرد. باید صبر و حوصله داشت و چارچوب‌ها و زمینه‌ها را فراهم کرد. نظریه‌پردازی نیاز به خلاقیت، همت و پشتکار دارد و باید این عناصر را در دانشگاه‌ها ایجاد کنیم که نیازمند زمان است.

■ **بنابراین در یک جمع‌بندی، شما عامل ساختار را مانع تحول، و اصلاح آن را قدم اول می‌دانید. همچنین مقوله‌ی اسلامی سازی را یک راه درازمدت که دارای پیش شرط تحول ساختاری است مطرح می‌کنید و آن را در**

خلاء امکان‌پذیر نمی‌دانید. درست است؟
بله! همین‌طور است. البته من عوامل فرعی دیگری را هم دخیل می‌دانم، مثل عامل فردی و یا عامل فرهنگی که من این‌ها را در طول عامل ساختاری می‌دانم که با اصلاح ساختار این عوامل هم برطرف می‌شوند. برای اصلاح ساختار باید کار کارشناسی برآمده از تجمیع نظرات مختلف صورت گیرد. باید نظر متخصصان هر حوزه را جویا شویم و آن را از بُعد نظری به عرصه‌ی عمل وارد کنیم. برای ایجاد تحول باید توجه داشت که انسان‌های دلسوزی وجود دارند تا برای رشد و پیشرفت از همه چیز خود بگذرند؛ منتها باید این انسان‌ها را شناسایی و مشکلات آن‌ها را ریشه‌یابی و از توجه به حواشی پرهیز کرد.

▶ **برای ایجاد تحول باید توجه داشت که انسان‌های دلسوزی وجود دارند تا برای رشد و پیشرفت از همه چیز خود بگذرند؛ منتها باید این انسان‌ها را شناسایی و مشکلات آن‌ها را ریشه‌یابی و از توجه به حواشی پرهیز کرد.**

ضمن برگزاری همایش‌هایی در هر زیرشاخه از علوم انسانی تبادل نظر صورت پذیرد تا ارتباط میان استادان هر حوزه گسترش یابد؛ ما کارهایمان اکثرا انفرادی است در حالی که در غرب موسسات پژوهشی ارتباط بین استادان مختلف را برقرار می‌کنند و ممکن است حتی برای تالیف یک کتاب بیست استاد با هم کار کرده باشد. باید این ساختارها را از غرب بگیریم نه اندیشه‌ها را؛ بنابراین در مجموع، تحول در علوم انسانی تحول در ساختارها را نیاز دارد و تحول ساختاری نیازمند زمان و کار تخصصی است. ■

شاخصه‌های علوم انسانی در غرب

گفتگو با حجت‌الاسلام دکتر علی فلاح رفیع

حجت‌الاسلام دکتر علی فلاح رفیع علاوه بر تحصیلات حوزوی مدرک دکتری خود را در رشته فلسفه اخذ کرده و از این رو به خوبی با تفکرات فلاسفه غربی و تئوری‌های آنان آشناست. از وی مقالات و آثار متعددی منتشر شده است؛ از جمله کتاب «از جنس دغدغه» که تعدادی از مقالات این عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس را در موضوع «تحول در دانشگاه‌ها» دربر دارد. دکتر فلاح رفیع می‌گوید: «بنده در زمینه تحول علوم انسانی قائل به این هستم که آن را باید ارتقای دانست؛ اجمالا تحول ارتقایی یعنی شکستن حصار تنگ و انحصاری مبانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی که اگر این صورت پذیرد خود به خود، ثمره هم عوض خواهد شد». در ادامه می‌توانید صحبت‌های کامل وی را که در گفتگویی با «فصل تحول» بیان کرده است ملاحظه فرمایید.



■ شاخصه‌ها و ویژگی‌های علوم انسانی در جهان غرب چیست و چه تفاوتی با علوم انسانی در کشورهای اسلامی دارد؟

علوم انسانی در غرب، در بستری تولید شد که ماهیت این جهانی داشت. این ماهیت چیزی جدا از فرهنگ غالب غرب نبود، فرهنگی که بعد از رنسانس در اروپا، اندک‌اندک، برای خود جا باز کرد و متداول شد. این فرهنگ از قرن ۱۵ آغاز شد و بازخوردش را در قرن ۱۸ به بعد نشان داد. به نظر من سه شاخصه‌ی مهم را می‌توان برای علوم انسانی غرب ذکر کرد. می‌گویم «مهم» چون شاخصه‌های جزئی‌تری را نیز می‌توان برشمرد.

اولی مرتبط به هستی‌شناسی (ontology) است. در این شاخصه عوالم مابعدالطبیعی در بسترهای پژوهش نادیده گرفته شد. دیگری اکتفا و بلکه انحصار در روش‌شناسی تجربی است. این دو شاخصه به طور طبیعی، شاخصه‌ی سومی را موجب می‌شود که نتیجه و ثمره‌ی آن دو محسوب می‌شود؛ یعنی ماهیت این جهانی داشتن علوم انسانی. دو ویژگی اول به عنوان مبنا و ریشه‌اند و سومی نتیجه‌ی آن‌هاست.

این همه‌ی آن چیزی است که ما امروز در علوم انسانی مغرب زمین مشاهده می‌کنیم و یک انسان آشنا با مبانی دینی-اسلامی یقیناً آن را برنمی‌تابد.

■ پس از پیروزی انقلاب اسلامی و وقوع انقلاب فرهنگی تا چه اندازه، تغییرات در دانشگاه‌ها به بهبود وضع علوم انسانی در کشور کمک کرده است؟

به نظر بنده، مهم‌ترین کاری که پس از وقوع انقلاب اسلامی در زمینه‌ی علوم انسانی رخ داد ایجاد و تقویت خودباوری در زمینه‌ی عزم برای تحول بود. البته بنده در زمینه‌ی تحول قائل به این هستم که

آن را باید ارتقایی دانست، که در جای خودش این مطلب را توضیح داده‌ام؛ ولی اجمالاً تحول ارتقایی یعنی شکستن حصار تنگ و انحصاری مبانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی که اگر این صورت پذیرد خود به‌خود، ثمره هم عوض خواهد شد. باید اعتراف کنم که این جسارت در زمینه‌ی علوم تجربی، زیست‌محیطی، فیزیولوژیک و فنی‌مهندسی بیش از علوم انسانی در کشور ما رخ داده است. متأسفانه علی‌رغم شعارهایی که از اول انقلاب کمابیش در این زمینه مطرح می‌شد کار جدی در مقایسه با علوم هم‌چون هوافضا، نانو تکنولوژی و

سه شاخصه‌ی مهم را می‌توان برای علوم انسانی غرب ذکر کرد. اول این‌که عوالم مابعدالطبیعی در بسترهای پژوهش نادیده گرفته شده است. دیگری اکتفا و بلکه انحصار در روش‌شناسی تجربی است. این دو شاخصه به طور طبیعی، شاخصه‌ی سومی را موجب می‌شود که نتیجه و ثمره‌ی آن دو محسوب می‌شود؛ یعنی ماهیت این جهانی داشتن علوم انسانی. دو ویژگی اول به عنوان مبنا و ریشه‌اند و سومی نتیجه‌ی آن‌هاست.

علوم هسته‌ای در بخش علوم انسانی انجام نشد.

■ چه عواملی سبب شده است تا بومی‌سازی علوم انسانی با کندی صورت پذیرد؟

من معتقدم در زمینه‌ی علوم انسانی اگر می‌خواهیم کاری کنیم باید خیلی حساب‌شده‌تر از علوم طبیعی و صنعتی باشد؛ چراکه به دلیل تأثیرات فرهنگی بالا حساسیت در این زمینه بیشتر است، هر چند علوم دیگر هم بی‌تأثیر بر فرهنگ نیستند. اساساً فرهنگ از علوم، به طور عام، هم تأثیر می‌پذیرد و هم بر آن‌ها تأثیر می‌گذارد؛ اما در زمینه‌ی علوم انسانی

این تأثیرگذاری و تأثیرپذیری سریعتر، عمیق‌تر و پایاتر است.

بومی‌سازی یکی از حداقل چهار راهی است که به نظر بنده در زمینه‌ی تحول در علوم انسانی می‌توان انجام داد. البته بومی‌سازی را نباید کار ساده‌ای فرض کرد و به تغییرات شکلی و صوری و در سطح اصطلاح و الفاظ و یا تطبیق واژه‌ها و نمونه‌برداری‌های ظاهری اکتفا کرد. این‌ها خطرناکی است که در راه بومی‌سازی وجود دارد و متأسفانه بعضاً هم رخ می‌دهد.

معتقدم از عوامل کندی طی مسیر در این زمینه، نبود عزم جدی و با مقداری مسامحه، نبود برنامه و استراتژی در سطح آموزش عالی است. نظام آموزش عالی ما، به‌ویژه در سطوح تحصیلات تکمیلی و پایان‌نامه‌های ارشد و دکتری، در مرحله‌ی اول می‌باید استراتژی و برنامه‌ریزی قابل ارائه به دانشگاه‌ها داشته باشد و سپس به نظارت و ارزیابی آن‌ها بپردازد.

چرا این را عرض می‌کنم، چون رساله‌های دانشجویی به‌ویژه در مقطع دکتری را مهم‌ترین عامل قابل برنامه‌ریزی در این زمینه می‌دانم؛ البته تحول همیشه براساس برنامه رخ نمی‌دهد اما شکی نیست که می‌توان برای آن برنامه داشت و همیشه نباید به انتظار رخداد یک حادثه و واقعه‌ی غیر مترقبه و حساب‌نشده نشست؛ یعنی منفعلانه نباید برخورد کرد. این از آن جاهایی است که به نظر من، قابل برنامه‌ریزی است در حالی که متأسفانه یا صورت نپذیرفته و یا در سطح قابل قبول و تأثیرگذاری نبوده است؛ لذا به عنوان یک عضو کوچک دانشگاهی پیشنهاد می‌کنم آموزش عالی ما در این زمینه اقدامات پیشگامانه داشته باشد.

تقاضای بنده این است که آموزش عالی چه در زمینه‌ی بومی‌سازی و چه در بخش‌های دیگر، مثل نقد و نظر، نظریه‌پردازی و...، ضمن تنظیم استراتژی

و ارائه برنامه‌ی اجرایی این راز دانشگاه‌ها در یک چشم‌انداز کوتاه و بلندمدت مطالبه کند. خوشبختانه انگیزه و عزم کافی در سطح دانشگاه‌ها برای نیل به این مقصد وجود دارد.

■ چه عواملی سبب شده است تا در سال‌های اخیر مسئله‌ی علوم انسانی به دغدغه‌ی اصلی رهبر معظم انقلاب تبدیل شود؟

مقام معظم رهبری به عنوان دیده‌بان نظام، همه‌ی بخش‌های آن را رصد می‌کند. این رصد به طور منطقی و طبیعی در حوزه‌های زیربنایی و مبنایی با حساسیت بیشتری صورت می‌پذیرد؛ چراکه تأثیرگذاری فرهنگی آن سریع‌تر و و پایدارتر است. علوم انسانی از بخش‌هایی است که نقش کلیدی در قبال فرهنگ، چه خرده فرهنگ‌ها و چه فرهنگ عمومی، دارد؛ بنابراین کاملاً منطقی و معقول است که رهبری نظام نسبت به آن دغدغه داشته باشند. البته این دغدغه امر جدید و نویی نیست که امروز و دیروز رخ داده باشد بلکه حتی از ابتدای انقلاب و در کلام حضرت امام(ره) بنیانگذار جمهوری اسلامی هم وجود داشت، آنجا که امام راحل(ره) می‌فرمود: «اگر دانشگاه‌ها اصلاح شود جامعه اصلاح می‌شود» یا تأکیدات بسیار ایشان درباره‌ی نقش حوزه و دانشگاه، یک بخش مهم به همین تأثیرگذاری علوم انسانی و نقش حوزه و دانشگاه در تحول آن برمی‌گردد.

رهبر معظم انقلاب هم از ابتدا به این مهم توجه می‌دادند؛ لکن واقعیت این است که به علت کم‌کاری و تعللی که از سوی مراکز و افراد مسئول رخ داد، اخیراً ایشان مجبور شدند دغدغه‌ها را شدیدتر و با بیانی صریح‌تر ابراز کنند. از سوی دیگر اساساً یک بُعد مهم و اساسی انقلاب ما انقلاب فرهنگی بود. انقلاب اسلامی داعیه‌ی فرهنگ‌سازی در سطح جهان را بر دوش دارد و این کار بدون تحول مبنایی

در علوم انسانی نمی‌تواند صورت پذیرد و یا ماندگار و پایدار بماند. در واقع، علوم انسانی نیروی محرکه در بخش تأثیرگذاری فرهنگی است و رهبر انقلاب به طور طبیعی باید، هم آن را رصد کنند و هم دغدغه‌های خود را در زمینه‌ی آن ابراز فرمایند.

■ برای اسلامی شدن هر چه بیشتر فضای دانشگاهی کشور نهادها و دستگاه‌های متولی چه اقداماتی را باید در دستور کار خود قرار دهند؟

در زمینه‌ی اسلامی شدن دانشگاه‌ها در عین حال که نهادها و دستگاه‌های متولی، هر یک رسالت‌ها و وظایفی دارند اما رسالت آموزش عالی کشور بیش از دیگران است. حتی می‌توان گفت ارائه‌ی جدول مستمر از شرح وظایف دیگر نهادها نیز در این بخش، به عهده‌ی نظام آموزش عالی است.

از نظر من، مهم‌ترین اقدامات باید در دو محور «متون درسی» و «استادان» شکل بگیرد. علاوه بر این، تجدید نظر در نظام و ساختار ارتقا در سطوح مختلف، کاری بسیار لازم و ضروری است که باید هر چه زودتر به آن مبادرت ورزید. خوشبختانه در سال‌های اخیر تجدید نظرهایی در زمینه‌ی مقالات ISI صورت گرفته است که باید همچنان ادامه پیدا کند. این مطلب مهم است که برای ایجاد یک تغییر حتی جزئی در ساختار می‌بایست همه‌ی آن ساختار مطابق با اقتضات آن تغییر پیدا کند و یا باز خوانی بشود. ما نمی‌توانیم اسلامی شدن را با دست نزدن به ترکیب نظام آموزش عالی حتی در جزئی‌ترین ابعاد آن عملی سازیم؛ یعنی به‌عنوان مثال ما دست به ترکیب نظام ارتقای جایگاه و منزلت ژورنال‌ها و مجلات علمی و امتیازآفرین و یا حتی سیستم‌های مدیریتی نزنیم و انتظار داشته باشیم اسلامی شدن دانشگاه‌ها را در دستور کار قرار بدهیم. واقعیت این است که به اسلامی شدن و یا هر تغییر دیگر در نظام

دانشگاهی و علمی نمی‌توان نگاه تزریقی داشت. بر اساس این، من فکر می‌کنم هم در سطح ساختارهای آموزش عالی باید بازخوانی و تجدید نظر کرد و هم در سطح آموزش اعم از متون درسی و استادان. البته من این بازخوانی و تجدید نظر را به معنای دگرگونی و تغییرات بنیادی بدون کارشناسی و عجلانه نمی‌دانم که در جای خود باید به آن پرداخت.

■ چه سازوکاری می‌تواند نخبگان حوزه و دانشگاه را در تدریس بهتر و منسجم‌تر علوم انسانی یاری بخشد؟

برای تدوین بهتر و منسجم‌تر کتاب‌ها و متون درسی اولین اقدام ایجاد یک مرکز واحد تحت نظارت حوزه و دانشگاه است. ایجاد این مرکز که متشکل از نخبگان این هر دو نهاد علمی و فرهنگی کشور خواهد بود وحدت رویه‌ی لازم را شکل خواهد داد. البته مقدم بر متون درسی، وجود نظریه‌هایی مبتنی بر مبانی و اصول اسلامی لازم است و تدوین‌کنندگان باید این نظریه‌ها را هم باور داشته و هم خوب درک کرده باشند.

■ اسلامی شدن علوم انسانی تا چه اندازه می‌تواند جنگ نرم جبهه‌ی استکبار علیه نظام اسلامی را خنثی کند؟

اساساً یک راه مقابله‌ی اصولی و زیربنایی با جنگ نرم بنیان‌گذاری علوم انسانی بر اساس مبانی اسلامی است. البته این که چنین کاری باید چگونه صورت بگیرد موضوع مهم دیگری است که در جای خود باید به آن پرداخت. اما آیا به‌راستی «علوم انسانی - اسلامی» اساساً تعبیر درستی است یا نه؟ بنده نظراتی دارم که در این جا نمی‌خواهم به آن بپردازم. اما به هر حال، اسلامی شدن علوم انسانی را راهی اصولی برای مبارزه‌ی مبنایی با جنگ نرم می‌دانم؛ چنانچه کسانی که

به جنگ نرم پرداخته‌اند نیز خود از این طریق اقدام کرده‌اند.

■ غفلت در اسلامی کردن دانشگاه‌ها و تغییرات اساسی در کتب علوم انسانی در بلندمدت چه مخاطراتی برای نظام در بر خواهد داشت؟

مخاطراتی که اشاره کردید همین‌هایی است که امروزه مشاهده می‌کنیم؛ مثلاً دست‌کم، ایجاد تردید در همه‌ی مبانی نظام و اسلام. البته من می‌گویم دست‌کم، و گرنه در برخی موارد که تعداد آن‌ها کم هم نیست کار به انکار هم رسیده است. برخی مخاطرات مثل ضعف تئوریک در بخش علوم انسانی، عدم آشنایی عمیق منابع انسانی آینده‌ی ما به باورهای دینی، و ضعف تئوری‌پردازی بر مبنای اهداف نظام اسلامی نیز در این میان قابل ذکر هستند که ضعف این تئوری‌ها می‌تواند پایه‌های نظام را سست کند. اتفاقاً دشمنان نیز برای همین تلاش می‌کنند و ما اگر می‌خواهیم نظام خود را بر پایه‌های مستحکمی استوار کنیم باید به علوم انسانی به عنوان مبانی فکری آن توجه کامل داشته باشیم.

■ رابطه‌ی بین کشورها در زمینه‌ی علم باید رابطه‌ی صادرات و واردات باشد؛ یعنی بین آن‌ها تعادل و توازن وجود داشته باشد. همچنان که در باب مسایل اقتصادی و بازرگانی اگر کشوری وارداتش بیش از صادراتش شد ترازش منفی و دچار غبن می‌شود. این موضوع را در مورد علوم انسانی در کشورمان چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ما در زمینه‌ی علوم انسانی از منابع بسیار غنی و سرشاری برخورداریم. اگر همان‌گونه که امروزه علوم انسانی غرب محصول تجربه است، ما نیز علوم انسانی را موهون روش تجربی بدانیم، با توجه به

این‌که مادر زمینه‌ی علوم هوا و فضا، نانوتکنولوژی، علوم هسته‌ای و سایر علوم تجربی به پیشرفت‌های زیادی نایل شده‌ایم، در زمینه‌ی علوم انسانی نیز می‌توان امید داشت که متخصصان و صاحب‌نظران خوش بدرخشند. حالت دوم این است که علوم انسانی را بخواهیم به مدد متون دینی و با روش نقلی پیش ببریم. البته به نظر ما باید چنین نیز باشد؛ یعنی ما روش تجربه را در علوم انسانی نفی نمی‌کنیم ولی چون قائل به انحصار متدولوژی در

◀ علوم انسانی از بخش‌هایی است که نقش کلیدی در قبال فرهنگ، چه خرده فرهنگ‌ها

و چه فرهنگ عمومی، دارد؛ بنابراین کاملاً منطقی و معقول است که رهبری نظام نسبت به آن دغدغه داشته باشند. البته این دغدغه امر جدید و نویی نیست که امروز دیروز رخ داده باشد بلکه حتی از ابتدای انقلاب و در کلام حضرت امام (ره) بینانگذار جمهوری اسلامی هم وجود داشت. آنجا که امام راحل (ره) می‌فرمود: «اگر دانشگاه‌ها اصلاح شود جامعه اصلاح می‌شود» یا تأکیدات بسیار ایشان درباره‌ی نقش حوزه و دانشگاه، یک بخش مهم به همین تأثیرگذاری علوم انسانی و نقش حوزه و دانشگاه در تحول آن بر می‌گردد.

روش تجربی نیستیم، و از سوی دیگر، منابع خود را منتسب به وحی و علوم الهی که مصون از خطاست می‌دانیم، حتماً روش دوم را مدنظر داریم و بلکه علوم انسانی می‌باید معیار اولیه اش علوم وحیانی باشد. خوب با این توضیح ما از نظر منابع غنی هستیم؛ اما باید اعتراف کنیم که متناسب با این منابع تولیدات نداشته‌ایم و باید این کار را انجام بدهیم. اساساً بحث از تحول انسانی یعنی همین

آغاز و یا تسریع بخشیدن در راستای متدولوژی جدید و فلسفه‌ی علم.

■ نهضت نرم‌افزاری و تولید علم را که مورد تأکید مقام معظم رهبری است چگونه می‌توان در زمینه‌ی تحول علوم انسانی عملی و اجرایی کرد؟ مسئله‌ی تولید علم و توسعه‌ی آن چه تأثیری بر حل مشکلات کشور دارد؟

اساساً نهضت نرم‌افزاری در راستای تولید علم مطرح شده است و تولید علم شامل همه‌ی علوم از جمله علوم انسانی می‌شود. علوم انسانی در همه‌ی کشورها، به‌ویژه کشورهای پیشرفته از نظر تکنولوژی، یک پایه و اساس برای همه‌ی علوم محسوب می‌شود؛ در حالی که متأسفانه بر مبنای سوگیری‌های قبل و بعضاً بعد از انقلاب این علوم جایگاه شایسته‌ی خود را در کشور پیدا نکرد و اگر امروز از علوم انسانی و تحول آن صحبت می‌شود بخشی به همین جایگاه نامتناسب و نامناسب آن بر می‌گردد.

تولید و توسعه‌ی علم، به‌ویژه در بخش علوم انسانی، رابطه‌ی مستقیمی با حل مشکلات اجتماعی دارد. تولید نظریه‌ها و تئوری‌های کارآمد و هم‌سو با نیازهای جامعه به حل معضلات کمک شایانی می‌کند. اساساً علوم انسانی مبتنی بر مبانی فرهنگی و بومی جامعه است، که می‌تواند حلال مشکلات آن جامعه باشد؛ بنابراین هر جامعه‌ای متناسب با نیازهای خود باید علوم انسانی تولید کند. بحث بومی‌سازی هم ناظر به این موضوع است که محصولات فعلی علوم انسانی وارداتی متناسب با نیازهای جوامع دیگری طراحی شده و که معلوم نیست به کار جامعه‌ی ما بیاید، پس ما باید به فکر تدوین نسخه‌ی متناسب و درخور جامعه و فرهنگ بومی خود باشیم. ■

مدیریت

- نمی‌توان جامعه‌ی دینی را با مدیریت غیردینی هدایت کرد
- معیارهای تخصصی مدیران در مدیریت علوی
- مدیریت بیش از سایر رشته‌ها نیازمند روزآمدی است



نمی‌توان جامعه‌ی دینی را با مدیریت غیر دینی هدایت کرد

گفتگو با: دکتر حبیب‌الله دعایی



◀ دکتر حبیب‌الله دعایی عضو هیئت علمی گروه مدیریت دانشگاه فردوسی مشهد هم‌اکنون مدیر مسئول دوفصلنامه‌ی مدیریت تحول (پژوهش نامه مدیریت) است. وی معتقد است از مهم‌ترین هدف‌های مدیریت اسلامی «ایجاد محیط و بستر لازم برای رشد و تکامل نیروهای سازمان است و این کار بدون توجه به رسالت مدیر در جامعه‌ی اسلامی که همانا رهبری و ایجاد رابطه‌ی مرید و مراد با پیروان و کارکنان است، امکان‌پذیر نخواهد بود».

■ به کوشش: مصطفی فرخی استاد

■ از نظر شما مولفه‌های اصلی ضرورت تحول در مدیریت اسلامی چیست؟

ضرورت تحول در مدیریت اسلامی در دو بعد قابل تامل است؛ اولین بعد تحولی است که باید در اندیشه‌ی نظریه‌پردازان این حوزه از علم صورت گیرد. این باور که علم مدیریت به عنوان یک علم کاربردی ناظر بر محیط عمل است و از اینرو کاملاً تحت تاثیر فرهنگ قرار دارد می‌تواند راهگشای محققان و نظریه‌پردازان این حوزه باشد؛ زیرا متون مدیریتی به دلیل آمیختگی با فرهنگ غربی، کاملاً پاسخگوی نیازهای مدیریتی ممالک اسلامی نیست و لازم است صاحب‌نظران با توجه به فرهنگ کشورمان، که مقتضایش اسلامیت

صدد ارائه‌ی مدیریتی باشیم که از سرچشمه‌ی زلال وحی و معارف الهی سیراب گردیده است تا آن دگرگونی بنیادی مطلوب را با خود به ارمغان آورد.

جنبه‌ی دیگر بر این دیدگاه استوار است که حکومت بدون مدیریت امکان ندارد. جامعیت و خاتمیت دین اسلام، مستلزم داشتن نظاماتی مانند نظام اداری است؛ نمی‌توان حکومت دینی را با مدیریت غیر دینی هدایت کرد. این امر باعث شکست و تعارض و تناقض در نظام اسلامی خواهد شد. عدم تناسب مدیریت‌های رایج با فرهنگ و تمدن اسلام و تفکر مستقل انقلاب اسلامی، سیره‌ی انبیا و اولیا در اعمال مدیریت، حاکی از

است، با پژوهش بر روی شیوه‌هایی از مدیریت که سنخیت با این فرهنگ دارد، نیازهای موجود را برطرف سازند و به جای به‌کارگیری مدل‌های سایر فرهنگ‌ها به سمت نظریه پردازی در این حوزه از علم بر مبنای پیش‌فرض‌های اسلامی- ایرانی حرکت کنند.

با توجه به متون اسلامی و سیره‌ی ائمه(علیهم السلام) می‌توان گفت قابلیت‌های بسیاری در این زمینه وجود دارد که مستلزم سرمایه‌گذاری است چون این کار تنها با بومی‌سازی نظریات امکان پذیر نیست. بومی‌سازی فقط بزرگ کردن مدیریتی است که در بینش‌ها و ارزش‌های فرهنگ غنی اسلام راه ندارد، بلکه باید با تلاشی همه‌جانبه در



انجام پژوهش‌هایی گسترده باید این تحولات بر مبنای پیش فرض‌های دینی شکل بگیرد.

■ با این تفاسیر، اولویت‌های تحول در

مدیریت را در چه حوزه‌هایی می‌دانید؟

همان‌گونه که عرض کردم جوامع مسلمان به داشتن نوعی از مدیریت نیازمند هستند که با ارزش‌ها، آرمان‌ها، اعتقادات، و مبانی دینی و اخلاقی آن‌ها سنخیت و پیوستگی داشته باشند. با توجه به این که مدیریت اسلامی، در واقع رویکردی نو و تازه از مدیریت در جامعه است به نظر می‌رسد مانند هر پدیده‌ی نو و تازه در جامعه برای رواج یافتن با مسایلی رو در رو باشد. از جمله اولویت‌های تحول در مدیریت را می‌توان به موارد زیر تقسیم‌بندی کرد:

۱. آشنا کردن مدیران و مردم با قابلیت‌های مدیریت اسلامی: در جوامعی مانند ایران، بی‌اعتقادی عمومی به کاربردی کردن مدیریت اسلامی در کنار شیفتگی بخش عمده‌ای از صاحب‌نظران زمینه‌های مدیریت به مکاتب مدیریت غربی موجب شده که روش اسلامی تا حدود زیادی مهجور و ناآشنا و غریب بماند؛ همین امر موجب شده است که چیرگی نظریه‌های مدیریت غربی، گستردگی و عمق بیشتری بیابد و این علیرغم وجود منابع غنی و پشتوانه‌ی قابل توجه نظری در مورد مدیریت در مکتب اسلام است که به یمن سال‌های پر بار صدر اسلام و سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری مدبرانه‌ی امام راحل (ره) به منصفی ظهور رسیده است.

۲. انتخاب نظریه‌ها و فنون مدیریتی که با فرهنگ غنی اسلامی هماهنگ‌تر هستند؛ به عنوان مثال رویکردهای انسانی و برخی دیگر از ابعاد مدیریت، که به طور عمده به فنون و روش‌های

موجود و فعال در آن ابزاری است در خدمت انسان شاغل در این سازمان، تا برای رشد معنوی و کمال مادی خود و دیگران به کار گیرد.

■ مدیریت در جایگاه یک علم میان‌رشته‌ای از اصول، مبانی و یافته‌های حوزه‌های مطالعاتی مختلف نظیر روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و... ریشه می‌گیرد. آیا می‌توان نتیجه گرفت تغییر در این حوزه‌ها باعث تغییر در مدیریت نیز می‌شود؟

بله. به عنوان مثال هنگامی که رویکردها به

بومی‌سازی فقط بزرگ کردن مدیریتی است که در بینش‌ها و ارزش‌های فرهنگ غنی اسلام راه ندارد، بلکه باید با تلاشی همه‌جانبه در صدور ارائه‌ی مدیریتی باشیم که از سرچشمه‌ی زلال وحی و معارف الهی سیراب گردیده است تا آن دگرگونی بنیادی مطلوب را با خود به ارمغان آورد.

انسان در عصر مدرن تغییر یافت و دیدگاه‌های روان‌شناسی انسان‌گرا مطرح گردید نظریه‌های روابط انسانی در مدیریت ارئه شد. اما این بدان معنی نیست که صاحب‌نظران این حوزه از علم باید منتظر تغییرات سایر علوم برای ارائه‌ی نظریات جدید باشند؛ زیرا بیشتر از این پیش‌فرض‌های علمی، پیش‌فرض‌های زیربنایی آن‌ها است که علوم، من جمله مدیریت را تحت تاثیر قرار می‌دهد. وقتی نوع نگاه به جامعه و انسان و سازمان مبتنی بر پیش‌فرض‌های دینی تغییر کند نیز می‌توان نظریه‌های متفاوتی را در مدیریت ارائه داد. در سایر کشورها علم مدیریت تحت تاثیر سایر فلسفه‌ها و علوم تغییر می‌یابد در صورتی که در کشور ما با

وجود اصول مدیریتی است که باید کشف شود. نیاز فراوان نظام اسلامی به مدیرانی که متخلق به اخلاق اسلامی و مسلح به دانش مدیریت باشند، لزوم ارائه‌ی الگوی مدیریتی اصیل به مدیران اسلامی که نقش مهمی در پیشبرد اهداف نظام اسلامی دارند و نقش فرهنگ‌سازی نیز در جامعه برعهده‌ی آنان است، توسعه‌ی این رشته تا عمق مدیریت خانواده، مدیریت و رهبری خویش، و حجم بسیار احکام و اخلاق اسلامی در این موارد، صاحب نظریه بودن اسلام در مدیریت را آشکار می‌سازد. نقش بسیار مهم مدیریت اسلامی در تحقق اهداف انقلاب اسلامی، پیشرفت و توسعه‌ی همه‌جانبه‌ی کشور است.

■ آیا تحول در مدیریت، الزاما اسلامی کردن آن است؟

منظور از تحول در مدیریت، انجام تغییراتی بنیادی در این علم برای پاسخگویی بهتر به نیاز روز سازمان‌هاست. اما از آنجا که همواره در یک موقعیت مشابه، در بسیاری موارد مدیر پایبند به اسلام به شیوه‌ای متفاوت از مدیر غیر پایبند عمل خواهد کرد، که ناشی از «چرایی»، «هدف» و «معیار» مدیریت اسلامی است، قطعا در پاسخگویی به نیازهای عالی سازمان می‌تواند بهتر از سایر دیدگاه‌ها عمل کند. اسلام دارای نظام ارزشی عمیق، گسترده و منسجمی است که مدیریت مدیران مسلمان را تحت تاثیر قرار می‌دهد، در روش‌های عملی آن‌ها اثر می‌گذارد و به حرکت‌شان جهت می‌دهد. این بزرگترین نقشی است که اسلام در مدیریت ایفا می‌کند و معنای صحیح مدیریت اسلامی همین است. در مدیریت اسلامی، هدف از تاسیس سازمان رشد و تعالی انسان مشغول در آن است؛ زیرا، مکتب، مدیر و سازمان، با تمام سرمایه‌های مادی و تولیدی

مدیریت بر می‌گردد، در هر دو رویکرد اسلامی و غربی مدیریت می‌تواند مشترک باشد. در واقع، مدیریت غربی شامل فنی‌هاست که تا حدود زیادی قابلیت اجرا در مدیریت اسلامی را نیز دارد، امری که گویا از دید صاحب‌نظران رویکرد اسلامی مدیریت مغفول مانده است. مدیریت اسلامی نیز به شیوه‌های مختلف و متفاوت مدیریت نیازمند است. در این میان، آنچه موجب تفاوت ماهیت این دو رویکرد می‌شود، هدف از مدیریت و چگونگی استفاده از ابزارهای مدیریتی و نیت در مدیریت است. در حقیقت، در مدیریت اسلامی، هدف رشد و اعتلای انسان‌ها (و سپس سازمان) و بالندگی بشر در مسیر الهی الله است. مدیر در این میان نقش رهبر و مراد و معشوق را بر عهده دارد که به یمن ارادت ناشی از ایمان، عشق و شیفتگی کارکنان و پیروان، و مدیریت بر قلب، قادر به استفاده از قابلیت‌های نهفته در وجود کارکنان است.

۳. مطالعات اخیر در مورد مدیریت، نیاز مدیریت غربی به ارزش‌های انسانی در نظریه‌های جدید را نشان می‌دهد. از این نظر، نوعی هم‌گرایی میان دو رویکرد اسلامی و غربی مدیریت در حال پیدایش است که به اخلاق، ارزش‌ها و روابط انسانی و معنوی میان انسان‌ها توجه خاص نشان می‌دهد، نکته‌ای که به تازگی مورد توجه غرب واقع شده است اما از دیرباز مورد توجه اسلام بوده و به شکل‌های متفاوت و به کرات بدان سفارش و توصیه شده است.

۴. ارائه‌ی تعریف، معیار و محدوده‌ی مشخص از مدیریت اسلامی: مشکل و مانع دیگر تحول مدیریت کمبود شدید مطالعات مبتنی بر شیوه‌های بررسی علمی در حوزه‌ی مدیریت اسلامی، خاصه مدیریت در سازمان‌هاست. اسلام به اقتضای داعیه‌ی اصلی خود در ایجاد حکومت، مدیریت را در سطح جامعه مورد توجه قرار داده است و در این میان جای بررسی‌هایی که سطح مدیریت را تا حد سازمان

کشانده و از دیدگاه سازمانی به این مقوله توجه کنند کاملاً خالی است. از سوی دیگر بررسی‌های انجام شده در مورد مدیریت اسلامی نیز به تکمیل یکدیگر کمک نکرده و در امتداد هم قرار نداشته‌اند؛ این امر موجب شده است دامنه، محدوده، عمق، سطح و معیارهای مدیریت اسلامی نیز تا حدود زیادی مبهم باقی مانده و هر نویسنده از ظن خود و در حد آشنایی و درک خود از مقوله‌ی مدیریت اسلامی، به ارائه‌ی نظر بپردازد.

۵. ایجاد زمینه‌های نظری در مورد مدیریت اسلامی در سطح سازمان: در مدیریت اسلامی به دلیل اهمیت خاص مقوله‌ی رهبری (و مدیریت) و

◀ اسلام به اقتضای داعیه‌ی اصلی خود در ایجاد حکومت، مدیریت را در سطح جامعه مورد توجه قرار داده است و در این میان جای بررسی‌هایی که سطح مدیریت را تا حد سازمان‌کشانده و از دیدگاه سازمانی به این مقوله توجه کنند کاملاً خالی است

چگونگی رابطه میان رهبران و مدیران با پیروان و سایر افراد جامعه، منابع زیادی (در قرآن، روایات، احادیث و...) وجود دارد که می‌توان از آن‌ها چگونگی رفتار رهبران را با مردم و پیروان استنتاج و استخراج کرد؛ ولی در مورد چگونگی رفتار مدیران و رهبران در سطح سازمان و نیز مدیریت اسلامی در سطوح سازمانی منابع چندانی وجود ندارد.

به نظر می‌رسد تا زگی بحث در کشور، کمبود منابع، و وجود نوعی ابهام در معنا و مفهوم مدیریت اسلامی و اهداف آن، از جمله دلایلی است که موجب شده است محققان و صاحب‌نظران مدیریت به مقوله‌ی مدیریت اسلامی در سطوح سازمانی توجه کمتری داشته باشند. این امر خود موجب

تشدید کمبود منابع در این زمینه شده است. ۶- زدودن ابهام از معنا و مفهوم مدیریت اسلامی: یکی دیگر از موانع موجود در فراروی مدیریت اسلامی، وجود ابهام در معنا و برداشت از آن است. این ضعف منجر به این برداشت می‌شود که مدیریت اسلامی ملازم با نوعی توصیه‌های اخلاقی است و از طریق توصیه نیز نمی‌توان سازمان‌ها و یا کشورها را اداره کرد. در مقابل، مدیریت غربی دارای راه‌حل‌های کاربردی برای مدیریت سازمان‌ها در شرایط و وضعیت‌های مختلف است. به نظر من خلط میحث در رویارویی این دو دیدگاه، همچنان که اشاره گردید از آنجا است که به دلیل کمبود منابع از یک سو، و ابهام در درک و فهم مدیریت اسلامی از سوی دیگر، مدیریت اسلامی را فاقد تکنیک‌های مورد نظر و مطلوب می‌پنداریم؛ در حالی که ابزار و شیوه‌های مدیریت در همه جا تا حدود زیادی به هم شبیه است و بسته به موقعیت‌های مختلف، مبانی و اصول روش‌های به‌کار رفته (به استثنای زمینه‌ها و مبانی ارزشی آن) تا حدود زیادی به هم شبیه و در گروه‌های نزدیکی قابل طبقه‌بندی است.

به نظر می‌رسد تقدسی که در واژه‌ی اسلامی وجود دارد نیز موجب می‌شود تا محققانی که اطلاعات و دانش خود را در اسلام اندک و ضعیف می‌بینند، از بیم انتقادهایی که احتمالاً از آن‌ها به عمل خواهد آمد، از پرداختن به مدیریت اسلامی پرهیز کنند. چه این گمان در اذهان وجود دارد که پرداختن به هر آنچه که «اسلامی» است تنها در صلاحیت حاملان دین و روحانیون است و سایرین را بدان ورطه راهی نیست. این امر موجب شده است که صاحب‌نظران علوم مدیریت از باب «احتیاط»، کاوش در زمینه مدیریت اسلامی را به «اهل» آن واگذارند و وارد آن نشوند.



الگو و سرمشق است، چیزی که در نظام مدیریت غربی با این عمق و معنا وجود ندارد.

دستیابی به چنین خصوصیات و صفاتی، نیاز به خودسازی و کار بستن سفارش‌هایی دارد که از سوی پیشوایان دین بیان شده است. به نظر، جامعه‌ی ما، مانند بسیاری از جوامع در حال توسعه، در زمینه‌های زیادی نیاز به خودباوری و خوداتکایی دارد. رهایی از باور ناتوانی و رسیدن به خودباوری در هر زمینه، نیاز به پیشگامانی شجاع، نستوه و عالم به آن موضوع دارد. در زمینه مدیریت نیز این مسئله صادق است و با تلاش دانشگاهیان و متخصصان و نیز آشنایان به علوم اسلامی که در مدیریت نیز دستی دارند، این راه در حال هموار شدن است.

از دیدگاه من، یکی از مباحث مهم در حوزه مدیریت اسلامی تبیین دقیق‌تر مفهوم، دورنما، اهداف، برنامه‌ها، ابزار و وظایف آن بر اساس منابع اسلامی است و تا جایی که محدوده‌های ارزشی اجازه می‌دهد باید به بومی کردن و هماهنگ کردن آن با شرایط اجتماعی، فرهنگی، ارزشی، محیطی، تاریخی و... کشور پرداخت. در نهایت، با توجه به نقش برجسته و تعیین‌کننده‌ی تحقیق و پژوهش در همه‌ی زمینه‌های علم، مدیریت اسلامی نیز برای شکوفایی، پیشرفت و تکامل نیاز به حضور و پشتکار محققان و صاحب‌نظران دارد. این تحقیق‌ها باید در سطوح سازمان صورت گرفته، سپس به محک آزمون و تجربه گذاشته شود. انتشار تحقیق‌های انجام شده و نتایج آن‌ها می‌تواند آشنایی بیشتر عموم و نیز دانشجویان، دانش‌پژوهان و صاحب‌نظران مدیریت را به توانایی و قابلیت‌های مدیریت اسلامی در افزایش بهره‌وری، اثربخشی، رضایت‌شغلی و... موجب شود و حتی انتقاد از نظرهای منتشر شده و تلاش برای رفع نقاط ضعف‌شان نیز می‌تواند به اعتلای این نظریه‌ها منجر شود. ■

به معرفت نفس، خودسازی و افزایش و بالنده کردن خصلت‌های متعالی را در خویش گسترده‌تر ساخته و از این طریق رابطه‌ی خود و خدا را اصلاح کرده و بهبود بخشند. آنگاه با بهره‌گیری از فنون و روش‌های مدیریتی متناسب با وضعیت و موقعیت، امکان ایجاد محیط‌های مناسب‌تر را برای همکاران خود فراهم می‌کنند.

بی‌گمان تأثیر این نوع نگاه موجب بروز کیفیت‌های خاصی در انسان‌ها می‌شود که در دیگران هم موثر خواهد بود. این موضوع از یک سو، نقش مدیر به عنوان الگو و راهنما را برای

◀ در پذیرش نظریه‌ها و دیدگاه‌های تازه، همواره موانع و مشکلاتی وجود دارد. ابهام در فهم چگونگی دیدگاه‌های تازه، عدم آشنایی با منطق و مبانی آن، نفوذ دیدگاه‌های سنتی و سیطره‌ی آن‌ها و... از جمله موانعی هستند که فرا راه پذیرش مدیریت اسلامی قرار دارند.

دیگران برجسته‌تر می‌سازد و از طرف دیگر، نماد واقعی‌تری از مدیریت اسلامی را نیز در معرض دید، قضاوت و اقتباس قرار می‌دهد.

وقتی می‌بینیم صفاتی مانند ساده‌زیستی، تقوا، تواضع، مبارزه با تبعیض، قانون‌مداری، شرح صدر، اطاعت از فرامین الهی، کنترل نفس و مخالفت با آن، پرهیز از غرور، پرهیز از خودپسندی، و پرهیز از دیکتاتوری برای مدیر در نظام مدیریت اسلامی مزیت و برتری تلقی شده و توصیه‌های اکید به مدیران برای داشتن چنین خصوصیات شده است، می‌توان دریافت که در نظام مدیریت اسلامی رفتار مدیر می‌تواند موجب درس گرفتن دیگران گردد. در چنین موضعی، مدیر، خود، یک

■ بعد از ذکر موانع موجود، اشاره‌ای به مسیر و نحوه‌ی تحول در مدیریت داشته باشیم. شما نقطه‌ی آغاز این تحول را کجا می‌دانید؟

از مهم‌ترین فعالیت‌هایی که می‌تواند موجب رونق و شکوفایی علوم مختلف شود، انجام تحقیق‌ها و پژوهش‌های متفاوت و مکرر، مورد آزمون و نقد قراردادن و اجرای آن‌ها در عمل و رفع نواقص و ضعف‌هایشان است. این مسئله در بسیاری از علوم غربی که به تجربه و آزمون نیاز دارند انجام شده و در عمل موجب پیشبرد و شکوفایی بیشتر آن شده است؛ در حالی که در زمینه‌ی مدیریت اسلامی در سطوح سازمانی، تحقیق و پژوهش به‌ندرت صورت گرفته است. از مهم‌ترین دلایل آن شاید ضعف زمینه‌های نظری (در سطوح سازمانی) و نداشتن اعتماد به نفس محققان در یک کار پیشگامانه است. در این زمینه، کاهش موانع روانی پذیرش دیدگاه‌های تازه بسیار بااهمیت است. اصولاً در پذیرش نظریه‌ها و دیدگاه‌های تازه، همواره موانع و مشکلاتی وجود دارد. ابهام در فهم چگونگی دیدگاه‌های تازه، عدم آشنایی با منطق و مبانی آن، نفوذ دیدگاه‌های سنتی و سیطره‌ی آن‌ها و... از جمله موانعی هستند که فراراه پذیرش مدیریت اسلامی قرار دارند.

■ شما خلاءهای مدیریت را در کدام عرصه‌ها می‌دانید؟

از مهم‌ترین اهداف مدیریت اسلامی، به نظر بنده، ایجاد محیط و بستر لازم برای رشد و تکامل نیروهای سازمان است و این کار بدون توجه به رسالت مدیر در جامعه‌ی اسلامی که همانا رهبری و ایجاد رابطه‌ی مرید و مراد با پیروان و کارکنان است، امکان‌پذیر نخواهد بود. در این مسیر، مدیران باید با افزایش ظرفیت‌هایی که خداوند در وجود انسان به ودیعه گذارده است، زمینه‌ی توجه



معیارهای تخصصی مدیران در مدیریت علوی

محمد افکانه

دانشجوی دکتری مدیریت
دانشگاه علامه طباطبائی (ره)



می‌پردازد و بالاخره معیارهای مکتبی که از ضوابط خاص اسلام برای مدیریت حکایت می‌کند. این دسته‌بندی را که از حیث ماهوی متفاوت با گونه‌شناسی‌های رایج بوده را آرش آقاجانی، دانش آموخته معارف اسلامی و مدیریت دانشگاه امام صادق (ع) پیشنهاد داده که در نوع خود نمونه جدیدی است. در این شماره معیارهای تخصصی مدیریت اسلامی را از دیدگاه حضرت امیرالمومنین بررسی می‌کنیم.

۱- خصوصیات و معیارهای تخصصی

۱-۱- علم و دانش

صلاحیت علمی و توانایی مدیر از اشارات صریح معصومین (علیهم السلام) است و تاکید بر این نکته که هرگز کسانی را نگمارید که آگاهیهای لازم را ندارند زیرا که چنین کاری بزرگترین خیانت به جامعه اسلامی است. حضرت علی (علیه السلام) در نهج‌البلاغه، خطبه ۱۷۲ می‌فرماید: «ای مردم همانا سزاوارترین مردم به این امر (خلافت و زمامداری) کسی است که تواناترین آنها بر اجرای امور و داناترین به فرمان خداوند در فهم مسائل باشد» (خسروی، ۱۳۷۸، صص ۳۹-۴۰).

۲-۱- تجربه کاری

یکی از مؤثرترین عوامل موفقیت کارگزار و مدیر در تشکیلات و سازمان، تجربه و سابقه کاری

حکومت پیاده شده توسط پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امیرالمومنین (علیه السلام) را از جمله نمونه‌های برتر نظام مدیریتی نام بردند. همه این مباحث ما را متقاعد کرد تا به سراغ نهج‌البلاغه برویم تا نکات مدیریتی حکومت چند ساله امیرالمومنین را از این کتاب گران‌بها بیرون بکشیم.

اهمیت تبیین صفات و خصوصیات مدیران از دیدگاه حضرت علی (علیه السلام) را می‌توان به این صورت توضیح داد که در اندیشه حضرت علی (علیه السلام) هیچ خطری برای جامعه‌ی اسلامی، همچون خطر بر سر کار آمدن افراد فاقد اهلیت یا کم‌صلاحیت نیست. آن حضرت در نامه‌ای به مصریان که با مالک اشتر فرستاد، هنگامی که او را حکومت آن سرزمین گمارد، چنین هشدار داده است: «من بیم آن دارم که نابخردان و نابکاران زمام امور این ملت را به دست آرند و مال خدا را دست به دست گردانند و بندگان او را بردگان خود گیرند و با صالحان به دشمنی برخیزند و فاسقان را حزب خود قرار دهند» (نهج‌البلاغه: نامه ۶۲).

معیارهای به دست آمده، در سه دسته‌ی معیارهای تخصصی، ارزشی و مکتبی دسته‌بندی شده است: معیارهای تخصصی که می‌توان وجه اشتراک مدیریت اسلامی و غربی دانست برانجام موفقیت‌آمیز شغل دلالت دارند. شاخص دوم معیارهای ارزشی مدیریت است که به ابعاد هنجاری عملکرد مدیران

در شماره‌های گذشته‌ی فصلنامه به بحث‌های مختلفی از احساس نیاز به تحول در علوم فعلی و وجود یا عدم وجود مدیریت اسلامی پرداختیم. علمای مدیریت پاسخ‌های زیادی درباره چگونگی تحول و چرایی آن دادند. آنان بر انتخاب کارگزاران و مدیران اصلح سزاوار توجه فراوان داشتند و نیاز به معیارهای مشخص برای انتخاب این افراد را نکته مهمی می‌دانستند و بر این تاکید می‌کردند که مسلماً معیارهای سنجش در هر جامعه باید متناسب با ارزش‌ها و جهان‌بینی آن جامعه تعریف شود. جهان‌بینی مادی منحصر به جهان ماده می‌باشد ولی در جهان‌بینی اسلامی، هم این جهان و هم آخرت مورد توجه است. در جهان‌بینی اسلامی هدف صرفاً تولید بیشتر نیست بلکه هدف نهایی تعالی انسان و رسیدن او به جایگاه خلیفه خدا بر روی زمین می‌باشد. اساتید برجسته مدیریت این تفاوت در جهان‌بینی را از تمایزات مدیریت اسلامی با مدیریت غربی دانستند که هر یک از این دو دیدگاه معیارهای سنجش خاص خود را دارند ایشان همچنین در بیان شاخص و الگو از نمونه‌های موفق مدیریتی در نظام اسلامی گفتند. همچنان که معتقد بودند که شاید نظریه‌های مدونی از مدیریت اسلامی وجود نداشته باشد اما نمونه‌های عینی از مدیریت اسلامی تجربه شده و اتفاقاً موفق وجود دارد که می‌تواند منابعی برای استخراج مدیریت اسلامی باشد. این اساتید



همچنین آن حضرت در وصیت خود قبل از شهادتشان می‌فرمایند: «سفارش می‌کنم شما را به تقوی و نظم در امور»

۱-۷- حسن سابقه

امام علی(علیه السلام) سوابق کاری افراد را در گزینش مدیران دقیقاً مورد توجه قرار می‌داد. همچنین آن حضرت، کسانی را که قبلاً در حکومت ظلم و طاغوت دارای منصبی بوده‌اند و در گناهکاری شریک بوده‌اند، جهت تصدی جایگاه‌های مدیریتی شایسته نمی‌دانند و در نامه ۵۳ به مالک اشتر فرموده‌اند:

«بدترین وزیران تو کسانی‌اند که وزیران والیان بدکار پیش از تو بوده‌اند و با آنان در گناهان همکاری کرده‌اند مبادا اینان صاحبان اسرار تو باشند زیرا که یاران گنهکاران و برادران ستمکارانند، تو می‌توانی به جای آنان بهتر از آنها را بیایی، کسانی که نظریات و نفوذ آنها را دارند ولی وزر و وبال آنها را ندارند و با ستمکاران و گنهکاران همکاری نکرده‌اند. این مردان پاکدامن هزینه کمتری بر تو تحمیل می‌کنند و نسبت به تو مهربان‌ترند و با بیگانه کم‌الفت‌ترند، آنها را مخصوصان جلسه‌های سری و انجمنهای علنی خود قرار ده».

۱-۸- داشتن پشتکار و دوری از تنبلی

سستی در انجام دادن امور موجب زیر پا گذاشتن حق و عدم اجرای به موقع کارها و تضییع حقوق مردمان است. کندی در کارها فرصت‌های خیر و غیر قابل بازگشت را از بین می‌برد و به هیچ وجه نباید در گردش امور سستی و کندی و کاهلی راه یابد و این امر باید با دقت‌های لازم عجین و همراه شود. امیرالمومنین علی(علیه السلام) چنین سفارش کرده‌اند: «در کارهای خود بر افراد سست و تنبل تکیه مکن» (دلشاد تهرانی، ۱۳۷۷، ص

مدیریت و مسئولیت او را زیر سؤال می‌برد. سعه‌ی صدر آنقدر مهم است که حضرت علی(علیه السلام) آن را ابزار حکومت می‌دانند: (أَلَةُ الرَّيَاسَةِ سَعَةُ الصِّدْرِ) (احمدخانی، ۱۳۷۹، صص ۱۲۷-۱۳۲)

۱-۵- شایستگی و کفایت

در آئین اسلام مسند مدیریت شایسته کسی است که قدرت استفاده از ایمان و تخصص را در مقام اجرا داشته باشد. امیرالمؤمنین در نامه به مالک اشتر، یکی

معیارهای تخصصی که می‌توان وجه اشتراک مدیریت اسلامی و غربی دانست برانجام موفقیت‌آمیز شغل دلالت دارند. شاخص دوم معیارهای ارزشی مدیریت است که به ابعاد هنجاری عملکرد مدیران می‌پردازد و بالاخره معیارهای مکتبی که از ضوابط خاص اسلام برای مدیریت حکایت می‌کند.

از شرایط واگذاری مسئولیت‌ها را «کفایت» می‌داند و می‌فرماید: «ای مالک در به کارگیری کارمندان و کارگزارانی که باید زیر نظر تو کار کنند هیچگونه واسطه و شفاعتی را نپذیر مگر شفاعت «کفایت» و امانت را» (خسروی، ۱۳۷۸، صص ۴۱-۴۲).

۱-۶- نظم و انضباط

نظم، برنامه‌ریزی و زمان‌بندی یکی از عوامل مؤثر در موفقیت مدیر است، چرا که مدیر سازمان از سویی کارها و وظایف متعددی برعهده دارد و از سوی دیگر وقت او محدود است. امام علی(علیه السلام) در بخشی از عهدنامه خود به مالک اشتر می‌فرماید: «کار هر روز را همان روز انجام بده، زیرا هر روز کاری مخصوص به خود دارد» (خدمتی، ۱۳۸۱، ص ۳۳)

وی می‌باشد. مدیر و مسئول باتجربه، بسیاری از نابسامانی‌های سازمان خود را سامان می‌دهد و بالعکس مدیر و مسئول بی‌تجربه و بدون سابقه، تشکیلات سازمان یافته را متلاشی و پراکنده خواهد نمود. امام علی(علیه السلام) در نامه به مالک اشتر می‌فرماید: «افراد با تجربه را به عنوان کارگزار انتخاب نما» (قوچانی، ۱۳۷۴، ص ۸۲)

۱-۳- حسن تدبیر

حسن تدبیر معیاری ضروری برای زمامداران و مدیران می‌باشد. هیچ مدیریتی نمی‌تواند بدون تدبیر درست راه به جایی ببرد و هر جا که نابسامانی و تباهی مشاهده می‌شود باید در جستجوی نوعی بی‌تدبیری در آنجا برآمد. به بیان امیرالمومنین(علیه السلام): «چهار چیز دلیل برگشت (روزگار و اوضاع و احوال دولت‌ها و حکومت‌هاست، بدی تدبیر و زشتی تدبیر و کمی عبرت گرفتن و بسیاری مغرور شدن» (غزالی، حکم)

همچنین آن حضرت فرموده‌اند: «صلاح و سازمان زندگی تدبیر است» (دلشاد تهرانی، ۱۳۷۷، صص ۲۵۵-۲۵۶)

۱-۴- سعه صدر

از ویژگی‌های مهم مسئولان و مدیران سعه‌ی صدر است، کسی دارای سعه صدر است که از گشادگی روح و همتی عالی و اندیشه‌ای بلند برخوردار باشد. سعه‌ی صدر موجب دوراندیشی و واقع‌نگری مسئولان و مدیران می‌شود. یک مدیر اسلامی باید بداند که در مصدر امور با فراز و نشیب‌های گوناگونی مواجه بوده و برای دستیابی به اهداف تشکیلات، سختی‌های فراوان در پیش دارد و اگر حوصله، بردباری و بلندهمتی را سلاح خود نسازد در اثر فشارهای جانبی و پیشامدهای ناگوار حرکات غیرمترقبه‌ای از خود نشان می‌دهد که بعضاً اعتبار

۳۷۲-۳۷۵

۱-۹- تند ذهنی و داشتن حافظه قوی

مدیر و مسئول باید دارای حافظه قوی و ذهنی توانمند باشد تا پرداختن به یک مسئله او را از سایر مسائل غافل نکند و پیچیدگی و حجم کارها، او را به فراموشی و اشتباه نیندازد. حضرت علی (علیهم السلام) در نامه به مالک اشتر چنین فرموده است: «کسی را برگزین که در رساندن نامه کارگزارانت به تو یا رساندن پاسخ‌های تو به آنان کوتاهی نکند و در آنچه برای تو می‌ستاند یا از طرف تو به آنان تحویل می‌دهد، فراموشکار نباشد.»

۱-۱۰- پاکی و صلاحیت خانوادگی

پاکی و اصالت و صلاحیت خانوادگی از جمله امور کلی است که حضرت علی (علیهم السلام) در گزینش و انتخاب بر آن تأکید فرموده و آن را به عنوان میزانی در کنار سایر موازین مطرح نموده است. آن حضرت به مالک اشتر توصیه می‌نماید: «از آنان که گوهری نیک دارند و از خاندانی پارسا و صالحند و از سابقه‌های نیکو برخوردارند، فرماندهان را برگزین» (دلشاد تهرانی، ۱۳۷۷، ص ۲۹۴-۲۹۵)

۱-۱۱- داشتن قدرت تشخیص و تجزیه و تحلیل

امام علی (علیهم السلام) در انتخاب مدیران کشور، به مهارت ادراکی و تشخیص و تجزیه و تحلیل مسائل آنان توجه کامل داشت و مدیرانی را بر می‌گزید که در بحران‌های پیش آمده خود راه حل مناسب را بیابند. لذا در معرفی مالک اشتر به دیگر فرماندهان نظامی به مهارت ادراکی و تشخیص و تجربه و تحلیل مسائل توسط مالک اشتر، اشاره می‌فرماید: «من مالک اشتر پسر حارث را بر شما و سپاهسانی که تحت امر شما هستند فرماندهی دادم، گفته او را بشنوید و از فرمان او اطاعت کنید او را مانند زره و

سپر نگهبان خود برگزینید زیرا که مالک نه سستی به خرج داده و نه دچار لغزش می‌شود، نه در آنجایی که شتاب لازم است کندی دارد و نه آنجا که کندی پسندیده است، شتاب می‌گیرد» (نهج البلاغه: نامه ۵۳ (خسروی، ۱۳۷۸، ص ۱۰۸)

۱-۱۲- آینده نگری

«آینده نگری» و «دور اندیشی» یکی از شرایط مدیریت خردمندانه و منطقی است و مدیریت بدون توجه به این نکته مهم نمیتواند سازمان را به سر منزل مقصود برساند. مدیرانی که قبل از اقدام‌های عملی، با آینده نگری زوایای مختلف مسئله را بررسی کرده و امکانات و مقدمات لازم را پیشبینی می‌کنند، تصمیم‌های استوارتری می‌گیرند و میزان موفقیت و اثربخشی خود را افزایش می‌دهند. (خدمتی، ۱۳۸۱، ص ۳۰) آن حضرت در خطبه ۱۵۴ فرمودند: «بینا دل خردمند، پایان خویش می‌بیند و پست و بلند و نشیب و فراز خود را می‌شناسد»

۱-۱۳- بلندی همت

هر چه انسان از همت والاتری برخوردار باشد، فعالیت و کارهای بیشتر و چشمگیرتری انجام می‌دهد و کارگزار بلند همت در کارها و مسئولیتهایی که بر عهده گرفته است، بسیار موفقتر از دونه همتان می‌باشد و اصولاً ارزش انسان بسته به همت اوست. حضرت علی (علیهم السلام) در نامه ۵۳ خطاب به مالک اشتر می‌فرماید: «با بلند همتان بپیوند» (قوچانی، ۱۳۷۴، ص ۱۳۷).

۱-۱۴- قدرت و توانایی

یکی از ویژگیهای مدیر شایسته، داشتن قدرت و توانایی است. زیرا مدیر قدرتمند و توانمند می‌تواند در جهت رسیدن به اهداف سازمان حرکت نماید و هر گونه مانع را از جا بردارد. امام علی (علیهم السلام) در نامه ۶۱ به کارگزار نالائق خود، عدم قدرت و توانایی او را تذکر می‌دهد و مورد ملالت قرار می‌دهد.

۱-۱۵- استقامت در برابر مشکلات

مدیر و مسئول مشاغل کلیدی باید در برابر فشار کار و دشواریها و فراز و نشیبهای شغلی و تلخیها و سختیهای آن چون کوه استوار و با استقامت و دارای عزم و اراده‌ی پولادین باشد. حضرت علی (علیهم السلام) در این مورد در نامه ۵۳ مالک اشتر فرموده‌اند: «پس برای مشاغل کلیدی از سپاهیان و لشگریان خود کسی را انتخاب و مسئول بنما که در برابر دشواریها و پیشآمدهای سخت و تلخ استوار باشد و مصیبت‌های بزرگ وی را از پا نشانند. فردی باشد که هنگام ناتوانی و ضعف دیگران بر او ضعف و ناتوانی غالب نشود و بر اثر بیخیالی دیگران بی تفاوت نگردد» (قوچانی، ۱۳۷۴، ص ۱۳۶)

۱-۱۶- قاطعیت

پس از بررسی جوانب مختلف قضیه و مشورت با صاحب نظران، قاطعیت در اجرای تصمیم و اجرای آن ضرورت دارد. دو دلی و عدم قاطعیت مدیر باعث می‌شود که تردید و ابهام و سردرگمی در همه بدنه سازمان سرایت کرده و کارها در زمان مناسب به انجام نرسد و سازمان به اهداف مورد نظر نرسد. امام علی (علیهم السلام)، از شک و تردید بی‌مورد نهی کرده و می‌فرماید: «علم خود را به جهل و یقین خویش را به شک تبدیل نکنید، وقتی دانستید عمل کنید و زمانی که یقین کردید، اقدام نمایید» (نهج البلاغه: حکمت ۲۷۴ (خدمتی، ۱۳۸۱، ص ۳۲)

۱-۱۷- شجاعت

شجاعت یکی از صفات مهم برای مدیران می‌باشد تا بتوانند از حق دفاع نمایند و علیه خلاف و ناحقی مبارزه نمایند. حضرت علی (علیهم السلام) در نامه به مالک اشتر، به او می‌فرماید که به اهل شجاعت بپیوند و آنها را به عنوان کارگزار انتخاب نماید: «ثُمَّ الصِّقْ بَدْوَى... الشَّجَاعَةَ» (قوچانی، ۱۳۷۴، ص ۱۳۷)

... ادامه دارد

مدیریت بیش از سایر رشته‌ها نیازمند روز آمدی است

گفت‌وگو با: دکتر سعید مرتضوی



«ایجاد فضای علمی همراه با احترام به استقلال علمی فرهیختگان گام نخستین برای تحول در مدیریت محسوب می‌شود. تقویت و تحکیم کرسی‌های نظریه‌پردازی در مدیریت، ایجاد ارتباط زنده و نظام‌مند با انجمن‌های علمی مدیریت و دانشکده‌های مدیریت و فعالان عرصه‌ی عمل مدیریت در حوزه‌های اجرایی و تولید، برای نیل به نوعی اجماع در بین صاحب‌نظران رشته از جمله مهم‌ترین نقاط ورود به این عرصه به عنوان یک وسیله، نه هدف، خواهد بود.» این‌ها گزیده‌ای از نظرات دکتر سعید مرتضوی، عضو هیئت علمی گروه مدیریت دانشگاه فردوسی مشهد، در گفت‌وگو با «فصل تحول» است.

به کوشش: مصطفی فرخی استاد

■ آیا ضرورت تحول در مدیریت وجود دارد؟

بی‌تردید؛ زیرا تحول لازمه‌ی رشته‌هایی است که از ماهیتی مبتنی بر عمل و کاربرد برخوردارند و مدیریت از جمله‌ی این رشته‌هاست. اما باید خاطر نشان ساخت که این رشته در مقایسه با سایر رشته‌های علوم انسانی و حتی با رشته‌هایی چون مهندسی و پزشکی پیچیده‌تر است. دلیل پیچیدگی بیشتر این حوزه‌ی دانش نسبت دو رشته‌ی اخیر به خاطر این است که آن‌ها رشته‌های کاربردی اما اصطلاحاً، دستورالعمل‌پذیرند، در حالی که مدیریت، به رغم ماهیت عملی آن، بیشتر دانشی نرم است تا سخت؛ بنابراین بیش از سایر رشته‌ها نیازمند روز آمدی، ظرافت و عمق از بعد معرفتی، هنری و تجربی است.

■ آیا می‌توان گفت منظور از تحول در

مدیریت همان اسلامی کردن آن است؟
خیر. تحول واژه‌ای عام است. اما هر تحولی باید به غایت و هدفی معطوف باشد و از این منظر نیازمند مبادی و مبانی، مفروضات و ارزش‌های متناسب با آن غایت است؛ بنابراین اگر تحول در مدیریت به عنوان تصمیم مورد نظر سیاست‌گذاران در نظام اداری و مدیریتی و به‌ویژه آموزش عالی، و مهمتر از آن، عاملان و فراگیران این رشته باشد، نباید تردید داشت که پسوند «اسلامی» نوعی مُدزدگی و تقلیدگرایی نیست، بلکه عنصری معنی‌بخش و مقوم مدیریت برای تحقق اهداف عالی‌اش

گردیده است. از این منظر، مدیریت قدمتی به اندازه‌ی اجتماعی شدن انسان‌ها دارد؛ بنابراین، ماهیت عملی بودن مدیریت آنرا متوقف به خروجی سایر رشته‌ها نمی‌کند. اما غنای مدیریت به دلیل لزوم نگاه همه‌جانبه و مصون ماندن از خطا مستلزم استفاده از تحول و روز آمدی سایر رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی است.

اگر با این نظر مینتزبرگ موافق باشیم که مدیریت در مقایسه با مهندسی و پزشکی حتی کاربردی هم نیست، بلکه همان‌طور که سؤال فرمودید مصرف‌کننده یا استفاده‌کننده است، اهمیت پیشرفت سایر رشته‌ها (البته با تکیه بر بنیان‌های اعتقادی، ارزشی و فکری جامعه‌ی خواهان تحول

خواهد بود. بر اساس آن، «مدیریت اسلامی» مبین مکتبی مدیریتی است که مانند هر مکتب فکری دیگر نیازمند طرح مفروضات بنیادین خود و تلاش بی‌وقفه‌ی صاحب‌نظران برای شکل‌دهی به مختصات آن برحسب آموزه‌های دینی و سیره‌ی پیشوایان دین است.

■ از آنجایی که مدیریت یک علم میان‌رشته‌ای است، از نظر شما تحول در این علم متوقف به تحول در سایر علوم مرتبط نظیر روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و نخواهد بود؟

می‌دانیم که مدیریت بر حسب ماهیت خود، پیش از آن‌که به طور نظری چارچوب‌بندی شود، در عمل عینیت یافته و سپس مدون و مکتوب

به مدیریت موثر) دو چندان می‌نماید. در عین حال، باید یادآور شوم که بر حسب نظر فرانسیس بیکن در تقسیم‌بندی عالمان در قالب استعاره‌های مورچه، عنکبوت و زنبور عسل، عالمان رشته‌ی

اگر تحول در مدیریت به عنوان تصمیم مورد نظر سیاست‌گذاران در نظام اداری و مدیریتی و به‌ویژه، آموزش عالی و مهمتر از آن، عاملان و فراگیران این رشته باشد، نباید تردید داشت که پسوند «اسلامی» نوعی مُزدگی و تقلیدگری نیست، بلکه عنصری معنی‌بخش و مقوم مدیریت برای تحقق اهداف عالی‌ه‌اش خواهد بود.

مدیریت به مورد اخیر نزدیک‌ترند. مدیریت گرچه شاهد هر رشته‌ای را می‌چشد، ولی بنا به ماهیت خود (نرم در برابر سخت) آنچه را که تولید می‌کند متفاوت از چیزهایی است که مورد استفاده قرار داده است؛ این ویژگی ممتاز رشته‌ی مدیریت است که اولاً واجد هاضمه‌ای قوی است (باید باشد) و ثانیاً انتخاب‌گری ورزیده است که به جای عمل مونتاژ، به کاری آلیاژی یا کیمیاگرانه می‌پردازد. باید اذعان داشت که مدیریت امروز ما، از این ویژگی‌ها بسیار دور است؛ زیرا نتوانسته است در بوم محیط ایران، چه در محیط‌های علمی به طور خاص و چه در جامعه به طور عام، معرف پاسخ نیازهای واقعی باشد.

■ اولویت‌های تحول در مدیریت را در چه حوزه‌هایی می‌دانید؟

این امری پذیرفته شده است که دانش مدیریت را می‌توان در دو قالب چارچوب‌بندی کرد: اول در قالب نظریه و دوم در قالب روش. هم تجربه‌ی خودم، به عنوان یک معلم، و هم تجربه‌ی فراگیر رشته‌ی

مدیریت نشان می‌دهد که مدیران و سیاست‌گذاران کشور علاقه‌مند به چارچوب‌بندی دانش مدیریت در قالب روش هستند. آن‌ها دوست دارند بدانند گام‌های اجرایی برای حل یک مشکل مدیریتی کدام‌اند و چگونه باید آن‌ها را در عمل به کار گرفت. گرچه چنین تصویری معقول می‌نماید اما واجد این غفلت است که تعدد و تنوع مسایل مدیریتی به اندازه‌ای است که صرف تدوین آن در قالب روش، ضامن تامین انتظارات در اقدامات اثربخش مدیران نیست؛ زیرا مدیران با موضوعات ایستا و منفعل سروکار ندارند. ماهیت کار مدیریتی پویاست چون عنصر کانونی آن انسان، و مهمتر از آن، تعامل بین انسان‌ها و محیط دایما در حال تغییر است. از این‌رو، من ضمن اهمیت قائل بودن برای روش، به‌منظور پاسخ‌گویی به نیازهای فوری، بر این باورم که باید به امر نظریه‌پردازی مبتنی بر مبانی و مفروضات برگرفته از ارزش‌های دینی و ذخایر فکری ملی و علمی اهمیت بیشتری داد تا از این طریق پایه‌های فکری برای عمل مدیریت با هدف شکل‌دهی به یک مکتب مدیریتی نوین، میسر گردد.

■ نقطه‌ی آغاز این تحول را کجا می‌دانید؟

بنابه مطلب پایانی پاسخ پیشین، ایجاد فضای علمی همراه با احترام به استقلال علمی فرهیختگان گام نخستین برای تحول در مدیریت محسوب می‌شود. تقویت و تحکیم کرسی‌های نظریه‌پردازی در مدیریت، ایجاد ارتباط زنده و نظام‌مند با انجمن‌های علمی مدیریت و دانشکده‌های مدیریت و فعالان عرصه‌ی عمل مدیریت در حوزه‌های اجرایی و تولید، برای نیل به نوعی اجماع در بین صاحب‌نظران رشته از جمله مهم‌ترین نقاط ورود به این عرصه به عنوان یک وسیله، نه هدف، خواهد بود. ضمناً توجه به مفاد اسناد بالادستی، از جمله نقشه‌ی جامع علمی

کشور، سیاست‌های کلان ۲۶گانه‌ی نظام اداری و به طور خاص، برجسته ساختن جایگاه مدیریت در الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت، که متأسفانه در مقایسه با جایگاه سایر رشته‌ها مغفول واقع شده است، ضروری می‌نماید.

■ به نظر شما نواقص و کاستی‌های مدیریت در کدام عرصه‌ها بیشتر است؟

عدم هماهنگی لازم بین مراکز علمی-تحقیقاتی، آموزشی، اجرایی و مشاوره‌ای یکی از بزرگ‌ترین مشکلات است. ایجاد ارزش در مدیریت مستلزم ارتباط متقابل بین نظریه‌پردازان یا تولیدکنندگان علم، انتقال‌دهندگان، مروجان و اجراکنندگان است. مدیریت‌نشدن چالش‌های مدیریتی در کشور، به عقیده‌ی من، از فقدان ارتباط نظام‌مند بین عرصه‌های چهارگانه ناشی می‌شود. طراحی سازمانی که بتواند این حلقه‌ها را به یکدیگر متصل و آن‌ها را به صورت ادواری رصد کند چاره‌ی کار در گام اول است.

■ آیا ما دارای منابع و داشته‌های دینی و ملی هستیم که بخواهیم بر مبنای آن‌ها علوم انسانی سازگار با زیست‌بوم خود تدوین کنیم؟

اجازه بدهید برای پاسخ به این پرسش گامی تحقیقی که خروجی آن کتابنامه‌ای درباره‌ی مدیریت باشد را پیشنهاد کنم. بر این باورم که از حیث منابع دینی و ملی ما واجد مزیت رقابتی هستیم، البته اگر غواصانی پیدا شوند که به صید مرواریدهای مرتبط با مدیریت در این منابع همت گمارند و آنرا به‌هنگام سازند و کسانی هم باشند که به جد حامی آن‌ها گردند. به‌علاوه، ما باید دانش ضمنی (Tacit Knowledge) مدیران عرصه‌های مختلف مدیریتی را نیز مهم‌ترین منبع مدیریت بومی کشور بدانیم و از طریق طراحی تحقیقات کیفی به ثبت و بازنمایی آن‌ها بپردازیم. ■

بدبختی بشر شده است، گفت: علوم اجتماعی غربی بسیاری از دغدغه‌های اخلاقی و دینی انسان‌ها را نادیده می‌گیرد.

دکتر چارلز تالیافرو استاد پیشین دانشگاه آکسفورد و فیلسوف معاصر در مورد این که نظریه چه هنگام در جامعه قابل کاربرد است و چه نهادهایی صلاحیت کاربرد نظریه در جامعه را دارند گفت: بسیاری از نظریه‌ها منجر به بدبختی بشر شده است؛ برای نمونه شما می‌توانید در خصوص موضوع عدالت، کاربرد انرژی و برنامه‌ریزی شهری نظریه‌هایی داشته باشید که مبتنی بر واقعیت نباشند. از سوی دیگر نیز برخی مطالعات و پژوهش‌ها در حوزه علوم اجتماعی و علوم انسانی وجود دارند که تنها گردآوری داده‌ها بوده و در واقع، این پژوهش‌ها فاقد چارچوبی مفهومی و نظری هستند.

مؤلف کتاب «تاریخ روح» تاکید کرد: یکی از معضلاتی که در علوم اجتماعی وجود دارد چگونگی کاربست نظریه‌های علوم اجتماعی در جوامعی است که با فرض‌های این نظریه‌ها همخوانی ندارد؛ به عبارت دیگر قواعد برخی جوامع مبتنی بر فرض‌ها و اصولی هستند که با فرض‌ها و اصول برخی نظریات علوم اجتماعی متفوت‌اند.

تالیافرو در ادامه افزود: برای نمونه در اقتصاد، اقتصاددانهای غربی معتقد هستند که انسان موجودی کاملاً عقلانی است که بر اساس محاسبه‌ی سود و زیان و بر اساس منافع شخصی خود دست به انتخاب می‌زند. بنابراین اگر انسانی بر اساس اصول اخلاقی و دینی دست به انتخاب بزند ممکن است عقلانی به نظر نرسد؛ لذا دغدغه‌هایی چون آلودگی محیط زیست و فقر و برخی مسایل دیگر که از نظر اخلاقی و دینی مسایلی غیر قابل قبول هستند از منظر علوم عقلانی اجتماعی دغدغه‌هایی غیر عقلانی تلقی می‌شوند.

می‌شود.

این مفسر شهیر قرآن کریم با اشاره به این که فرقی بین موضوع دانشگاه و حوزه وجود ندارد اظهار داشت: تأکید بر اصول ارزشی در چاپ و تهیه انواع کتاب‌ها خوب است، اما برای دینی شدن دانش باید همه تلاش کنیم که اگر در ارائه‌ی علوم مختلف از خلقت خداوند سخن گفته شود و خلقت‌شناسی به میان آید، هر دانشی دینی و هر علمی اسلامی می‌شود. کل جهان را خداوند متعال مسخر انسان کرد و به انسان فرمود خلیفه‌ی من در زمین هستی و بر آسمان و زمین مسلط باش. در واقع، معنای آزادی، استقلال و دین این گونه روشن می‌شود.

جوادی آملی در پایان، با بیان این که خدا همت‌های بلند و فکرهای بزرگ را دوست دارد بیان داشت: در شرایط کنونی و در زمان بیداری اسلامی، اگر دانشگاه‌ها دینی شود همه‌ی خطرهای برطرف خواهد شد.

غفلت علوم غربی از امور اخلاقی



◀ استاد کالج «سنت اولاف» در مینه‌سوتای آمریکا با اشاره به این که بسیاری از نظریه‌ها منجر به

چهره‌ها و تحلیل‌ها

اسلامی کردن دانشگاه، رسالت مهم دانشجویان متدین



◀ آیت‌الله جوادی آملی در دیدار با جمعی از دانشجویان دانشگاه آزاد اسلامی خمینی‌شهر، مهم‌ترین رسالت دانشجویان متدین را اسلامی کردن دانشگاه برشمرد و گفت: معنای اسلامی کردن دانشگاه این است که دانش اسلامی باشد و وقتی دانش اسلامی شد، متون درسی دینی



لزوم تسری فرهنگ حوزه‌های علمیه به دانشگاه‌ها



حسن مسلمی نائینی، معاون بورس و امور دانشجویان خارج سازمان امور دانشجویان وزارت علوم، تحقیقات و فناوری به راهکارهای اسلامی شدن دانشگاه‌ها اشاره کرد و گفت: حوزه‌های علمیه دارای فرهنگ مفیدی هستند که با انتقال آن به دانشگاه‌ها می‌توان گام‌های خوبی را در راه اسلامی کردن این محیط‌های آموزشی برداشت.

وی از جمله خصوصیات پسندیده و رایج در حوزه‌های علمیه را وجود رابطه‌ی مرید و مرادی بین طلبه و استاد دانست و اظهار کرد: روابط بین دانشجویان و استادان در دانشگاه‌ها باید تصحیح شود و علاوه بر رابطه‌ی علمی، یک ارتباط عاطفی نیز بین آنان وجود داشته باشد. برخی از استادان دانشگاه از ظرفیت‌های بالایی برای آموزش و تربیت دانشجویان برخوردارند که انتقال این آموزه‌ها جز با رابطه‌ی صمیمانه میسر نمی‌شود.

مسلمی نائینی دیگر خصوصیت مطلوب در حوزه‌های علمیه را توجه به علم از منشا الهی آن خواند و گفت: سرچشمه‌ی علم و مبدأ الهی آن باید برای دانشجویان بیان شود، در غیر این صورت، این علم ابتر مانده، مثمر ثمر نخواهد بود. افرادی همچون بوعلی سینا، خواجه

نصیرالدین طوسی و فارابی با این نگاه به علم توانستند مفید و اثرگذار باشند.

وی بر ضرورت گفت‌وگوی نقادانه در دانشگاه‌ها تأکید و خاطرنشان کرد: در دانشگاه اسلامی باید فرهنگ نقد و انتقاد وجود داشته باشد. دانشجو باید بتواند در دانشگاه اعتراض معقول خود را بیان و با دیگر نظرات موجود آشنایی پیدا کند تا بتواند بهترین راه را پیش روی خود قرار دهد.

مسلمی نائینی در ادامه‌ی سخنان خود، علم نافع را دارای ظرفیت عملیاتی شدن خواند و گفت: علمی که تدریس می‌شود باید نافع و به مصلحت جامعه باشد و از آن برای پیشرفت جامعه استفاده کرد.

معاون بورس و امور دانشجویان خارج سازمان امور دانشجویان وزارت علوم از جمله نیازهای جامعه امروز ما را بومی‌سازی علوم انسانی برشمرد و تصریح کرد: علوم انسانی بستر پیشرفت کشورها را مهیا می‌کند. این علوم باید با فرهنگ ایرانی-اسلامی عجین و در جامعه پیاده شود تا بتواند حلال مشکلات موجود باشد.

در اسلامی کردن دانشگاه‌ها از اهدافمان عقب مانده‌ایم

حجت‌الاسلام سمیع زاده در خصوص اجرای طرح اسلامی شدن دانشگاه‌ها و تأثیر آن بر بالابردن کیفیت علمی و کاهش آسیب‌ها در مراکز آموزش عالی گفت: از ابتدای انقلاب اسلامی در دانشگاه‌ها حایلی میان مردان و زنان کشیده شد و به خاطر این اقدام، حضرت امام(ره) و مقام معظم رهبری اعتراض کردند و فرمودند که منظور از اسلامی کردن دانشگاه‌ها کشیدن حایل نبوده است. البته اگر امکانات در حدی وجود دارد که کلاس‌های درس جدا شود این اقدام بسیار می‌تواند مفید واقع شود؛ زیرا تمام بزرگان دینی ما معتقدند که اگر زنان و مردان از همدیگر جدا تحصیل کنند افضل و بهتر است.

سمیع زاده با اشاره به عدم رضایت مقام معظم رهبری از وضعیتی که بر دانشگاه‌ها حاکم است، خاطرنشان کرد: متأسفانه در خصوص اسلامی کردن دانشگاه‌ها از اهدافمان عقب مانده‌ایم. مراجع تقلید زمانی که می‌بینند به جای پیشروی در این موضوع پسروی داریم دلسوزانه عنوان می‌کنند که باید اسلامی شدن دانشگاه‌ها سرعت پیدا کند.

این کارشناس مذهبی در ادامه، گفت: هر چند که اسلامی کردن دانشگاه‌ها در نظر برخی از افراد به ایجاد دانشگاه‌های تک جنسیتی یا اعمال تفکیک جنسیت در دانشگاه‌ها تبدیل شده است ولی باز هم این اقدام نتوانسته است وضعیت فرهنگی دانشگاه‌های ما را بهبود ببخشد. آمار نشان می‌دهد نبود روح معنویت





◀ **حجت‌الاسلام دکتر «علی مصباح یزدی»**، عضو هیئت علمی و دانشیار مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، با اشاره به تناقضات موجود در خصوص علوم انسانی گفت: طبیعی است که یک مسلمان درباره‌ی رابطه‌ی علوم انسانی و مباحث اسلام دغدغه داشته باشد؛ به عنوان مثال در زمینه‌ی مسایل اقتصادی، وقتی مسلمانی با یک سیستم فکری مواجه می‌شود که مبنایش سود بانکی و ریاست در حالی که آموزه‌های اسلامی را با تحریم کرده است، به طور مسلم، دچار تناقض می‌شود و در این میان، یا باید اسلام را قبول کند، یا باید علوم غربی را بپذیرد و یا دنبال راه سومی بگردد تا بتواند این دو را با هم تلفیق کند و آشتی دهد.

دکتر مصباح یزدی در ادامه افزود: این دغدغه از مدت‌ها قبل کم‌وبیش در بین متفکران مسلمان وجود داشته است و در بعضی از کشورهای عربی و شرق آسیا متفکران کارهایی انجام داده‌اند تا برای این مسئله به نوعی راه‌حل پیدا کنند؛ ولی چون این مسئله‌ای جدید و خام بوده، کار زیادی درباره‌ی آن انجام نشده است، مثل یک زمین سنگلاخ است که فردی بخواهد در آن رانندگی کند. طبیعی است که کارهای اول پخته و شسته و رفته نباشد. کارهایی که تاکنون انجام شده است بیشتر حول کلیات بوده است.

عضو هیئت علمی مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) با تبیین اهداف علوم انسانی تشریح کرد:

می‌تواند پایگاهی برای ایجاد تحول در علوم انسانی در کل جهان، به‌ویژه جهان اسلام باشد.

رییس مرکز مطالعات فرهنگی ایران و عرب مجمع تقریب مذاهب اسلامی با تأکید بر لزوم تحول فرهنگی در دانشگاه‌ها، تأکید کرد: باید ابتدا معنای «فرهنگ» را خوب بشناسیم و مؤلفه‌ها و عوامل حرکت فرهنگی را تبیین کنیم. در واقع، فرهنگ عبارت است از مجموعه‌ی افکار، رفتارها و اعتقادات که انسان‌ها را به سمت تمدن‌سازی رهنمون می‌شود.

دکتر آذرشب با بیان این که فرهنگ باید پویا باشد، یادآور شد: تمدن اسلامی فرهنگی پویا است اما باید عامل پویایی آن را شناخت تا به سمت تمدن‌سازی برویم. متأسفانه در این زمینه کار دقیقی انجام نداده‌ایم و شناختی از عناصر فرهنگی تمدن‌زانداریم تا مردم را به سمت حرکت تمدنی خود سوق دهیم.

وی از شیوه‌ی عملکرد دست‌اندرکاران امور فرهنگی انتقاد کرد و گفت: کار فرهنگی را باید به کسی سپرد که، خود، واقعا عاشق تحول فرهنگی در جامعه باشد و از نظر فرهنگی، خود، انسان متحولی باشد تا به سمت فرهنگ‌سازی برود؛ اما متأسفانه ما فرهنگ را غالباً به افرادی سپرده‌ایم که دغدغه‌ی فرهنگی کمتری دارند. فرهنگ فقط با ارشاد و موعظه و کتاب و مقاله ساخته نمی‌شود بلکه فرهنگ عبارت است از رفتار فرهنگی؛ به عبارتی، علاوه بر اهمیت سایر مسایل، باید رفتار دست‌اندرکاران جامعه‌ی اسلامی هم فرهنگ ساز باشد.

علوم انسانی بومی با علوم انسانی اسلامی تفاوت ماهوی دارد

در میان دانشجویان کشور یکی از عوامل یا شاید مهم‌ترین عامل ایجاد روابط نامناسب میان دختران و پسران دانشجویان است.

حجت‌الاسلام سمیع‌زاده تصریح کرد: اگر چه چند سالی است مقام معظم رهبری بر موضوع اسلامی کردن دانشگاه‌ها تأکید دارند و مسئولان تمام هم و غم خود را بر اسلامی کردن دانشگاه‌ها گذاشته‌اند ولی مراجع عظام تقلید هنوز اعتقاد دارند اجرای این طرح باید سرعت بیشتری پیدا کند؛ امسال نیز برای شتاب در طرح اسلامی شدن دانشگاه‌ها، مجلس شورای اسلامی به این موضوع ورود کرده و با ایجاد کمیته‌ی اسلامی شدن دانشگاه‌ها سعی در پیش‌برد این هدف دارد.

ایران پایگاهی برای ایجاد تحول در علوم انسانی جهان



◀ **دکتر محمدعلی آذرشب**، عضو کمیته‌ی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران شورای عالی انقلاب فرهنگی، با بیان این که دغدغه‌ی تحول در علوم انسانی نه تنها در ایران بلکه در اکثر کشورهای اسلامی وجود دارد، گفت: کشورهای اسلامی شدیداً دنبال این هستند که از تجارب ایران در این زمینه استفاده کنند لذا ایران



◀ توماس مایکل اسکاتلون، فیلسوف اخلاق معاصر و استاد دانشگاه هاروارد، با اشاره به این که علوم انسانی نقش مهمی در توسعه‌ی همه‌جانبه‌ایفامی کند گفت: در میان علوم انسانی، فلسفه نقش مهمی در فهم و درک بشر از یک سو، و توسعه‌ی همه‌جانبه‌ای از سوی دیگر، ایفا می‌کند. یکی از مسائلی اساسی و مهم در موضوع توسعه‌یافتگی، توسعه‌ی همه‌جانبه‌ای است. این نگاه به توسعه، توسعه‌یافتگی را در عرصه‌های گوناگون اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و ... به طور همزمان، لازم می‌داند. برای تحقق چنین توسعه‌یافتگی مسلمانان، علوم انسانی و رشد و پیشرفت آن حائز اهمیت است؛ برای نمونه با آن که اتحاد جماهیر شوروی سابق از توسعه‌یافتگی در برخی عرصه‌ها برخوردار بود، از آن به عنوان «بر قدرت توسعه‌نیافته» نام برده می‌شد. به گزارش خبرگزاری مهر، استاد ممتاز فلسفه‌ی دانشگاه هاروارد در خصوص نسبت توسعه‌یافتگی و رشد علوم خاطر نشان کرد: در وهله‌ی اول باید توجه داشت که علوم انسانی با فهم و درک بشر ارتباط دارد. وی افزود: علوم انسانی، به معنای عام آن و نه به معنای علمی خاص، از ابتدا همراه بشر بوده و در طول تاریخ نیز درک و فهم بشر از آن افزایش یافته است؛ اما اگر بخواهیم از حوزه‌ی علوم انسانی و رشته‌های آن سخن بگوییم این رشته‌ها در طول تاریخ بشری تکامل یافته است و به شکل امروزی آن درآمده است. اسکاتلون، مؤلف کتاب‌های «ابعاد اخلاقی» و

امام خمینی(ره) با نقد رویکرد بومی‌سازی اظهار داشت: بومی‌سازی بار معنایی خاصی دارد. عمدتاً کسانی که از بومی‌سازی صحبت می‌کنند معتقدند ما باید، بدون این که در مبانی و تئوری‌های اصلی یک علم دست ببریم، مسایل بومی را انتخاب کنیم؛ مثلاً یکی از مسایل غربی‌ها این است که ارتباطات بین زن و مرد نامحرم را سامان بدهند تا افراد کمتر آسیب ببینند، در صورتی که اساساً چنین مسئله‌ای برای ما مطرح نیست؛ چون اصلاً اسلام این ارتباطات را مجاز نمی‌داند. از این رو این افراد می‌گویند ما باید این گونه مسایل را بومی کنیم؛ یعنی، به عنوان مثال ببینیم ارتباطات دو جنس مخالف در فرهنگ خودمان با چه مشکلاتی مواجه است و درباره‌ی آن تحقیق کنیم، اما برای حل این مشکل بر اساس همان تئوری‌های غرب عمل کنیم.

دکتر مصباح یزدی در انتظار، خاطر نشان کرد: این دسته از افراد به این فرایند عنوان بومی‌سازی را اطلاق می‌کنند. در واقع آن‌ها می‌گویند ما باید مسایل بومی خودمان را مطرح سازیم، منتها آن مسایل را بر اساس مبانی و روش‌های موجود و رایج حل کنیم. بنابراین بومی‌سازی با مسئله‌ی علوم انسانی - اسلامی یک تفاوت ماهوی دارد. وقتی می‌گوییم علوم انسانی باید اسلامی باشد، عمدتاً اصرار و تکیه‌مان بر روی مبانی دینی است و در واقع، معتقدیم که مبانی‌مان باید اعتقادی و ارزشی باشد. در این راستا ممکن است بر اساس دستورالعمل‌های اسلامی مجبور باشیم روش‌های جدیدی هم ابداع کنیم و به کار گیریم.

ارتباط علوم انسانی با فهم بشر

به نظر بنده همه‌ی اموری که به نوعی در مبانی این علوم دخالت می‌کنند محل بحث هستند؛ از جمله این‌ها معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی است که خیلی مهم هستند. مسئله‌ی بعدی بحث هدف علوم انسانی است. در واقع باید معین کنیم که به وسیله‌ی علوم انسانی می‌خواهیم به چه هدفی برسیم. این موضوع خیلی مهم است و حتی در بین خود متفکران غربی هم در رابطه با این موضوع اختلاف‌هایی وجود دارد. در واقع، اتفاق نظر وجود ندارد که «علوم انسانی در پی چیست؟ آیا می‌خواهد پیش‌بینی کند یا در پی کنترل یا تفسیر است؟» بنابراین تعیین هدف علوم انسانی هم یکی از نقاط کلیدی است و البته بی‌ارتباط با مباحث انسان‌شناسی نیست. در حقیقت اگر بتوان مشخص کرد که «هدف انسان در کل زندگی چیست؟» می‌توان هدف علم اقتصاد را هم تعیین کرد؛ بنابراین هدف علم اقتصاد نباید مانع رسیدن به آن هدف عام انسان شود، بلکه باید کمک کند تا یک پله به آن هدف نزدیک گردیم.

این پژوهشگر حوزه‌ی علوم انسانی اسلامی با بیان این که از نظر منطقی، باید از مبنا شروع کرد، گفت: تا آن مبانی اصلاح نشوند، تغییری اتفاق نمی‌افتد. ممکن است شما یک مسئله‌ی جزئی را حل کنید، ولی چون مبنایش مشخص نیست یا مبنای درستی برای آن تبیین نشده، لذا امکان دارد دچار لغزش شود یا این که در میانه‌ی راه متوجه شویم که اشتباه کرده‌ایم و باید از راه دیگری برویم.

حجت‌الاسلام علی مصباح یزدی اضافه کرد: وقتی ما از امکان یا به تعبیری دیگر ضرورت بومی‌سازی علوم انسانی در کشورمان صحبت می‌کنیم، آیا علوم انسانی غربی هم در این بومی‌سازی جایگاهی دارد. به نظر شما، اساساً نسبت بومی‌سازی و علوم انسانی غربی چیست؟ آیا باید علوم انسانی غربی را کاملاً نفی کنیم یا این که می‌توانیم از آن بهره ببریم؟

عضو هیئت علمی مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی



را باید نقادی کنیم و ببینیم که کجای آن درست و کجای آن نادرست است. وی ادامه داد: نقادی علوم انسانی جدید بدین معناست که هر جا پشتوانه‌ی علمی، عقلانی و تجربی وجود داشت، آن را با آغوش باز بپذیریم و هر جا که پشتوانه‌ی عقلانی و تجربی کافی وجود نداشت و پشتوانه‌ی ایدئولوژیک مبتنی بر فلسفه‌ی مادی و سکولار معیار بود، آن را اصلاح کنیم. بنابراین به عقیده‌ی بنده، اگر این مسئله به صورت صحیح آن طرح شود، کسانی که واقعاً طالب حقیقت هستند، نگران نخواهند شد. ما نمی‌خواهیم حاصل تجربه‌های بشری را از دست بدهیم؛ از این رو، نه بحث کنار زدن علوم انسانی، بلکه موضوع اصلاح این علوم مطرح است.

فناپی اشکوری درباره‌ی دیدگاهی تفریطی و بدبینانه که اسلامی‌سازی علوم انسانی را نوعی پسرقت به دوران قرون وسطایی می‌داند، تصریح کرد: این حرکت به معنای بازگشت به قرون وسطا نیست؛ برای این که در قرون وسطا به روش تجربی اهمیت داده نمی‌شد، در حالی که اسلام از تمام منابع معرفتی استفاده می‌کند، روش تجربی را می‌پذیرد، و آن را در جای خود به کار می‌گیرد.

وی با بیان این که ما در تولید علوم انسانی اسلامی نمی‌خواهیم خود را از منابع دیگر معرفت محروم کنیم، گفت: ما در صدد غنی‌تر و قوی‌تر کردن علوم انسانی هستیم و از همین روی، این حرکت اقدامی مبارک است و جای نگرانی در آن وجود ندارد.

فناپی اشکوری درباره‌ی ضرورت اسلامی‌سازی علوم انسانی بیان کرد: به عقیده‌ی بنده، حکومت اسلامی بدون اسلامی‌سازی علوم معنی ندارد. حکومت اسلامی به معنای حکومتی است که نهادهای آن اعم از تعلیم و تربیت، اقتصاد، مدیریت، حقوق، سیاست و... بر اساس اسلام باشد؛ به همین دلیل، اگر ما علوم انسانی را به همان شکل غربی وارد و استفاده کنیم، سخن گفتن از حکومت اسلامی بی‌معنی خواهد بود. برای این که

حکومت اسلامی، بدون علوم انسانی اسلامی بی‌معنی است



محمد فناپی اشکوری، عضو هیئت علمی مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، درباره‌ی پاره‌ای از نگرانی‌های موجود در برخی از مجامع دانشگاهی، نسبت به اسلامی‌سازی علوم انسانی اظهار کرد: بخشی از این نگرانی حاصل برخی از تندروی‌هاست؛ چون در بین کسانی که دم از اسلامی‌سازی علوم انسانی می‌زنند، افرادی وجود دارند که علوم انسانی جدید را به طور کلی باطل می‌دانند. این اشخاص بر آنند که باید علوم انسانی جدید را به طور کلی، کنار نهاد و علوم از نو تأسیس کرد که این امر خود می‌تواند یکی از ریشه‌های این نگرانی‌ها باشد.

عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) خاطر نشان کرد: از منظر اسلام چنین رویکردی افراطی است و پذیرفتنی نیست. ما هیچ‌گاه بالهام از تفکر دینی نمی‌توانیم از کنار گذاشتن کامل علوم انسانی موجود سخن بگوییم. علوم انسانی جدید

«دشواری تساهل»، تصریح کرد: اگر بخواهیم از نقش علوم انسانی در توسعه یافتگی سخن بگوییم باید توجه داشت که این علوم نقش مهمی در توسعه‌ی همه‌جانبه دارند. اگر باز بخواهیم از رشته‌ی خاصی در این علوم سخن بگوییم باید به اهمیت و نقش فلسفه در این علوم اشاره کنیم که به عقیده‌ی من، نقش بسیار مهمی در درک و فهم بشر ایفا می‌کند و در توسعه‌ی همه‌جانبه باید مورد توجه جدی و ویژه باشد.

تحول در «علوم انسانی» از تئوری تا واقعیت

حجت‌الاسلام «علیرضا پیروزمند»، قائم مقام فرهنگستان علوم اسلامی قم، با اشاره به عرصه‌ی عمل و نظر در علوم انسانی اسلامی گفت: حوزه‌ی عمل و نظر طبعاً به هم وابسته هستند و در صورتی ما در حوزه‌ی عمل موفق هستیم که مبتنی بر یک نظریه‌ی صحیح، تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری کنیم؛ به همین دلیل، شاید عدم تأثیر گذاری سیاست‌های علمی ما از ضعف شناخت از خود علم ناشی می‌شود. در مورد ضعف شناخت از علم باید مشخص کنیم که حقیقتاً علم چقدر و چگونه از دین، فرهنگ، محیط جهانی و مدیریت کلان تأثیر می‌پذیرد. باید پاسخی درست برای این سؤال‌ها پیدا کنیم تا سیاست‌گذاری‌ها بماند تأثیر گذار باشد.

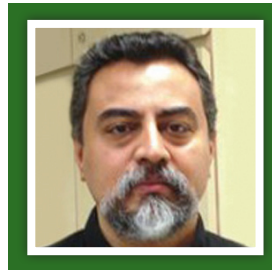
وی افزود: همچنین باید ارتباط حوزه‌های مختلف علم را نسبت به همدیگر مشخص کنیم. اگر بحث‌مان در حوزه‌ی علوم انسانی است، باید نسبت علوم مختلف را با علوم انسانی معین کنیم که آیا نگاه‌مان به علوم انسانی به مثابه علوم است که در عرض همدیگر هستند یا این که این علوم انسانی را علوم نظام‌مندی می‌دانیم که ممکن است بعضی از آن‌ها در صدر و بعضی دیگر در ذیل قرار بگیرند.

حکومت اسلامی اساساً معنی داشته باشد، ما باید نگاه جدیدی به علوم انسانی بیفکنیم و این علوم را به گونه‌ای تنظیم کنیم که مدیریت جامعه با استفاده از این علوم، تبدیل به یک مدیریت اسلامی شود.

عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) تولید علوم انسانی اسلامی را برای نظام جمهوری اسلامی امری حیاتی خواند و گفت: این کار از همان ابتدای انقلاب شروع شد و خود قانون اساسی، قدم نخست این کار بود. در قانون اساسی خطوط کلی نظام‌های اجتماعی اسلام مشخص شده است و این خطوط باید در متن علوم تئوریزه و نظریه‌پردازی شود. حاصل باورها در آنجا آمده و کاری که در اسلامی‌سازی علوم باید انجام بگیرد، آن است که این باورها را در متن علوم بیابوریم و نظریه‌پردازی کرده، ساختار علمی آن‌ها را طراحی کنیم.

فناپی اشکوری در پایان سخنان خود درباره‌ی امکان علوم انسانی اسلامی ادامه داد: در امکان تحقق این امر جای هیچ تردیدی نیست؛ زیرا علوم انسانی امروز در فضای غرب و در بستر فرهنگی، فلسفی، معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی آنجا شکل گرفته و تحقق یافته است ولی ما می‌خواهیم این علوم در بستر و چارچوب فرهنگی و فلسفی خودمان شکل بگیرد و وجه اشتراک این دو در آن است که هر دو به روش تجربی احترام می‌گذارند.

جامعه‌شناسی در ایران دچار بحران است



◀ فرید العطاس، جامعه‌شناس مشهور مالزیایی، معتقد است انقلاب اسلامی ایران زمینه‌ی جدیدی برای تولید ایده‌های بومی جدید ایجاد کرده است. وی با بحرانی خواندن جامعه‌شناسی در ایران، معتقد است راه برون‌رفت از این بحران، دوری از مطلق‌گرایی در جامعه‌شناسی و تلاش برای بومی‌سازی این علوم با استفاده از منابع تاریخی و اجتماعی بومی است. فرید العطاس در خصوص انقلاب اسلامی و توسعه‌ی علوم اجتماعی معتقد است: «ایران بعد از انقلاب، موقعیتی برای تولید ایده‌های اصیل دارد. اگر انقلاب نمی‌شد ایران در همان امپریالیسم دانشگاهی گرفتار می‌ماند و بلایی سرش می‌آمد که پدر من اسم آن را «ذهن زندانی» گذاشته است.»

وی در خصوص «مرگ جامعه‌شناسی» معتقد است: «جامعه‌شناسی رسمی در ایران واقعاً دچار بحران شده است. جامعه‌شناسی‌ای که در دانشگاه تدریس می‌شود بسیار پوزیتیویست و توصیفی است. جامعه‌شناسی ایران در واقع، خارج از دانشگاه و در نشریات و نشست‌ها ظهور یافته است. باید گفت نوعی فرهنگ جامعه‌شناسانه، در محافل غیر از دانشگاه شکل گرفته است که حتی در بین دانشجویها هم دیده می‌شود اما نه در کلاس‌های درس. این فرهنگ راه تولد نوعی جامعه‌شناسی جدید را هموار می‌کند». العطاس در پاسخ به این که «آیا روشنفکرانی مثل جلال آل‌احمد و شریعتی را جامعه‌شناس می‌داند و

نظرش در خصوص تلفیق روشنفکری و جامعه‌شناسی چیست؟» می‌گوید: «جامعه‌شناسی در غرب با همین تلفیق شروع شد. وقتی کارل مارکس زنده بود هیچ کس او را به‌عنوان جامعه‌شناس نمی‌شناخت. حالا اگر به آثار آل‌احمد، سعید نورسی یا جمال‌الدین اسدآبادی توجه کنید می‌بینید که آن‌ها جامعه‌شناس نیستند اما رهیافت‌های جامعه‌شناختی در آثارشان دیده می‌شود. شریعتی هم، در دانشگاه، در رشته‌ی ادبیات تحصیل کرده بود اما درباره‌ی جامعه‌شناسی و تاریخ مطالعات زیادی داشت که این مسئله در نوشته‌هایش هم دیده می‌شود. او الهیات را به علوم اجتماعی آورد و مثلاً با استفاده از اشارات قرآنی نظیر ماجرای هابیل و قابیل سعی کرد فلسفه‌ی تاریخ را تبیین کند. این روشی است برای توسعه‌ی علوم اجتماعی جدید. نباید نگاهی مطلق به جامعه‌شناسی و نیز نسبت به یک جامعه‌شناس خاص داشته باشید. اگر بخواهید چنین رویکرد مطلق را دنبال کنید نمی‌توانید به هیچ ایده‌ی جدیدی برسید.»

دانشگاه حوزه را فراموش نکند

◀ محمدباقر کریمیان، کارشناس ارشد سازمان فرهنگ و ارتباطات اظهار کرد: در ایران سابقه‌ی علوم انسانی به حوزه‌های علمیه باز می‌گردد و دانشگاه‌ها باید همان سبک و سیاق گذشته را به یاد داشته و حوزه را سرمشق خود قرار دهند.

وی تصریح کرد: در سابقه‌ی علمی، علوم انسانی در ایران به حوزه‌های علمیه باز می‌گردد و اگر دانشگاه‌ها بخواهند حوزه‌ی علمیه و سبک و سیاقی که در آموزش و پرورش دارند را فراموش کنند درحقیقت، گذشته و سبک تاریخی خود را رها کرده‌اند. در بسیاری از



ممکن است در جایی دجال مصداق یک شخص خاص، و در جای دیگر نماد یک سیستم باشد؛ در نتیجه آموزه‌های ما باید با هدف شناساندن هر چه بهتر این مفهوم باشد تا به این ترتیب مردم بتوانند با شناخت کافی از این موضوع، از «دجال» اجتناب و با او مقابله کنند.

نویسنده‌ی کتاب «استقبال از امام مهدی (عجل الله فرجه)»، در ادامه، به مشکلات و موانعی که در زمینه‌ی آموزش‌های هنری از منظر مهدویت وجود دارد، اشاره کرد و گفت: یکی از این موانع دیجیتال‌یسم و تکنولوژی است؛ به این معنا که نسل جدید در همه‌ی ابعاد زندگی خود تکنولوژی و دیجیتال‌یسم را به خدمت گرفته است. در نتیجه آموزه‌های ما نیز باید به گونه‌ای باشد که در راستای همین پیشرفت‌ها عمل کرده و قادر باشیم در این مسیر تکنولوژی‌های جدید را به کار گیریم تا بتوانیم با نسل جدید ارتباط مؤثرتری برقرار کنیم. وی در پایان سخنانش خاطر نشان کرد: مسئله‌ی دیگر بازنگری در فعالیت‌ها و سیاست‌هایی است که نیاز است از نظر اسلامی تقویت شوند. تلفیق هنر و فرهنگ انقلابی با آموزش‌های دینی در ایران می‌تواند الگوی مطلوبی برای سایر کشورها باشد. به این ترتیب، ما نیازمند سیستم آموزشی هستیم که علاوه بر حرکت در مسیر دکتربین مهدویت، پیشرفت‌های تکنولوژی را نیز مورد توجه قرار دهد و به علاوه، مبتنی بر خلاقیت و نوآوری باشد تا بتواند به گونه‌ی مؤثرتری در جذب و تأثیرگذاری در افکار عمل کند.

یادآور می‌شود، هشتمین همایش بین‌المللی «دکترین مهدویت» از روز پنجشنبه، ۱۵ تیرماه، طی دو روز، با حضور اندیشمندان داخلی و خارجی در سالن همایش‌های بین‌المللی صدا و سیما برگزار شد.

و نگرش به آینده را شامل شوند تا از این طریق آگاهی افراد نسبت به این موضوع افزایش پیدا کند. اما متأسفانه کتاب‌ها و برنامه‌های آموزشی ما فاقد این عنصر مهم هستند.

وی در سخنرانی خود که با عنوان «آموزش هنر و راهکارهای آموزشی در چشم‌انداز مهدویت» ایراد شد، گفت: با توجه به این که در همه‌ی ادیان آسمانی ظهور یک منجی وعده داده شده است، و نیز اعتقاد به این مسئله که پیش از ظهور، مشکلات و آشوب‌هایی جهان را در بر خواهد گرفت، باید آماده‌سازی لازم برای مقابله با اتفاقات آخرالزمان از جمله «دجال» در افراد شکل گیرد. البته ایران در این زمینه گام‌های مؤثری را برداشته و به نسبت دیگر کشورها موفق‌تر عمل کرده است.

حمدانی افزود: به نظر می‌رسد وجود اصلاحات در سیستم‌های آموزشی امری ضروری است. چراکه این مسئله در تقویت پایه‌های ایدئولوژیک اسلامی و فرهنگ اسلامی بسیار حائز اهمیت است. همه‌ی آموزه‌های آکادمیک ما باید از فلسفه‌ی اسلامی نشئت گیرند، در غیر این صورت امکان آشنایی با ایدئولوژی و نگرش اسلامی برای دانش‌آموخته‌ها فراهم نخواهد شد.

این پژوهشگر پاکستانی ضمن برشمردن اهداف آموزش اسلامی، وظیفه‌مند شدن، ایجاد درک و افزایش آگاهی در مسیر تقرب الهی، گسترش ارتباطات انسانی به شکلی متوازن و نیز قدرت تمیز حق از باطل را از جمله دستاوردهای چنین نظام آموزشی دانست که همگی ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند.

دکتر حمدانی یکی از اساسی‌ترین مفاهیم در دکتربین مهدویت را «دجال» در اسلام و یا «ضد مسیح» در مسیحیت، نام برد و تأکید کرد: این مفهوم به عنوانی مختلف و با دیدگاه‌های کم‌وبیش مشابهی در سایر ادیان الهی نیز مشهود است.

کشورها، دانشگاه‌ها با مراکز دینی پیوند خورده‌اند و بعد ادعا می‌کنند دانشگاه‌هایشان هزار سال قدمت دارد. ولی متأسفانه مراکز علمی و دانشگاهی ما که حداکثر می‌توان گفت ۸۰ سال از تاریخ تاسیس آن‌ها می‌گذرد چنین ادعایی ندارند.

کریمیان به لزوم تلفیق حوزه و دانشگاه برای اثرگذاری لازم اشاره کرد و گفت: برخی کشورها مانند ایران از ابتدا متون دینی و اسلامی داشتند اما موفق نشدند تغییراتی متناسب با جامعه‌ی کنونی را در آن‌ها به‌وجود آورند. البته در کشور ما این اتفاق، در آثار شهید بهشتی، در کتب درسی صورت گرفت و از آن زمان به بعد در کتب درسی حوزه‌های علمیه هم تغییراتی ایجاد شد، که به ۴۰ سال قبل باز می‌گردد؛ بنابراین کارهای بسیاری باید انجام شود و هنوز مسیر زیادی مانده تا بتوانیم مسایل اجتماعی امروز را تأمین کنیم ولی مسئله‌ی مهم این است که دانشگاهیان نباید حوزه را فراموش کنند.

سیستم آموزشی معطوف به فرهنگ مهدویت

دکتر سیدنثار حسین حمدانی، پژوهشگر اسلامی و مدیر دانشکده‌ی اقتصاد کشمیر پاکستان، در همایش بین‌المللی دکتربین مهدویت، تصریح کرد: امروزه به‌ندرت دیده می‌شود که در مدارس، دانشگاه‌ها و محیط‌های آکادمیک به موضوع بسیار مهم مهدویت پرداخته شود؛ در صورتی که موضوع «آینده‌نگری» و مفهوم «انتظار موعود» از اهمیت بسیار بالایی در میان همه‌ی ادیان الهی برخوردار است. بنابراین آموزه‌های اسلامی باید به گونه‌ای در محیط‌های آموزشی ارائه شوند و مورد توجه قرار گیرند که مسایل مربوط به فرهنگ مهدویت



اسلامی سازی علوم انسانی ما را به توسعهی اجتهاد ترغیب می کند



◀ آیت الله هادوی تهرانی، عضو شورای عالی مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)، با بیان این که نیازمند نظریه پردازی برای توسعهی دامنهی اجتهاد هستیم، اظهار کرد: اسلامی سازی علوم انسانی ما را به توسعهی اجتهاد ترغیب می کند.

آیت الله هادوی تهرانی با اشاره به پیشینهی طرح این مباحث اظهار کرد: سخن از اجتهاد پویا یا پویایی اجتهاد مطلبی است که در نیمه ی قرن اخیر، مکرر در زبان کسانی که جزو پیشگامان اندیشهی اسلامی بوده اند، مطرح شده است. برای پاسخ به پرسش های امروزی باید به امر اجتهاد که ریشهی عمیق در تاریخ اسلام دارد توجه شود. وی افزود: اسلام پس از نبوت در قالب امامت و سپس اجتهاد به حیات خود ادامه داده است؛ زیرا اسلام دین خاتمیت بوده است و ادامه ی این دین با امامت مطرح شده و سپس خود را در جامعهی اجتهاد نشان داده است.

عضو شورای عالی مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام) با بیان این که اجتهاد یک شیوهی خاص

برای رسیدن به نتایجی خاص است، عنوان کرد: اجتهاد در دوره و زمانی خاص، صرفاً، به احکام دینی مربوط می شد و آن را به تحصیل ظن به احکام شرعی تفسیر می کردند؛ منظور از تحصیل ظن یعنی این که اصولیون ما معتقد بودند اجتهاد به علم راه پیدا نمی کند و باید به ظن اکتفا کرد. اما با توجه به مسئلهی پویایی اجتهاد باید این تعریف را تغییر داد. وی اضافه کرد: در خصوص اجتهاد پویا با دو نکته روبرو هستیم: اولی حوزهی اجتهاد و دومی روش های اجتهاد؛ به خاطر همین است که دایرهی اجتهاد را می توان توسعه داد. با این اوصاف، نیازمند نظریه پردازی برای توسعهی دامنه ی اجتهاد هستیم. مسئلهی علوم انسانی و اسلامی سازی نیز ما را به توسعهی اجتهاد ترغیب می کند و در ذیل همین مباحث علوم انسانی اسلامی مطرح می شود.

دکتر هادوی با طرح این پرسش که آیا اسلام در خصوص علوم انسانی نظریه پردازی کرده است، گفت: آنچه پیداست این که اسلام در حوزهی اندیشهی اسلامی نظریه پردازی هایی را انجام داده است، اما در خصوص روش ها و نحوه ی رسیدن به علوم اسلامی انسانی کاری صورت نگرفته است.

رییس مؤسسهی رواق حکمت با بیان این که در حدود بیست سال پیش نظریه های تحت عنوان «اندیشهی مدون در اسلام» مطرح شد، اظهار کرد: طرح این نظریه به این مقصود بود که اسلام در حوزهی علوم انسانی چه مطالبی را می تواند عرضه کند و با چه روش هایی. به طور کلی، این نظریه به دنبال یک نظام و یا دستگاه نظام مند نسبت به مفاهیم اسلام است. وی با تأکید بر این که در این نظریه برخی مقدمات کلامی مطرح است، گفت: از این مقدمات می توان چنین برداشت کرد که اسلام به عنوان دین خاتم، پیام خداوند را دربارهی تمامی مسایلی که انسان

نیازمند به آن بوده است، می آورد. از طرف دیگر حقایق اسلامی وابسته به زمان و مکان خاصی نبوده اما در یک زمان و مکان خاص بروز و ظهور پیدا کرده و در یک ظرف خاصی ارائه شده اند.

آیت الله هادوی تهرانی تصریح کرد: امروزه اندیشمندان اسلامی با بررسی متون اسلامی باید به این ظرف مکان و زمان توجه داشته باشند. بنابراین ما باید نگرش و نگاه جزءگرا را به نگاه سیستمی و کل گرا تغییر بدهیم؛ زیرا بسیاری از احکام ما تابع زمان، مکان و شرایط خاص بوده اند.

وی در توضیح بیشتر نظریه ی اندیشهی مدون بیان کرد: ما باید درباره عناصری که در دین اسلام با آن ها مواجه هستیم، ارتباط منطقی برقرار کنیم؛ به عنوان مثال اقتصاد و مدیریت یک مبانی فلسفی دارند که در دل آن ها برخی گزاره های «هست» داریم و یک نوع گزاره های «بایدی» که گزاره های «هست» ناظر به واقعیت و گزاره های «بایدی» ناظر به ارزش هستند. رییس مؤسسهی رواق حکمت تصریح کرد: در کنار این دو اصل فلسفی، دو قاعدهی «اصول مسلم» و «اهداف» مطرح هستند که از طریق آن ما باید به مکتب و نظام برسیم. از طریق مکتب و نظام به حقوق ثابت می رسیم که همان احکامی هستند که از اجتهاد منبث می شوند.

آیت الله تهرانی، در پایان تأکید کرد: این عناصر به تناسب موقعیت، رنگ خاص خودشان را می گیرند که بین این عناصر موقعیتی و نظام به یک سازوکار دست می یابیم که از دل آن به حقوق متغیر می رسیم. در این حالت هم خود فقاهت توسعه می یابد و هم بین کار فقهای، فلسفی و کلام ارتباط برقرار می شود. از ارتباط میان کلام، فقه، فلسفه و علوم انسانی به علوم اسلامی انسانی دست پیدا خواهیم کرد. ■

حقوق

- حلقه‌ی مفقود پژوهش‌های حقوقی
- بازخوانی میراث گذشته رمز تحول است
- ضرورت بازنگری در رشته‌ی حقوق
- صلح جاویدان و حکومت قانون
- تحول علوم جنایی





حلقه‌ی مفقوده پژوهش‌های حقوقی

حسین محمد کوره‌بیز



باشد که هر روز پرنگ‌تر نیز می‌شود؛ زیرا به طور سنتی، حقوق به رشته‌ها و دیپارتمان‌های گوناگون (نظیر حقوق عمومی، خصوصی، بین‌الملل و ...) تقسیم شده است، به گونه‌ای که این رشته‌ها به‌جدا از یکدیگر استغنا می‌جویند؛ یعنی به نوعی این تحویل‌گرایی بین رشته‌ها دوری مطالعاتی به‌وجود آورده است و این امر در میان متخصصان، امری مطلوب و ممدوح به شمار می‌رود (خلاء مطالعات میان حقوقی).^۲

همچنین کارشناسان این رشته به‌نوعی، چشم خود را بر روی مباحث غیر حقوقی بسته‌اند و هیچ ضرورتی به شناخت دیگر معارف بشری نمی‌بینند و حداکثر، تنها به بحث زبانی یا تفسیری به ظاهر پیچیده، آن هم بدون تحلیل معرفت‌شناختی اکتفا می‌کنند (خلاء مطالعات میان رشته‌ای).^۳

به این ترتیب، برای تحقق آن مدعی ناگزیر از کسب دانش و تمامی رشته‌هایی هستیم که در پی کنار زدن پرده‌های جهالت و کژفهمی از حقایق قابل شناخت در زندگی جمعی است.^۴ لذا اگر خواستار نوعی تحول و پویایی در این رشته باشیم باید در روش پژوهش خود باز نگری کنیم زیرا تغییرات بنیادین در محتوا، تابعی از تحولات در حوزه‌ی فلسفه‌ی علم و روش پژوهش (متدولوژی) خواهد بود.^۵

می‌شود)، رخ دهد که البته بسیار ارزشمندند. این تغییر رویکرد در روش، در آینده‌ی نزدیک، دیگر یک امتیاز و انتخاب محسوب نخواهد شد، بلکه دستیابی به جنبه‌های ناشناخته و درک عمیق یک پدیده‌ی انسانی-اجتماعی پژوهشگران را به آن ملزم خواهد کرد. البته نباید تصور کرد که صرف استفاده از این روش به توفیق در تحلیل می‌انجامد و همواره یک پاسخ قطعی به مسئله‌ی مورد بحث می‌دهد؛ زیرا اجتماع علوم، محدودیت‌ها و موانعی را برای محقق به‌وجود می‌آورد که اهم آن‌ها عبارتند از: تفاوت در فرضیه‌ها، روش، زبان و اصطلاحات فنی هر رشته، و موانع شناختی انسان‌ها.

پس از این مختصر توضیح در ارتباط با مفهوم، ضرورت، کارکرد و موانع مطالعات میان رشته‌ای باید اشاره کرد که رشته‌ی حقوق نیز از این خلاء روش‌مدار مستثنا نیست؛ ولی آنچه این مطالعات را در رشته‌ی حقوق ضروری‌تر می‌سازد رسالت بزرگی است که برعهده دارد؛ زیرا حقوق مدعی است کمینه‌ی یکی از مهم‌ترین پدیده‌های اجتماعی جهان است و نظام حقوقی است که توانسته به زندگی اجتماعی انسان مدرن سامان بخشد و روابط میان آن‌ها را تنظیم و تنسيق کند.

حال آیا می‌توان بدون معرفت داشتن به سایر علوم این وظیفه‌ی مهم را به بهترین نحو انجام داد و تمشیت تمامی امور انبای بشر را بر عهده داشت؟ یکی از مهم‌ترین موانع می‌تواند انحصارگرایی علم حقوق

پس از آن که الگوهای پژوهشی رشته‌مدار توانایی تحلیل جامع و درک عمیق موضوعات و مسایل پیچیده را نداشتند، فلسفه‌ی علم متدولوژی نوینی را به علوم مختلف پیشنهاد کرد. علاوه بر این، به دلیل چندساحتی بودن انسان، پیچیدگی جوامع، همچنین گستردگی و تنوع مسایل، در دو دهه‌ی اخیر ضرورت مطالعات میان رشته‌ای^۱ بیش از گذشته احساس شده است.

تحویل‌گرایی و تقطیع در علوم سبب شده است تا نقاط مرزی دانش‌های مختلف مغفول واقع شود؛ زیرا در الگوی رایج پژوهشی حاکم، تنها متخصصان آن رشته‌ی خاص حق اظهار نظر دارند و این به معنای تبیین تک‌بعدی است که در بیشتر موارد به نتایج ناقص و در میدان عمل با شکست مواجه می‌شود.

در مطالعات میان رشته‌ای، برخلاف الگوی متداول، نه تنها اجزای ارتباطی که با کل دارند جدا نمی‌شوند، بلکه از آن در ترکیب دو یا چند رشته برای پاسخگویی به یک مسئله‌ی گسترده و پیچیده (برای نمونه مسئله‌ی حقوق زنان) که قابل طرح در یک رشته‌ی خاص نیست استفاده می‌شود. هدف اصلی از پیگیری این مطالعات، یکپارچه‌سازی^۲ دانش و روش‌های مفهومی دو یا چند رشته‌ی علمی است و این هماهنگی حاصل نمی‌شود مگر از ترکیب دانش‌های مختلف به‌منظور ایجاد یک کل واحد. تحقیقات میان‌رشته‌ای ممکن است بین رشته‌هایی که دارای تفاوت بنیان‌های معرفت‌شناختی نیز هستند (مثلاً تحلیلی که از حقوق و ژنتیک استنتاج

حقوق

۱- Interdisciplinary Studies

۲- Integration

۳- Intra-legal (intra-disciplinary)

۴- Inter-disciplinary

۵. جهت اطلاعات بیشتر، رک راسخ، محمد، نوبت نسل سوم حقوقی، پژوهش حقوق، شماره ۲۵، ۱۳۷۸.

بازخوانی میراث گذشته رمز تحول است

گفت و گو با دکتر علیرضا عالی پناه



◀ دکتر علیرضا عالی پناه، پژوهشگر و مدرس دانشگاه امام صادق (ع)، مدرک دکتری خود را در گرایش حقوق خصوصی از دانشگاه تهران اخذ کرد. وی مدیریت مطالعه‌ی لایحه‌ی تجارت، معاونت سابق دفتر معاونت حقوقی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی و ریاست پژوهشکده‌ی مطالعات میان‌رشته‌ای فرهنگی پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات را در کارنامه دارد. دکتر عالی پناه در حال حاضر نیز ریاست مرکز جذب و آزمون قوه قضائیه را عهده‌دار است. از جمله تالیفات وی می‌توان به «تبارشناسی عدالت حقوقی» و «دیه و خسارت تنبیهی» اشاره کرد.

دکتر عالی پناه اعتقاد دارد مسئله‌مداری است که سبب تولید و تحول در علوم انسانی می‌شود. وی بازخوانی، بازاندیشی و احیانا بازسازی کتب اصیل را رمز برون رفت از وضعیت کنونی می‌داند و برای میسر شدن این مهم راهکارهایی را ارائه می‌کند.

■ به کوشش: حسین محمدگوره‌پز

■ در ابتدای بحث، لطفا جایگاه و اهمیت رشته‌ی حقوق در میان سایر رشته‌های علوم

انسانی و قلمرو این رشته را تبیین فرمایید.

رشته‌ی حقوق در ایران و در تمام دنیا اگر نگوییم یکی از مهم‌ترین رشته‌های علمی، حداقل یکی از مهم‌ترین رشته‌های علوم انسانی به حساب می‌آید. به عقیده‌ی بنده، این رشته نه تنها جزو سه رشته‌ی مهم در حیطه‌ی علوم انسانی بلکه در حیطه‌ی کل دانش بشری است. دلیل این امر هم نه به خاطر دروس و مطالبی است که در رشته‌ی حقوق آموزش داده می‌شود یا حتی نه به دلیل این‌که اشخاصی که در این رشته فعالیت می‌کنند چهره‌های ویژه‌ای هستند، بلکه دلیل‌اش آن است که اداره‌ی جامعه‌ی بشری از زمان‌های قدیم بر گرده‌ی دانش حقوق قرار داشته است؛ زیرا رکن اساسی مدیریت اجتماعی حقوق است. البته بنده با توجه به صحبت‌ها و نظریاتی که در باب رابطه‌ی سیاست و حقوق مطرح است این نکته را عرض می‌کنم.

به هر حال، چه ما حقوق را مشروب از سیاست بدانیم و چه سیاست را مشروب از حقوق فرض کنیم، نقش حقوق در اداره‌ی جامعه امری انکارناپذیر است. باید اشاره کنم که حداقل نیمی از دانش‌آموختگان رشته‌ی حقوق جذب مشاغلی می‌شوند که به نحوی از انحاء در مدیریت اجتماع نقش دارند؛ از قاضی و مشاوران حقوقی دستگاه‌های مختلف گرفته تا وکیل و سردفتر که هر کدام بخشی از کارهای اجتماعی را پیش می‌برند. قضات که دخالت آن‌ها در حاکمیت واضح است، مشاوران حقوقی دستگاه‌ها نیز همین طور. و کلا

و سردفتران هم اجمالاً نحوه‌ی مداخله‌ی آن‌ها در اداره‌ی امور عمومی واضح و انکارنشدنی است. حتی در نظریه‌ی ولایت فقیه هم اگر دقت کنیم و فرض کنیم که فقیه‌ی که ولایت دارد همان حقوق‌دان اسلامی است با بیانی به این نکته می‌رسیم که در نظریه‌ی ولایت فقیه نیز امر اداره‌ی جامعه در دست حقوق‌دان اسلامی است. براین اساس، به نظر بنده نظریه‌ی ولایت فقیه که هم در سال ۱۳۵۸ و هم ۱۳۶۸ در قانون اساسی پذیرفته شد، خود انعکاس‌دهنده‌ی اهمیت دانش حقوق در بین سایر علوم است. البته آنچه بیان شده نشان‌دهنده‌ی آن است دانش حقوق از منظر مدیریت اجتماع و دخالت در سرنوشت آحاد جامعه، یکی از مهم‌ترین دانش‌های بشری است و این بدان معنا نیست که مثلاً علم فیزیک دانشی بی‌اهمیت باشد؛ چه‌بسا ممکن است علم فیزیک اهمیتی داشته باشد که حقوق از آن بی‌بهره باشد. در مجموع می‌توان گفت سایر علوم ممکن است از ابعاد دیگری حایز اهمیت باشند.



■ آیا در کشور ما رشته حقوق جایگاه واقعی خود را پیدا کرده است؟

بر خلاف اشخاصی که معتقدند رشته‌ی حقوق جایگاه واقعی‌اش را پیدا نکرده است، بنده خیلی به این نکته بد بین نیستم و معتقدم فی‌الجمله سهم حقوق در کشور ما ادا شده هرچند تا نقطه‌ی مطلوب فاصله‌ی بسیاری مانده است. در برابر این پرسش، بنده از شما این سؤال را می‌پرسم که «آیا مگر دیگر رشته‌های حوزه‌ی علوم انسانی، مثل جامعه‌شناسی یا علوم سیاسی، به جایگاه واقعی خود رسیده‌اند؟» این امر بستگی دارد به این‌که ما با چه شاخصی سراغ جایگاه‌یابی رشته‌ی حقوق در کشور برویم. بنده از منظر کسی که در این رشته فعالیت می‌کنم معتقدم که در مقایسه با خیلی از رشته‌های دیگر، حق رشته‌ی حقوق بالنسبه ادا شده است.

در سالیان اخیر حقوق‌دانان جایگاه و نقش مهمی در اداره‌ی امور کشور داشته‌اند. لازم نیست شما کسانی را که در مقابل دیدگان خودتان می‌بینید حتماً جز حقوق‌دانان باشند، بلکه هر کسی که در جامعه مشغول فعالیت است اعم از رجال دست‌اندرکار تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی در کشور که یک گروه حقوقی ضعیف یا قوی، آن‌ها را در اداره‌ی کارهایشان هدایت می‌کنند، یا در حوزه‌ی کارهای تخصصی مثل صنعت و تجارت یا در حوزه‌ی کارهای سیاسی محض مثل تقنین و کارهایی که دولت یا قوه قضائیه انجام

تولید علم یا اندیشیدن که لازمه‌ی آن اندیشیدن در مبانی است چیزی نیست که بخواهیم به جامعه‌ی علمی و اشخاص القاء کنیم. ما باید با مسایل مواجهه‌ی جدی پیدا کنیم. رویارویی جدی با مسئله همیشه در طول تاریخ علم منشأ تولید و تحول در علوم بوده است. تازمانیکه تنها مواجهه‌ی جدی با مسئله پیدا نکنید اصلاً تحول و تولید علم معنا پیدا نمی‌کند.

می‌دهد، بی‌شک، از سوی حقوق‌دانان و خبرگان این رشته راهنمایی و مشاوره می‌شوند؛ به این ترتیب، بسیاری از حقوق‌دانان در پس پرده، مشغول فعالیت هستند و لزومی ندارد که حتماً آن‌ها را روی پرده‌ی اداره اجتماع مشاهده کنید.

■ آنچه شما فرمودید بیشتر جنبه‌ی تکنیکال و فنی حقوق‌دانان را در بر می‌گرفت، در حالی که بنده فکر می‌کنم در باب نظریات بنیادین که همواره نقش تعیین‌کننده در تغییر جهت و تحول در اجتماع دارد، ما با خلأ اساسی مواجه هستیم. آیا شما با این نظر موافق‌اید؟

آنچه عرض کردم اشاره به منظر فنی دانش حقوق

دارد؛ اما اگر بخواهیم سراغ بحث‌های مبنایی برویم باید بگویم متأسفانه این خلأ نه تنها در رشته‌ی حقوق بلکه در تمامی علوم انسانی مشهود است و حتی در رشته‌ی الهیات و معارف اسلامی نیز اهتمام به بحث‌های مبنایی نه حتی از بُعد بومی که حتی از جهت فهم مطالبی که الان در دنیا مطرح است، مورد عنایت نبوده است.

تولید علم یا اندیشیدن که لازمه‌ی آن اندیشیدن در مبانی است چیزی نیست که بخواهیم به جامعه‌ی علمی و اشخاص القاء کنیم. ما باید با مسایل مواجهه‌ی جدی پیدا کنیم. رویارویی جدی با مسئله همیشه در طول تاریخ علم منشأ تولید و تحول در علوم بوده است. تا زمانی که مواجهه‌ی جدی با مسئله ایجاد نشود اصلاً تحول و تولید علم معنا پیدا نمی‌کند.

زمانی ما در دانش حقوق و سایر علوم به آستانه‌ی تولید علم بومی و اسلامی می‌رسیم که با یک یا چند مسئله مواجهه‌ی جدی پیدا کنیم. مواجهه‌ی جدی با مسئله موجب پیدایش موضوع خواهد شد و حوزه‌ی تولید علم نیز مشخص می‌شود.

ما هنوز فهرست مسایل مان را در حوزه علوم انسانی نداریم. ممکن است در سینه یا حافظه‌ی فلان استاد و دانشجو یا متفکر باشد؛ اما این مسایل باید به اجماع اهل فن رسیده باشد و متخصصان روی آن بحث و بررسی کنند. به نظر بنده، این مواجهه‌ی جدی با مسایل هنوز به وجود نیامده است.

بنده بعضاً به مناسبت، روش‌هایی را برای یافتن مسایل خودمان بیان کرده‌ام. البته مسایلی همچون تعارض قاعده‌ی «تلف مبيع قبل از قبض» با قاعده‌ی «التلف فی ضمن الخيار ممن لاختیار له» و نیز این‌که جدیدترین سند آنستیرال در باب تجارت الکترونیک چه بیان می‌دارد، خوب است ولی این مسایل سبب تولید علم نمی‌شود و این‌ها مسایلی نیستند که سبب تولید یا تحول در دانش بشوند.

تولید و تحول مستلزم حرکت در شکاف‌های پارادایمی



تعمق

■ به نظر شما چرا با معارف غنی‌ای که به ما ارث رسیده، در دنیا، به ویژه در بحث نظریات حقوقی، صاحب هیچ کرسی نیستیم؟ علل بهره‌وری ناکافی ما از متون اصیل و پرمغزمان چیست؟ یکی از گام‌های مهم در تحول علم، بازخوانی، بازاندیشی و احیانا بازسازی تراث است. ما باید با توجه به مسایل جدید داشته‌های خود را بدانیم و سپس بر روی آن‌ها تفکر کنیم، نه این‌که صرفاً آن‌ها را بدانیم؛ زیرا دانستن یک چیز است و اندیشیدن چیز دیگر. یعنی بعد از این‌که مسایل را بازخوانی کردیم باید بر روی آن مطالب اندیشه کنیم. مثلاً اگر شهید مطهری در زمان خود ۵۰ مسئله را بیان کرد، طبیعتاً بسیاری از مسایل را هم تبیین نکرده است. ما باید بتوانیم براساس روش شهید مطهری به این استنتاج برسیم که اگر شهید مطهری امروز بود، فلان نظر را (البته نه به طور قطع و یقین) راجع به فلان موضوع داشت. مشکل ما آن است که تراث خود را کنار گذاشته‌ایم،

بیان کردند. لذا امروزه شما هم اگر برخلاف حقوق بشر (برخلاف گفتمان حقوق بشر نه مفردات آن) حرف بزنید ممکن مورد تمسخر دیگران قرار گیرید و این امر رایجی است. وقتی شما در شکاف‌های پارادایمی حرکت می‌کنید باید این خطرات را قبول کنید. طبیعتاً اولین کسانی که گام در این مسیرها می‌نهند جزو قربانیان هستند و کمتر اتفاق می‌افتد کسانی که اولین گام‌ها را در مسیر تولید و تغییر علم برمی‌دارند افراد موفق باشند.

برداشت شخصی بنده آن است که این امر حتی به آستانه‌ی توجه دست اندرکاران مدیریت علمی ما نرسیده است و به نظر من کسانی که می‌گویند ما دست‌اندرکار تولید یا تحول در دانش هستیم اصلاً به سازوکار تولید علم عنایت کافی نداشته‌اند. تا زمانی که این توجه ویژه نباشد، نمی‌توان در این زمینه به توفیقاتی دست یافت.

◀ تحول مستلزم حرکت در شکاف‌های پارادایمی است. اگر ما تعبیر «تامس کوهن» را بپذیریم باید بگوییم کسانی که به دنبال تولید یا تحول در علم هستند باید در شکاف‌های پارادایمی (مرزهای علوم) حرکت کنند و مسایلی را مورد پرسش قرار دهند که علیرغم مخاطرات آن، دیگران چنین مسئله‌ای را مسلم و قطعی بپندارند.

است. اگر ما تعبیر «تامس کوهن» را بپذیریم باید بگوییم کسانی که به دنبال تولید یا تحول در علم هستند باید در شکاف‌های پارادایمی (مرزهای علوم) حرکت کنند و مسایلی را مورد پرسش قرار دهند که علیرغم مخاطرات آن، دیگران چنین مسئله‌ای را مسلم و قطعی بپندارند.

بنده در مقاله‌ی «تبارشناسی عدالت» پرسشی را در باب عدالت حقوقی مفصل مطرح کردم که اصلاً عدالت چیست و خوب بودن آن به چیست. البته بنده نه به دنبال فتوا بودم و نه به دنبال یافتن آنچه دیگران نیافته بودند. سوال من این بود که از اوان ورود به رشته‌ی حقوق و پیش از آن در مباحث کلامی زیاد شنیده بودم که عدالت خوب است. حتی بعضی‌ها گفته بودند که از بدیهیات است؛ اما حداقل برای من بداهت حسن عدل ملموس نیست. بعد از این‌که سال‌ها در این باب تأمل کردم و دریافتم که حتی اگر عدالت حسن هم باشد، بدیهی نیست و این مسئله را اجمالاً تبیین کردم و از متخصصان خواستم تا این مسئله را حل کنند. به نظر من نوع مسایل می‌تواند پرسش‌مبنایی باشد.

پارادایم‌های حقوق امروز، زمانی که مطرح شدند مورد مناقشه‌ی اهل دوران بودند، مانند کسانی که اصل تفکیک قوا را مطرح کردند که حتی مورد تمسخر هم واقع شدند. همین‌طور کسانی که ایده‌ی حقوق بشر را

آموزش نظری وظیفه دانشگاهها است و به دستگاه قضاربیطی ندارد و دانشگاه باید به این وظیفه به خوبی عمل کند. آموزش عملی در حوزه قضاوت و سایر حرفه‌ها با صاحبان حرفه است و دانشگاه در این زمینه هیچ تعهدی ندارد و وظیفه قوه قضائیه، کانون وکلا و سردفتران است که این وظیفه را به بهترین وجه انجام دهند.

در حالی که در مواجهه با مسایل جدید بازخوانی، بازاندیشی و بازسازی تراث برای تولید علم امری ضروری محسوب می‌شود. ما دارای تراث فلسفی، فقهی، ادبی و تاریخی هستیم.

بنده به دانشجویان خود در سال اول عرض می‌کنم حقوق بخوانید ولی هیچ‌کدام از شما حقوق‌دان نخواهید شد مگر آن که در ادبیات، در تاریخ و در فلسفه به درجات بالایی از فهم برسید. شما تا به درجات بالایی از فهم در حوزه ادبیات، تاریخ و فلسفه نرسید می‌توانید بهترین داور دعاوی تجاری بین‌المللی یا بهترین حقوق‌دان تکنیکال تجارت باشید ولی مطمئن باشید به آستانه‌ی فهم مبانی حقوق تجارت نخواهید رسید. در هیچ یک از دانشکده‌های حقوق و علوم سیاسی ما به صورت سیستماتیک متون کهن، حداقل بعد از اسلام، نظیر تاریخ بیهقی، سیاست‌نامه‌ی خواجه نظام‌الملک، آرای اهل‌المدینه الفاضله فارابی و امثال آن تدریس نمی‌شود. بعد از خواندن تراث تازه شما به آستانه‌ی فهم مبانی حقوق می‌رسید. فراموش نکنید که شما همچنان در مرحله‌ی بازخوانی قرار دارید.

بعد از این مرحله نوبت به بازاندیشی می‌رسد یعنی من بعد از این که متوجه شدم مثلاً فارابی چه گفته خودم هم در مورد آن بیاندیشم. کتاب «ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام» آقای دکتر ابراهیمی دینانی

بهترین مثال برای بازاندیشی است. در واقع ایشان در این کتاب پس از خواندن نظریات ابن‌سینا، ملاصدرا و ابن‌رشد، خودش دست به قلم شده است و هرگز به تقریر نظر ابن‌سینا و دیگران اکتفا نکرده است. بازاندیشی مستلزم آن است که ما بازخوانی خود را بر محور کتاب‌های اصیل و نزد بهترین استادان انجام داده باشیم و تا زمانی که قدم نخست به بهترین وجه انجام نشود، قدم در مرحله‌ی بعد میسر نمی‌شود.

■ آیا شما مثالی برای بازاندیشی در دانش حقوق سراغ دارید؟

متأسفم که در حوزه‌ی اندیشه‌ی حقوقی هنوز تأملات سیستماتیک نداریم. برای این امر ما اول باید بدانیم متون حقوقی کهن‌مان کدام‌ها هستند. اگر ما سه حوزه‌ی حقوق خصوصی، حقوق عمومی و حقوق بین‌الملل را در این زمینه منقسم از حقوق بدانیم باید در حوزه‌ی حقوق خصوصی سراغ کتب فقها (اعم از شیعه و سنی) در حقوق عمومی متون فقهی به علاوه‌ی متون ادبی (نظیر سیاست‌نامه‌ها و سیرالملوک‌ها و حکمت عملیه‌ها) در حوزه‌ی حقوق بین‌الملل نیز علاوه بر متون فقهی به تک‌نگاری‌هایی که در این حوزه انجام شده است، برویم. پس از استخراج این منابع ما باید این متون را نزد بهترین استادان تلمذ کنیم که البته در حوزه‌ی حقوق خصوصی کمابیش موفق بوده‌ایم.

بعد از این نوبت به بازاندیشی می‌رسد. در این مرحله باید آنچه را که خوانده‌ایم در قالب مفاهیم و زبان تئوریک بیان کنیم. بنده پیشنهادی مطرح می‌کنم که البته محدود به سنت اسلامی هم نیست و در مورد متون اساسی و کهن فکر غربی نیز قابل اجراست. شما به طور مثال کتاب مکاسب شیخ انصاری را بازخوانی کنید و همانند پایان‌نامه‌ها اثر وی را مهندسی معکوس کنید؛ یعنی پس از مطالعه‌ی این اثر شما مقدمه را استخراج کنید، مسئله‌ی شیخ انصاری را

تبیین کنید، همچنین سوالات و فرضیه‌ها و ادبیات تحقیق را جستجو کنید؛ همین‌طور پلان و روش و ضرورت تحقیق را. این گام نخست بازاندیشی است. بعد از این که شما این کار را انجام دادید متوجه می‌شوید که مرحوم شیخ انصاری در مکاسب چند مسئله را بیان کرده است و شما با مهندسی معکوس این اثر، به تعداد بیشتری مسئله نائل می‌شوید. البته این امر مستلزم آن است که شما بازخوانی را به نحو احسن انجام داده باشید. حال اگر به مسئله‌ای برخورد کنید، با توجه به این تراث می‌توانید بازاندیشی کنید و سپس به بازسازی برسید.

■ با توجه به این که شما مسئولیت مرکز آزمون و جذب قضات را بر عهده دارید، فکر می‌کنید آیا نبود ارتباط میان دانشکده‌ها و دستگاه قضا، ناکارآمدی قضات را به بار نمی‌آورد؟

در این خصوص باید عرض کنم ما درک درستی از نظام آموزشی نداریم. آموزش در سه سطح انجام می‌شود. آموزش تئوریک (نظری)، کاربردی و عملی. آموزش نظری وظیفه‌ی دانشگاه‌هاست و به دستگاه قضا ربطی ندارد و دانشگاه باید به این وظیفه به خوبی عمل کند. آموزش عملی در حوزه‌ی قضاوت و سایر حرفه‌ها با صاحبان حرفه است و دانشگاه در این زمینه هیچ تعهدی ندارد و وظیفه‌ی قوه قضائیه، کانون وکلا و سردفتران است که این وظیفه را به بهترین وجه انجام دهند.

در اینجا یک آموزش میانه داریم و آن آموزش کاربردی است که هم در دانشگاه و هم در دستگاه قضا مغفول است. لذا وقتی قبل از آن که افراد دوره‌های آموزش کاربردی را دیده باشند، وارد مرحله‌ی کارآموزی می‌شوند که این امر سبب کم‌اثر شدن این کارآموزی‌ها می‌شود. در این باره باید آموزش‌های کاربردی را دانشگاه‌ها یا بخش خصوصی با پشتیبانی که از سوی اربابان حرفه صورت می‌گیرد، به نحو مطلوب اجرا کنند. ■



ضرورت بازنگری در رشته‌ی حقوق

دکتر حسین آقایی جنت مکان

استادیار دانشگاه شهید چمران اهواز



«آنچه می‌خوانید برگزیده‌ای از مقاله‌ی دکتر «آقایی جنت مکان» است که در کنگره‌ی ملی علوم انسانی ارائه شد و در جلد دوم ویژه‌نامه‌ی همایش علوم انسانی (۱۳۸۵) به چاپ رسید. در این اثر، نویسنده به‌طور شفاف، با رویکردی انتقادی به برنامه‌ی درسی فعلی در رشته‌ی حقوق، راهکارهای خود را برای تحول و پویایی این علم ارائه می‌دهد و با تحقیق میدانی که انجام داده است، ثابت می‌کند باید در مورد دروس عمومی، در محتوا تجدید نظر اساسی شود یا دروس اختصاصی جایگزین شوند.

چکیده

راهبرد اساسی دانشجویان در دوره‌ی کارشناسی برنامه‌ی درسی آنان است. از جمله ویژگی‌های یک برنامه‌ی درسی خوب، هدفمند بودن، پاسخگویی به نیازهای روز، همگامی با شرایط و تحولات و... است. برنامه‌ی درسی رشته‌ی حقوق در برخی زمینه‌ها فاقد ویژگی‌های لازم است. بنابراین، برنامه‌ی درسی رشته‌ی حقوق در دوره‌ی کارشناسی مستلزم آسیب‌شناسی و اصلاح و بازنگری است. همخوانی آنچه آموزش عالی

تدارک می‌بیند و آنچه جامعه بدان نیازمند است، کانون تمرکز اولیه‌ی چنین اصلاحاتی است. واژگان کلیدی: رشته‌ی حقوق، برنامه‌ی درسی، اصلاح و بازنگری.

مقدمه

کاروان علم و دانش پیوسته و شتابان در حرکت است. همگامی با این حرکت مستلزم شناخت و آگاهی از ویژگی‌ها، اوصاف و نیازها است. برای این همگامی باید به آسیب‌شناسی متون درسی،

سرفصل دروس و منابع رشته‌ی حقوق پرداخت. این مهم به سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی نظام آموزش عالی از یک طرف، و اطلاع و شناخت به‌روز از نیازها و احتیاجات رشته‌ی حقوق، از سوی دیگر، مربوط است. اطلاع از نیازها و احتیاجات بخشی از آن به عهده‌ی اندیشمندان و صاحب‌نظران رشته‌های حقوقی و برخی از آنان سهم کارگزاران و عوامل اجرایی این رشته، یعنی قضات دادگستری، وکلا و کارشناسان، است. مسلم است که رشته‌ی حقوق در دوره‌ی

کارشناسی چه از نظر برنامه‌ریزی و چه از نظر سازماندهی و سرفصل دروس و متون، آن‌گونه که باید، با تحولات علمی روز هماهنگ نیست. از طرف دیگر، بین سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان آموزش عالی در زمینه‌ی رشته‌ی حقوق و دست‌اندرکاران و عوامل اجرایی این رشته هیچ‌گونه تعامل و تبادل نظری وجود ندارد؛ برای مثال «آیا تاکنون پیشنهادی برای اصلاح و ویرایش‌رشته‌ی حقوق از سوی قضات، وکلا و سایر کارشناسان دریافت شده است؟ آیا آنچه آن‌ها می‌خوانند با آنچه عمل می‌کنند هماهنگی یافته‌اند؟»

رشته‌ی حقوق علم زندگی است و چون زندگی پویا و متحول است این علم نیز باید پویا و در حال حرکت باشد. رشته‌ی حقوق در کشورهای مترقی و پیشرفته چه در شاخه‌های اصلی و چه در شاخه‌های فرعی دچار تحولات عمیق شده است. ایجاد رشته‌های جدید با در نظر گرفتن درس‌های نو در سرفصل دروس نشان از پویایی و تحول دارد. در کشور ما هرچند حقوق مبدع و خلاق نداریم و حقوق ما بیشتر مصرف‌کننده است تا تولیدکننده، اما متأسفانه مصرف‌کننده‌ی به‌موقعی هم نیستیم.

در حال حاضر ۹ رشته در مقطع کارشناسی ارشد حقوق داریم. برخی از این رشته‌ها حتی به صورت اجمالی در دوره‌ی کارشناسی مطالعه نمی‌شوند. لازم است هر کدام از این درس‌ها در مقطع کارشناسی برای دانشجو تدریس شوند تا انتخاب او در مقطع کارشناسی ارشد با بصیرت و آگاهی باشد.

در بیشتر درس‌ها و سرفصل‌های برنامه‌ی درسی دوره‌ی کارشناسی نیاز به بازنگری، اصلاح و حذف

وجود دارد. از طرف دیگر، تعداد زیادی درس‌های غیر ضروری و غیر تخصصی نظیر درس‌های عمومی وجود دارد که اساساً در هیچ جای دنیا تدریس نمی‌شوند و مطالعه‌ی آن‌ها در طول ۱۲ سال دوره‌ی قبل از دانشگاه کافی است. این تحقیق در دو بخش ارائه می‌شود. بخش نخست، به تعریف برنامه‌ی درسی و ویژگی‌های آن می‌پردازد و بخش دوم به دروس تخصصی و عمومی اختصاص دارد.

رشته در مقطع کارشناسی ارشد حقوق داریم. برخی از این رشته‌ها حتی به صورت اجمالی در دوره‌ی کارشناسی مطالعه نمی‌شوند. لازم است هر کدام از این درس‌ها در مقطع کارشناسی برای دانشجو تدریس شوند تا انتخاب او در مقطع کارشناسی ارشد با بصیرت و آگاهی باشد.

تعریف برنامه‌ی درسی و ویژگی‌های آن

۱. تعریف

برنامه‌ی درسی دوره‌ی کارشناسی راهبردا اساسی دانشجویان تلقی می‌شود که به دنبال دریافت مدرک لیسانس هستند. (راتکلیف، ۲۴۸) بدیهی است که مضمون، محتوا و ساختار برنامه‌ی درسی دوره‌ی کارشناسی باید با نیازهای ملی و بین‌المللی و منطقه‌ای هر کشور هماهنگ باشد. برنامه‌ی درسی دوره‌ی کارشناسی، نوعاً از سه یا چهاربخش تشکیل می‌شود: الف) مطالعات عمومی یا آزاد؛ ب) دروس تخصصی اصلی؛ ج) دروس تخصصی فرعی؛ د) مطالعات اختیاری.

۲. ویژگی‌ها

برنامه‌ی درسی دوره‌ی کارشناسی براساس واقعیات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی هر کشور خاص اقتباس، ابداع و یا سازگار شده است. به بیان دقیق‌تر، هر کشور نظام آموزش عالی متناسب به خود را دارد. برنامه‌ی درسی دوره‌ی کارشناسی برای انتقال فرایند دانش در کشورهای در حال توسعه، بسیار حیاتی است. تعامل میان برنامه‌ی درسی دوره‌ی کارشناسی و جامعه‌در سطح وسیع آن است.

برنامه‌ی درسی باید مسئله‌مدار (محور) باشد. کلاس‌ها یا ساعات حل مسئله در دانشکده‌ی حقوق باید بیشتر شود. بسیاری پدیده‌های حقوقی هستند که در قلمرو دانش حقوق ایجاد می‌شوند و بعد از مدت‌ها به کشور ایران وارد می‌شوند. لکن دانشجویان ما به درستی با این پدیده آشنا نمی‌شوند یا قدرت تجزیه و تحلیل دانشجو در این زمینه افزایش نمی‌یابد. برای مثال: اهدای جنین به زوجین ناباور، اجاره‌ی رحم، محیط زیست، مالکیت معنوی و...

برنامه‌ی درسی مسئله‌مدار در واقع یک روش علمی است که در آن برنامه‌ی درسی دوره‌ی کارشناسی اصلاح می‌شود تا واسطه‌ی مطالعات علمی با نیازهای جامعه در سطح وسیع آن شود. در برنامه‌ریزی درسی، گروه‌های آموزشی از درون به ساختار پایه‌ی دانش و از بیرون به نیاز اجتماعی و موضوع درسی، و از اطراف خود به مقایسه با دیگر موسسات آموزشی توجه می‌کنند.

تحول‌پذیری برنامه‌ی درسی

برنامه و مواد درسی رشته‌ی حقوق باید با استانداردهای بین‌المللی هماهنگ باشد. مواد



ورشکستگی در ایران مصوب سال ۱۳۱۱ است که تا حدود زیادی متروک مانده است. حال آن که موضوع تجارت الکترونیک، بیمه و بانکداری و...

مسلم است که رشته‌ی حقوق در دوره‌ی کارشناسی چه از نظر برنامه‌ریزی و چه از نظر سازماندهی و سرفصل دروس و متون، آن‌گونه که باید، با تحولات علمی روز هماهنگ نیست. از طرف دیگر، بین سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان آموزش عالی در زمینه‌ی رشته‌ی حقوق و دست‌اندرکاران و عوامل اجرایی این رشته هیچ‌گونه تعامل و تبادل نظری وجود ندارد

که نیاز جامعه‌ی مدرن و پیشرفته‌ی امروزی است در سرفصل دروس این رشته وجود ندارد. **ب) حقوق جزا:**

در بخش حقوق جزا و جرم‌شناسی بسیاری از درس‌های مورد نیاز نظیر روان‌شناسی جنایی، جامعه‌شناسی جنایی، سیاست جنایی، پیشگیری از جرم و... در برنامه‌ی درسی دوره‌ی کارشناسی حقوق وجود ندارد.

بسیاری از جرایم بین‌المللی در حقوق جزا تدریس نمی‌شوند؛ برای مثال، هواپیماربایی، گروگان‌گیری، قاچاق انسان، مواد مخدر، اسلحه و مهمات، جرایم سازمان‌یافته و...

در واحدهای درسی حقوق جزای عمومی (۱) نیز باید تغییراتی صورت گیرد. این درس سه واحدی در طول یک ترم تدریس می‌شود که به‌طور کلی ناموزون و نامتناسب است. امکان تدریس سرفصل‌های این درس در طول یک ترم وجود ندارد.

به تعداد ۲۰ واحد، حقوق تجارت در ۴ درس در ۷ واحد و ادله‌ی اثبات دعوا ۲ واحد و آیین دادرسی مدنی در ۶ واحد بیشترین سهم واحدهای درسی رشته‌ی حقوق را به خود اختصاص می‌دهند. باید گفت بسیاری از مسایل حقوق مدنی موضوعاً منتفی هستند؛ به طور مثال به چند نمونه اشاره می‌کنم:

موضوعاتی که در حقوق مدنی تدریس می‌شود با نیازهای روز مطابقت ندارد و هماهنگ نیست. نظیر عقود معین (عقد جعاله، مزارعه، مساقات، قرض و...)، اسباب تملک، اشیاء پیدا شده و حیوان ضاله، اجاره‌ی حیوانات، اجاره‌ی اشخاص، مضاربه، شرکت مدنی، ارث، غائب مفقودالاثر و ادله‌ی اثبات دعوا. حال آن که بسیاری از نهادهای حقوقی جدید وجود دارد که در سرفصل دروس حقوق مدنی وجود ندارد؛ نظیر اجاره به شرط تملیک، اجاره‌ی رحم، بیع متقابل، قراردادهای لیسانس، مالکیت معنوی و منطبق تفسیر قانون و...

در بخش حقوق تجارت این مسئله بیشتر به چشم می‌خورد زیرا در هر چهار درس حقوق تجارت مسایل مهمی وجود دارد که نیاز به بازنگری اساسی دارند. ناگفته نماند که بخشی از مشکل به قوه‌ی مقننه و قوانین بر می‌گردد. قانون تجارت ایران که در دانشکده‌های حقوق تدریس می‌شود مصوب سال ۱۳۱۱ است. بسیاری از تاسیسات حقوقی که در این قانون آمده است در جهان خارج وجود ندارد یا به صورت استثنا وجود دارد. برای مثال، مسایل و موضوعاتی نظیر برات، شرکت‌های تضامنی، نسبی، مختلط، سهامی و ... تدریس می‌شود که اساساً عمر استفاده از این اسناد یا قالب‌ها به پایان رسیده است. مقررات

درسی باید در عین بر خورداری از مولفه‌های بومی، موازین بین‌المللی در امر آموزش را نیز رعایت کند. مبادا، در عصر شتاب تاریخ بومی‌سازی علوم ما را غافل گیر سازد. برنامه‌ی درسی دوره‌ی کارشناسی به لحاظ کم‌تحرك بودن جنبه‌ی خلاق و مبتکرانه ندارد. برنامه‌ی درسی رشته‌ی حقوق در کشور ایران قادر نیست دانشجوی ماهر و محقق برای جذب در بازار کار خارجی تربیت کند.

از آنجا که نظام «کامن لا» اصول خود را از رویه‌ی قضایی یا عرف قضایی می‌گیرد، بیشتر در کلاس‌های درس بر تجزیه و تحلیل آرای دادگاه‌ها و رویه‌های ساخته‌ی دست قضات استوار است در حالیکه در نظام‌های حقوق «رُمی» که بیشتر مباحث به صورت نظری است کمتر به حل مسایل و تجزیه و تحلیل آرای دادگاه‌ها پرداخته می‌شود.

دروس تخصصی و عمومی

۱. دروس تخصصی

دروس تخصصی دو گروه‌اند: دروس اجباری و اختیاری. دروس اجباری شامل دروس پایه و اصلی است.

دروس تخصصی را به چند بخش تقسیم می‌کنم و ضرورت به‌روز کردن دروس رشته‌ی حقوق را در هر بخش متذکر می‌شوم.

الف) حقوق خصوصی:

حقوق خصوصی یکی از ستون‌های اصلی رشته‌ی حقوق است. چنان‌که از مفهوم حقوق خصوصی تفسیر موسعی به عمل آید شاید بتوان گفت قریب به یک‌سوم واحدهای درسی رشته‌ی حقوق مربوط به حقوق خصوصی است. حقوق مدنی در ۸ درس

ج) حقوق بین الملل و عمومی:

در زمینه‌ی حقوق بین الملل موضوع به صورت جدی تر نیاز به امعان نظر دارد. امروز پدیده‌های حقوقی نظیر حقوق مهاجران، پناهندگان، اقلیت‌های مذهبی، استرداد مجرمان، دوره‌گردها و... باید در برنامه‌ی درسی رشته‌ی حقوق گنجانده شود.

مسلم است که رشته‌ی حقوق در دوره‌ی کارشناسی چه از نظر برنامه‌ریزی و چه از نظر سازماندهی و سرفصل دروس و متون، آن گونه که باید، با تحولات علمی روز هماهنگ نیست. از طرف دیگر، بین سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان آموزش عالی در زمینه‌ی رشته‌ی حقوق و دست‌اندرکاران و عوامل اجرایی این رشته هیچ‌گونه تعامل و تبادل نظری وجود ندارد

حقوق

مراجع حقوقی و کیفی بین المللی باید به عنوان یک درس مد نظر قرار گیرد. حقوق شهروندی یک رشته‌ی روبه‌رشد است که باید حتماً در دانشکده‌های حقوق، محلی برای آن در نظر گرفته شود. درس حقوق بشر باید اجباری شود؛ نیاز به استدلال هم ندارد. در طول سال‌های بعد از انقلاب چه مسئله‌ای به اندازه‌ی حقوق بشر در صدر مسایل این کشور بوده است.

د) دروس فقهی:

در دانشکده‌های حقوق در ایران حدود ۱۶ واحد درسی فقهی تدریس می‌شود: متون فقه در ۸ واحد، اصول فقه در ۴ واحد، قواعد فقه در ۲

واحد. ۲ واحد نیز تحت عنوان آیات الاحکام جزو دروس اختیاری است. بسیاری از مسایلی که در ۴ درس فقه تدریس می‌شود همان مسایلی است که در حقوق مدنی یا حقوق جزا ترجمه شده است و دانشجویان آن را مطالعه می‌کنند. بنابراین، به نظر می‌رسد نیازی نیست مجدداً آن‌ها را به زبان عربی مطالعه کنند، به‌ویژه این که، برخی از این موضوعات سالیه به انتفاء موضوع هستند.

حال سخن آن که بسیاری از مسایلی که به دانشجویان حقوق تعلیم داده می‌شود عینیت ندارد و منتفی است؛ لکن در نظام آموزش عالی ما به دو زبان فارسی و عربی تعلیم داده می‌شود.

۲. دروس عمومی

تردیدهای فراوانی درباره‌ی تدریس دروس عمومی در دوره‌ی کارشناسی وجود دارد. تعداد دروس عمومی در این دوره قریب یک‌هفتم یا به عبارت دیگر حدود ۱۵ درصد واحدها را تشکیل می‌دهد.

ارزیابی سودمندی یا عدم سودمندی این دروس را می‌توان از زوایای مختلف بررسی کرد. دو سوال درمورد لزوم و ضرورت واحدهای عمومی مطرح می‌شود: نخستین سوالی که مطرح می‌شود این است که «لزوم و ضرورت تدریس این واحدها در دوره‌ی کارشناسی چیست؟» به‌ویژه این سوال از این نظر اهمیت دارد که محتوا و مضمون این دروس با آنچه دانشجویان در دوره‌ی دبیرستان و پیش‌دانشگاهی مطالعه می‌کنند یکسان است. سوال دیگری که مطرح می‌شود این است که «بهره‌مندی از این دروس در مشاغل بعد از تحصیل چیست؟ آیا بین مشاغل بعد از تحصیل

و کسب مهارت‌های حاصل از دروس عمومی رابطه‌ای وجود دارد یا خیر؟» در تحقیقاتی که از دانشجویان به عمل آمده است، قریب ۷۰ درصد دانشجویان مورد پرسش، درس‌های عمومی را غیر مفید می‌دانند. بهتر است دروس عمومی به صورت اختیاری با تنوع بیشتری ارائه شوند. در درس‌های عمومی باید قابلیت‌های فردی و اجتماعی دانشجویان بالا رود.

مسئله‌ی مهم قابل‌تامل دیگر در صورتی که بخواهیم دانشجوی خارجی از سایر کشورها جذب کنیم باید استانداردهای آموزش عالی را از نظر محتوا و مضمون درس‌ها رعایت کنیم. بدیهی است دانشجویان خارجی تمایلی به تحصیل در دانشگاه‌های ایران نشان نمی‌دهند زیرا حداقل یک‌هفتم حجم مطالب درسی خود را غیر مفید و غیر ضروری می‌دانند، به‌ویژه این که در قبال گذراندن دروس عمومی باید شهریه نیز بپردازند.

پیشنهادها

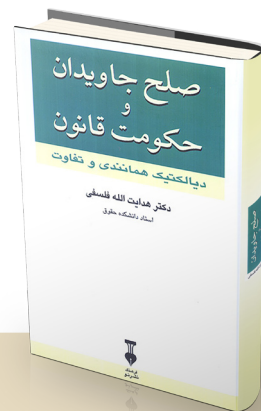
بنابراین، مشخصاً پیشنهاد می‌کنیم:

۱. دروس رشته‌ی حقوق بازنگاری و سرفصل دروس به‌روز شود؛
۲. واحدهای عمومی حذف یا حداقل تعداد آن‌ها به نصف تقلیل یابد؛
۳. دروس تخصصی به جای دروس محذوف اضافه گردد؛
۴. اختیاری کردن دروس عمومی؛ در تحقیقات میدانی که از دانشجویان رشته‌ی حقوق دانشگاه چمران اهواز به عمل آمده است، قاطبه‌ی آنان به اختیاری کردن دروس عمومی اظهار نظر کرده‌اند. ■



صلح جاویدان و حکومت قانون

«کتاب برگزیده بیستمین دوره جایزه کتاب فصل سال ۱۳۹۱»



در جوامع داخلی، فردیت تابعان حقوق، که همان منافع متعارض باشد، در برابر کلیت ارزش‌های مرتبط با صلح که همان جامعه‌ی سازمان‌یافته یا دولت باشد، قرار می‌گیرد تا زمانی که حکومت قانون استقرار یابد و منافع خصوصی با توجه به منافع عمومی و خیر مشترک موزون و متعادل شود. جامعه‌ی بین‌المللی نیز با پشت سر گذاشتن تحولات بی‌شمار، به مبادی چنین انتظامی پی برده و در طول این چند دهه، تمامی مساعی خود را برای ابتکار مفاهیم حقوقی جدید متمرکز کرده است.

دکتر فلسفی استاد ممتاز حقوق بین‌الملل در اثر خود کوشیده است از رابطه‌ی دیالکتیکی همانندی (وحدت) و تفاوت (کثرت) به وضع جامعی دست یابد که مناط واقعی «نظم»، «عقلانیت»، «عدالت»، «خیر مشترک و ملاک منطقی»، «صلح پایدار» و «حکومت قانون» در جامعه‌ی بین‌المللی کنونی باشد.

این کتاب مشتمل بر هفت دفتر است. نویسنده در دفتر نخست، ابتدا بیان می‌دارد که پیش از همزیستی اقوام در کنار هم، صلح میان آنان برقرار شده و حکومت قانون و امنیت را مستقر کرده‌اند

◀ دکتر هدایت الله فلسفی استاد برجسته‌ی دانشکده‌ی حقوق دانشگاه شهید بهشتی در اثر اخیرش با عنوان «صلح جاویدان و حاکمیت قانون» با استخدام اندیشه‌های فلسفی کانت و هگل فرضیه‌ی خود (دیالکتیک همانندی و تفاوت در رسیدن به صلح جاویدان تحت لوای حکومت قانونی) را به اثبات می‌رساند.

همیشه این تصور وجود داشته که معنای «صلح» معلوم است و در نتیجه نیازی به تعریف ندارد، با این فرض اولیه که صلح یعنی نبود جنگ و ستیز. واقعیت آن است که صلح هرچند آرامش را به بار می‌آورد، اما جنگ را از میان نمی‌برد و حتی با آن ملازمت دارد؛ بنابراین تنها فلسفه می‌تواند صورت عقلی، معنا و مفهوم «صلح» را مبین کند. آنچه بدیهی به نظر می‌رسد این است که صلح از مفاهیم عقلی به شمار می‌رود و صورت مطلق آن هنگامی به دست می‌آید که در سیر و سلوک تاریخ از ضد خودش که جنگ باشد رها شود و این رهایی میسر نیست مگر در عالم لاهوت؛ زیرا صلح در عالم ناسوت نسبی است، به این معنا که پیوسته با جنگ همراه است، هرچند در پی دور کردن آن از قلمرو خویش باشد.



و سپس از یگانگی انسان‌ها (غلبه‌ی همانندی بر تفاوت) و همزیستی دولت‌ها (غلبه‌ی تفاوت بر همانندی) شاهد آورده است.

عنوان دفتر دوم «جدال خاموش همانندی و تفاوت» است که در آن منشور ملل متحد سایه‌روشنی نیمه‌تمام از صلح ترسیم شده است. همچنین نویسنده با انتقاد از منشور ملل متحد بیان می‌دارد که این سند درگیر دو منطق متناقض است: یکی حفاظت از ارزش‌های متعالی جامعه‌ی بین‌المللی، و دیگری حفظ منافع خاص پنج قدرت بزرگ حاضر در شورای امنیت. البته وی متذکر می‌شوند که اعطای چنین صلاحیت وسیعی به شورای امنیت ناآگاهانه نبوده بلکه در هنگام تدوین سند اساسی بزرگ‌ترین سازمان سیاسی جهان، بیشتر نگران وفاق دولت‌های فاتح در جنگ بودند تا صلابت و استحکام نهاد مذکور.

در دفتر سوم با عنوان «نیرنگ عقل یا غلبه‌ی صلح بر جنگ» به تبیین مشکلات جدید و راهکارهای متناسب با صلح جهانی پرداخته می‌شود. در اینجا بیانمی‌گردد که نه تنها در حال حاضر جامعه‌ی بین‌المللی در کار تهیه و تدارک معاهدات بزرگ بین‌المللی با مانع روبه‌رو است، بلکه در اجرای آن‌هایی که پیش از این انعقاد یافته‌اند نیز با مشکلاتی مواجه است. ایالات متحده‌ی آمریکا کشوری است که در ایجاد این قبیل مشکلات، بیشتر از سایر کشورها دخیل بوده است. این کشور با اتکا به زر و زور (قدرت اقتصادی و نظامی) همواره کوشیده است جهت معاهدات بزرگ بین‌المللی را به نفع کشورش تغییر دهد. همچنین آشکارا مخالف همکاری دولت‌ها و مشارکت آن‌ها در حل و فصل مسایل و مشکلات مربوط به امنیت بین‌المللی است.

دفتر چهارم به موضوع مهار «قدرت» با «قدرت» اختصاص

دارد و نویسنده در این دفتر راهکارهای پیشنهادی خود را ارائه می‌دهد. «فضای امن» با تبیین عرصه‌ها و مفهوم حقوقی امنیت در دفتر پنجم بررسی می‌شود.

در دفتر ششم، دکتر فلسفی پس از معرفی آزادی، سلوک اخلاقی، و انضباط قواعد حقوقی به عنوان نشانه‌های «صلح» و «حکومت قانون» هریک از این مفاهیم بنیادین را به تفصیل تشریح می‌کند.

دفتر هفتم به عنوان دفتر پایانی، «پایان راه: آغاز اندیشه» نامیده شده است. سعی نویسنده بر این است تا مسایل و مشکلات مرتبط با حقوق، صلح و حکومت قانون را به اجزای اصلی‌اش بازگرداند و میان آن نظمی منطقی برقرار سازد و میان دو مفهوم «همانندی» و «تفاوت» دیالکتیک به وجود آورد و در پایان، مخاطب را به این اندیشه دعوت می‌کند که چگونه حقوق در مرحله‌ی تکامل‌یافته‌ی امروزی و در رویارویی با دو عنصر «عقل» و «اراده» شکل گرفت و توانست در ایجاد صلح و حکومت قانون موثر افتد. باید متذکر شد که دو عنصر مذکور برخلاف جامعه‌ی بین‌المللی، در نظام‌های حقوقی ظاهراً با یکدیگر متحد شده و «جامعه» و «دولت» را پدید آورده‌اند.

این کتاب که چند مبحث آن در دوره‌های کارشناسی ارشد و دکترای حقوق بین‌الملل دانشکده‌ی حقوق دانشگاه شهید بهشتی تدریس شده است، برای همه‌ی کسانی که در دوره‌های عالی حقوق عمومی و بین‌الملل، علوم سیاسی، تاریخ، فلسفه و روابط بین‌الملل به تحقیق و تتبع مشغول‌اند می‌تواند مفید باشد.

«صلح جاویدان و حکومت قانون» در بیستمین دوره‌ی جایزه‌ی کتاب فصل در حوزه‌ی علوم اجتماعی به عنوان اثر برگزیده معرفی شد. این کتاب در ۸۲۶ صفحه توسط انتشارات «فرهنگ نشر نو» منتشر شده است. ■



اسلامی با حقوق جنایی ارزیابی کرد، زیرا بخش قابل توجهی از متن‌های فقه کیفری جنبه‌های مشابه یا مشترکی با مفاهیم‌های حقوق جنایی دارند که این هم‌پوشی را گزیرناپذیر می‌سازند. نگاهی به پیکره‌ی قانون‌هایی که پس از انقلاب به قید «مجازات اسلامی» مقید شدند، می‌تواند گواهی بر این مدعا باشد. قانون «راجع به مجازات اسلامی» (مصوب ۱۳۶۱) و قانون «مجازات اسلامی» (۱۳۷۰) - که هم‌اکنون نیز اعتبار دارد - دو نمونه‌ی برجسته از این مقررات‌اند. گذشته از کتاب «کلیات» یا عمومات این قانون‌ها، که به مباحث‌های کلی و عمومی حقوق جنایی مربوط می‌شوند، سه کتاب اصلی دیگر از آن‌ها به عنوان‌هایی اختصاص دارند که به‌طور مستقیم از منبع‌ها و متن‌های فقهی گرفته شده‌اند. «حدود و قصاص و دیات» از جمله مباحث‌هایی هستند که فقیهان اسلامی باب کیفری متن‌های خود را همواره با آن‌ها آغاز می‌کنند. این مباحث‌ها، برگرفته از منبع‌های معاصر فقهی، با تغییرات اندکی، در پیکره‌ی مقررات مجازات اسلامی پس از انقلاب بازنویسی شده‌اند. حتی در پهنی «تعزیرات»، که فقیهان اسلامی در قالب فصل پایانی کتاب‌های خود به مباحث‌های حدود و قصاص و دیات افزوده‌اند، بخشی از حکم‌های فقهی تعزیری در قالب مقررات تعزیرات، در قانون‌های موضوعه‌ی پس از انقلاب گنجانده شده‌اند. قانون تعزیرات مصوب ۱۳۶۱ و کتاب پنجم «قانون مجازات اسلامی» (مصوب ۱۳۷۵)، دو نمونه‌ی برجسته از این مقررات‌اند. تنها در حوزه‌ی «کیفرهای بازدارنده»، که در همان کتاب پنجم مجازات اسلامی رسمیت پیدا کرد، شاهد وضع مقرراتی هستیم که در فقه اسلامی پیش‌بینی نشده‌اند یا فقیهان گذشته، به‌دلیل مقتضیات زمانی و مکانی، متعرض آن نشده بودند.

البته، تحلیل هم‌پوشی حکم‌های شرعی-فقهی با مفاهیم‌های حقوقی-جنایی در پرتو مقررات مجازات اسلامی بدین معنا نیست که چون حکم بسیاری

تحول علوم جنایی حقوقی و جرم‌شناختی در ایران



دکتر مهرداد رایجیان اصلی

عضو هیأت علمی گروه حقوق دانشگاه تربیت مدرس

شناخته می‌شوند.

پیشینه‌ی علوم جنایی در ایران به برپایی دانشکده‌های حقوق پیش از انقلاب بازمی‌گردد و در واقع، منبع‌های آن به‌طور عمده از گذر ادبیات ترجمه‌ای وارد‌نوشتگان دانشگاهی ما شدند. در پرتو این تحول بود که «حقوق جنایی (جزا/کیفری) و جرم‌شناسی» از چند دهه‌ی گذشته به این سو، به یکی از گرایش‌های اصلی رشته‌ی حقوق در ایران تبدیل شده است. با پیروزی انقلاب اسلامی و لزوم شرعی‌سازی کلیه‌ی شؤون سامانه‌ی حقوقی - از جمله قانون‌ها و مقررات کشور - طبق اصل چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، پیش‌بینی می‌شد که اصل‌ها، قاعده‌ها و مفاهیم‌های مطرح در حقوق جنایی و جرم‌شناسی نیز از این نظر دست‌خوش تغییر و تحول بنیادی گردند. با وجود این، پس از سه دهه از انقلاب اسلامی، بیش‌ترین تحول‌ها در قلمرو حقوق جنایی قابل مشاهده بوده است تا در عرصه‌ی علوم جرم‌شناختی.

تحول علوم جنایی حقوقی

در پرتو هم‌پوشی فقه و حقوق

شاید مهم‌ترین علت تحول بیش‌تر در قلمرو حقوق جنایی را بتوان در راستای هم‌پوشی‌های فقه کیفری

◀ علوم جنایی (criminal sciences)، به‌منزله‌ی مجموعه‌ی علمی که در مطالعه‌ی پدیده‌ی مجرمانه (جرم/بزه) هم‌داستان‌اند، در یک دسته‌بندی متعارف به دو جنبه‌ی «حقوقی» و «تجربی» تقسیم می‌شوند. علوم جنایی حقوقی، همچنان که از عنوان‌شان پیداست، آن دسته از علوم جنایی‌اند که از نظرگاه «حقوق جنایی» (criminal law) «جرم» - و دیگر مفاهیم‌ها و مسائلی مربوط به آن (مانند مرتکب جرم/ بزه‌کار و کیفر) - را مطالعه می‌کنند و در واقع، به قلمرو گسترده‌تر علوم انسانی پیوند می‌خورند. حقوق جنایی عمومی، حقوق جنایی اختصاصی و آیین دادرسی جنایی از برجسته‌ترین شاخه‌های علوم جنایی حقوقی در این تقسیم‌بندی به‌شمار می‌روند. در مقابل، علوم جنایی تجربی شامل رشته‌هایی می‌شوند که از دریچه‌ی علوم تجربی جرم، بزه‌کار و بزه‌دیده را مطالعه می‌کنند و در رأس آن‌ها علوم جرم‌شناختی قرار می‌گیرند که پدیده‌ها و مفاهیم‌های بالا را علت‌شناسی می‌کنند. البته، این دسته از علوم جنایی نیز به دلیل ارتباط با مفاهیم‌هایی چون بزه‌کار و بزه‌دیده، با علوم انسانی بیگانه نیستند، ولی با توجه به روش‌شناسی غالب آن‌ها، بیش‌تر با ویژگی «تجربی»

از مفهوم‌های حقوقی در منبع‌های فقهی آمده است، پس این دسته از مفهوم‌ها (که ممکن است در بردارنده‌ی اصل‌ها و قاعده‌های حقوقی نیز باشند)، بی‌نیاز از تحوّل‌اند. برای نمونه، می‌توان به میزان دیه‌ی اقلیت‌های دینی رسمی در ایران اشاره کرد که در بازنگری‌های قانون مجازات اسلامی در دهه‌ی گذشته و بر پایه حکم ولّی فقیه متحوّل شد.

تحوّل علوم جنایی حقوقی

در پرتو مطالعه‌های حقوق تطبیقی

تحوّل علوم جنایی حقوقی در پرتو هم‌پوشی با حکم‌های شرعی فقهی، می‌تواند از گذر مطالعه‌های تطبیقی نیز حاصل شود. چه بسا از مقایسه‌ی سامانه‌های حقوقی اسلامی با غیراسلامی بتوان به شباهت‌ها یا اشتراک‌هایی رسید که پاره‌ای از آن‌ها بر پایه‌ی سامانه‌ی حقوقی داخلی ضابطه‌مندشدنی باشند. با گذشت بیش از سه دهه از انقلاب اسلامی، شاهد تصویب و وارد شدن مفهوم‌هایی در پیکره‌ی سامانه‌ی حقوقی داخلی بوده‌ایم که دستاورد تحولات امروزی در سطح بین‌المللی و جهانی بوده‌اند. مقررات مربوط به مواد مخدر، پول شویی، و جرم‌های رایانه‌ای از نمونه‌های این تحوّل‌اند. حتّاً در قلمرو مفهوم‌های سنتی حقوق جنایی می‌توان از مقایسه‌ی هم‌پوشی فقه و حقوق، قائل به تعامل سامانه‌ی حقوق داخلی و حقوق تطبیقی شد. برای نمونه، وقتی مقررات مربوط به جرم‌هایی چون سرقت و کلاهبرداری و خیانت در امانت در حقوق جنایی اختصاصی مطالعه می‌شوند، از یک سو، می‌توان آن‌ها را با مفهوم‌هایی چون «لصّ» و «استلاب» و «احتیال» در فقه اسلامی ارتباط داد، و از سوی دیگر، با مفهوم‌هایی مانند «برگرایی» (burglary) در پارامی از سامانه‌های حقوقی - همچون کامن‌لا - مقایسه کرد. به کمک همین مقایسه‌ها و مطالعه‌های تطبیقی است که از جمله می‌توان به کاستی‌ها و نارسایی‌های قانونی در قلمروهای گوناگون حقوق جنایی پی برد و نسبت به رفع یا تکمیل آن‌ها همت گمارد.

آسیب‌شناسی تحوّل

در عرصه‌ی علوم جرم‌شناختی

بر خلاف علوم جنایی حقوقی، که از گذر هم‌پوشی‌های پیش‌گفته تحوّل یافته یا تحوّل پذیراند، علوم جنایی تجربی، و در رأس آن‌ها علوم جرم‌شناختی، حتّاً در چند دهه‌ی گذشته، کم‌تر دست‌خوش تحوّل بوده‌اند. درون‌مایه‌ی علوم جرم‌شناختی، به‌طور عمده، متشکل از مفهوم‌ها و نظریه‌هایی است که در بافت اجتماعی فرهنگی غربی ساخته و پرداخته شده‌اند و اغلب از گذر نوشتگان ترجمه‌ای به متن‌های دانشگاهی ما رسوخ پیدا کرده‌اند. سخن در درستی و نادرستی بنیادی این مفهوم‌ها و نظریه‌ها نیست، بلکه در ضرورت بومی‌سازی آن‌ها منطبق با بافت اجتماعی فرهنگی‌ای است که این مفهوم‌ها و نظریه‌ها در بستر آن ساخته و پرداخته می‌شوند. برای نمونه، قرار نیست که «نظریه‌ی بی‌هنجاری» امیل دورکیم (جامعه‌شناس فرانسوی)، که در بافت فرانسوی مفهوم‌سازی شده و حتّاً برای تبیین علت‌شناسانه‌ی پدیده‌ی خودکشی به کار رفته است، در بافت اجتماعی فرهنگی دیگری - مانند ایران - با همان تبیین یا تبیین مشابه آن کاربرد داشته باشد. بافت اجتماعی فرهنگی ایران نظریه‌ای بومی‌سازی شده را اقتضا می‌کند که بتوان آن را با مباحث مذهب، اجتماعی، اقتصادی و ... بومی سازگاری کرد.

یکی از دلایل تحوّل پذیرگی کم‌رنگ علوم جرم‌شناختی در ایران را شاید بتوان در بسنده کردن دانشگاهیان و پژوهش‌گران این حوزه به مطالعه‌ها و پژوهش‌های ترجمه‌ای و نیز توصیفی بودن عمده‌ی نوشتگان این پهنه ارزیابی کرد. تولید دانش بومی در این عرصه مستلزم مطالعه‌های مستقل نظری و پژوهش‌های خاصّ میدانی است. البته، قرار نیست یک‌سره نسبت به مفهوم‌ها و نظریه‌های برون‌مرزی بی‌اعتنا و بی‌توجه بود. آن مفهوم‌ها و نظریه‌ها می‌توانند نمونه‌هایی برای انجام پژوهش‌ها و مطالعه‌های مستقل درون‌مرزی

► درون‌مایه‌ی علوم جرم‌شناختی، به‌طور عمده، متشکل از مفهوم‌ها و نظریه‌هایی است که در بافت اجتماعی فرهنگی غربی ساخته و پرداخته شده‌اند و اغلب از گذر نوشتگان ترجمه‌ای به متن‌های دانشگاهی ما رسوخ پیدا کرده‌اند.

باشند؛ وانگهی، می‌توان آن‌ها را با مفهوم‌سازی‌ها و نظریه‌پردازی‌های بومی‌سازی شده مقابله، رد یا حکم و اصلاح کرد؛ بنابراین، برای مفهوم‌سازی و نظریه‌پردازی‌های بومی نه باید فقط به منبع‌های بیگانه متکی بود و نه باید به‌طور کامل به آن‌ها بی‌اعتنا ماند. در این میان، بازخوانی منبع‌ها و متن‌های بومی و داخلی ضرورتی است که تاکنون، به‌ویژه در عرصه‌ی علوم جرم‌شناختی، مورد غفلت واقع شده است. متن‌های ادبی-تاریخی و منبع‌های شرعی-مذهبی می‌توانند سرشار از مباحث غنی‌ای باشند که از بطن آن‌ها می‌توان مفهوم‌سازی‌ها و نظریه‌پردازی‌های بومی‌سازی شده را شناسایی کرد و بیرون کشید. بزرگان دینی، حکیمان، فیلسوفان و حتّاً شاعران ایرانی و مسلمان در آثار و اندیشه‌های خود ملاحظه‌هایی داشته و دارند که بی‌گمان، بخشی از نظریه‌های معاصر جرم‌شناسی - مانند مفهوم‌های مربوط به پیش‌گیری از جرم، اصلاح و بازپروری بزه‌کاران و ... - را می‌توان با آن‌ها مقایسه و تحلیل کرد. همچنین، این متن‌ها و منبع‌ها می‌توانند ظرفیت‌هایی برای مفهوم‌سازی و نظریه‌پردازی‌های جدید داشته باشند که شاید حتّاً بتوان آن‌ها را به‌عنوان دستاوردهای روز علوم - به‌ویژه در پهنه‌ی علوم انسانی - اعلام و صادر کرد. این کار، پیش از هر چیز، مستلزم باور داشتن به توانایی‌ها و ظرفیت‌های فرهنگی اجتماعی خود و نیز در گرو عزم و اراده جدّی دانشوران و پژوهش‌گران عرصه‌ی علوم جنایی حقوقی و جرم‌شناختی به انجام مطالعه‌ها و پژوهش‌های نظری و کاربردی جدید است. ■

همایش‌ها و نشست‌ها

- نشست «اسلامی شدن دانشگاه‌ها؛ چالش‌ها و راهکارها»
- رابطه‌ی دین، دانشگاه و علوم انسانی مورد بازخوانی قرار گیرد
- همایش ملی روش‌شناسی در مطالعات میان‌رشته‌ای
- گزارش اولین کنگره‌ی علوم انسانی اسلامی



نشست «اسلامی شدن دانشگاه‌ها؛ چالش‌ها و راهکارها»

نشست «اسلامی شدن دانشگاه‌ها؛ چالش‌ها و راهکارها» با حضور حجت‌الاسلام والمسلمین شاطری، دبیر شورای اسلامی شدن دانشگاه‌ها، و سقزچی، معاون نظارت و ارزیابی شورای اسلامی شدن دانشگاه‌ها، در سالن کنفرانس خبرگزاری ایکن‌ا برگزار شد.

حجت‌الاسلام شاطری در این نشست، اسلامی شدن و اسلامی کردن دانشگاه‌ها را دو مفهوم جداگانه دانست که در تعامل با یکدیگر منجر به هدف می‌شوند و اظهار کرد: جریان اسلامی شدن دانشگاه‌ها، به طور طبیعی، یک حرکت عمومی و اجتماعی گراست اما حمایت مجموعه‌ی دستگاه‌های متولی ضرورت دارد و اگر از حمایت سیستمی برخوردار نباشد مسیر نخواهد شد.

دبیر شورای اسلامی شدن دانشگاه‌ها تأسیس شورای اسلامی شدن دانشگاه‌ها را مربوط به ۱۴ مردادماه سال ۱۳۷۶ دانست و گفت: این شورا در سال‌های ابتدای تأسیس خود سند «دانشگاه اسلامی؛ رسالت‌ها، اصول و راهبردها» را تدوین و دانشگاه را به شش مؤلفه‌ی استاد، دانشجو، مدیریت، نظام برنامه‌ریزی آموزشی، پژوهشی و فرهنگی تقسیم کرد.

شاطری از جمله اقداماتی که تا کنون در راستای اسلامی شدن دانشگاه‌ها بر اساس این سند صورت گرفته است را ایجاد کمیته‌ی ارتقای متون درسی و علوم انسانی، بازنگری آیین‌نامه‌ی ارتقای استادان، آشنایی دانشجویان با فرهنگ دفاع مقدس، مراعات مطالبات و اقتضائات جامعه‌ی دانشگاهی به‌منظور ایجاد دانشگاه‌های تک جنسیتی و ... را برشمرد.

سقزچی، معاون نظارت و ارزیابی شورای اسلامی

شدن دانشگاه‌ها، نیز در این نشست به ذکر خصایص دانشگاه ایرانی- اسلامی پرداخت و گفت: در چنین دانشگاهی باید اصول اعتقادی- اسلامی حاکم و تزکیه مقدم بر تعلیم و خردورزی و عقلانیت در آن رواج داشته باشد. همچنین، ایجاد تعادل و هماهنگی بین ارکان آموزشی، پژوهشی و فرهنگی و مراعات تأمین وحدت ملی نیز از دیگر شرایط یک دانشگاه ایرانی- اسلامی است.

وی نگاهی که در گذشته به سیستم آموزشی کشور وجود داشته است را نگاهی سیاسی برشمرد و ادامه داد: مقام معظم رهبری بر تغییر این نگاه تأکید دارند و مسئله‌ی قدسیت را متذکر می‌شوند. همچنین در دوره‌های گذشته بحث اسلامی شدن دانشگاه‌ها با نگاهی قشری و تعجیل‌گرایانه دنبال می‌شد اما در نگاه جدید به دنبال محقق شدن این امر با محوریت عقلانیت و تدریج هستیم.

سقزچی برگزاری کرسی‌های آزاداندیشی را ابزاری برای ترویج خردورزی و عقلانیت برشمرد و بیان کرد: کرسی‌های آزاداندیشی یکی از اصول ساخت دانشگاه تمدن‌ساز ایرانی- اسلامی است که باید با در نظر گرفتن بُعد روانی، جذب حداکثری و آموزش مهارت‌های گفت‌وگو، بدون شانتاژ و به صورت علمی دنبال شود.

رابطه‌ی دین، دانشگاه و علوم انسانی مورد بازخوانی قرار گیرد

دکتر قربانعلی ابراهیمی، دبیر علمی همایش دین، دانشگاه و علوم انسانی گفت: ضرورت دارد با ارزیابی وضعیت علوم انسانی در دانشگاه‌ها، رابطه‌ی

بین دین، دانشگاه و علوم انسانی در نظام اسلامی مورد بازخوانی و بازنگری قرار گیرد.

همایش ملی دین، دانشگاه و علوم انسانی در دانشکده‌ی علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه مازندران با حضور استادان، اعضای هیئت علمی و دانشجویان بزرگ‌ترین دانشگاه دولتی استان برگزار شد.

ابراهیمی، دبیر علمی این همایش، در مراسم افتتاحیه گفت: همایش دین، دانشگاه و علوم انسانی با این هدف در دانشگاه مازندران برگزار شد که رابطه‌ی بین دین و دانش انسانی را در دانشگاه اسلامی به عنوان نهادی مهم و اثرگذار در جامعه‌ی اسلامی تشریح کند. وی افزود: همایش‌ها فرصتی برای اصحاب اندیشه و خردمندان در یک حوزه‌ی خاص است تا راجع به یک موضوع ویژه، به تبادل افکار و اندیشه‌های خود بپردازند.

ابراهیمی ادامه داد: موضوع این همایش که هم‌سو با رهنمودهای مقام معظم رهبری درباره‌ی علوم انسانی و دانشگاه اسلامی و تمدن‌ساز طراحی شده است به بررسی مناسبات متقابل دین، علوم انسانی و دانشگاه در جامعه‌ی اسلامی اختصاص دارد.

دبیر علمی این همایش خاطر نشان کرد: سال‌ها بود که توجه اندکی به علوم انسانی می‌شد و نسبت به علوم دیگر در حاشیه قرار داشت؛ در ضمن توجهی هم به مبانی فلسفی این علوم که از غرب برخاسته بود نشد و به همین علت ارزش‌های علوم انسانی غربی بر علوم انسانی جامعه‌ی ما حاکم یافت. وی اضافه کرد: با توجه به تأکیدات مقام معظم رهبری که توجه ویژه‌ای به علوم انسانی با رویکرد اسلامی و معطوف به نیازهای نظام اسلامی دارد، ضرورت دارد با ارزیابی وضعیت علوم انسانی در دانشگاه‌ها، رابطه‌ی بین دین، دانشگاه و علوم انسانی در نظام اسلامی مورد بازخوانی و بازنگری قرار گرفته و اصحاب علوم انسانی اعم از حوزوی و دانشگاهی به



مطالعات دینی معاصر (اقتصاد اسلامی، مالی اسلامی، مدیریت اسلامی، حقوق اسلامی و...)، مطالعه‌ی موردی ساختار و روش نهادهای علمی فعال در حوزه‌ی پژوهش‌های میان‌رشته‌ای در مراکز علمی و آموزش از راه دور و آسیب‌شناسی این نوع پژوهش‌ها در مراکز مذکور و بررسی جایگاه مطالعات میان‌رشته‌ای در دانشکده‌ها و مراکز علمی در حوزه‌ی علمی الهیات مسیحی.

وی با بیان این‌که دبیرخانه‌ی همایش مدتی است فعالیت خود را آغاز کرده است اظهار داشت: کمیته‌ی علمی همایش با حضور ده نفر از استادان دانشگاه‌های تهران، امام حسین (علیه السلام)، امام صادق (علیه السلام)، باقرالعلوم، پیام نور شیراز و محقق اردبیلی تشکیل یافته که دکتر سیدعلی علم‌الهدی، رییس بخش الهیات و حقوق دانشگاه پیام نور کشور، به‌عنوان دبیر کمیته‌ی علمی این همایش قبول مسئولیت کرده است.



همایش ملی روش‌شناسی در مطالعات میان‌رشته‌ای

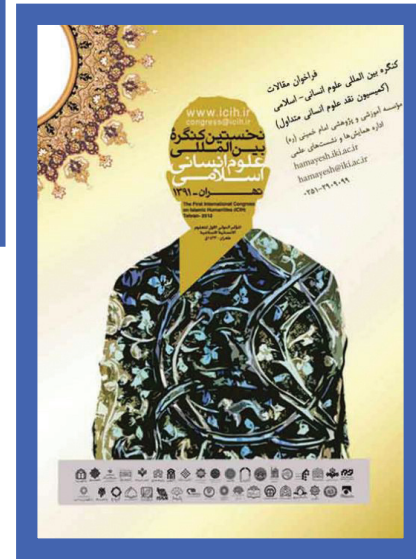
دکتر ولی‌اله خوش‌طینت، رییس دانشگاه پیام نور استان اردبیل از برگزاری همایش ملی روش‌شناسی در مطالعات میان‌رشته‌ای در حوزه‌ی علوم اسلامی در تاریخ‌های دوم و سوم مهرماه سال جاری در این دانشگاه خبر داد و گفت: این همایش ملی با هدف ظهور نوآوری‌ها و تبیین چشم‌اندازها با رویکرد میان‌رشته‌ای و شکوفایی و ثمردهی تلاش‌ها برای گسترش میان‌رشته‌ی در فضای دانشگاهی کشور در ۷ محور و با حضور استادان و پژوهشگران برجسته‌ی کشوری در اردبیل برگزار می‌شود.

دکتر خوش‌طینت، رییس این همایش، ضمن بیان این‌که در انتخاب محورهای همایش سعی بر آن بوده است که تا حد امکان چشم‌اندازهای نظری متنوعی پوشش داده شوند افزود: محورهای همایش مشتمل است بر بررسی جایگاه پژوهش‌های میان‌رشته‌ای در مطالعات دانشمندان مسلمان، آسیب‌شناسی به‌کارگیری پژوهش‌های تحویل‌گرا در مطالعات دینی، بررسی انواع یادگیری (فراشناختی، مداوم، معنادار، خلاق و خودهدایتی با انواع مطالعات میان‌رشته‌ای)، بررسی ضرورت‌های مطالعه‌ی میان‌رشته‌ای در حوزه‌ی علوم اسلامی، بررسی موردی رهیافت‌های میان‌رشته‌ای در

تشریح ابعاد مختلف این موضوع بردازند. ابراهیمی در ادامه‌ی سخنان خود درباره‌ی محورهای همایش گفت: به منظور تبیین بهتر ابعاد متفاوت موضوع و ارتباط آن با نیازهای روز جامعه و جهان اسلام، پنج محور «دانشگاه، جامعه و فرهنگ»، «دانشگاه، اخلاق، ایمان و معنویت»، «دانشگاه و بیداری اسلامی»، «دانشگاه و تمدن اسلامی» و «دانشگاه، حوزه و علوم انسانی» از محورهای همایش است. وی خاطر نشان کرد: تبادل ایده‌ها و افکار اندیشمندان و محققان درباره‌ی چگونگی پیوند میان دین با دانشگاه و علوم انسانی، بحث و بررسی محورهای مختلف همایش از سوی استادان، محققان و دانش‌پژوهان کشور، طرح و عملیاتی کردن موضوع دانشگاه اسلامی و تمدن‌ساز، طرح و عملیاتی کردن علوم انسانی بومی و اسلامی، طرح و عملیاتی کردن ایده‌ی تعامل علم و دین در بستر دانشگاه و اجتماع، طرح و عملیاتی کردن ایده‌ی پیوند کاربردی دین، دانشگاه و علوم انسانی با مسایل روز ایران و جهان اسلام و تلاش برای ایجاد شبکه‌ی محققان و دانش‌پژوهان علاقمند به حوزه‌های دین، دانشگاه و علوم انسانی از مهم‌ترین اهداف همایش دین، دانشگاه و علوم انسانی بوده است.

دبیر علمی همایش «دین، دانشگاه و علوم انسانی» همچنین درباره‌ی تعداد مقالات رسیده به دبیرخانه‌ی همایش گفت: ۲۵۰ مقاله به دبیرخانه ارسال شد که از این تعداد بیش از ۱۸۰ مقاله پذیرفته و به صورت الکترونیک منتشر شد. ۸۰ مقاله نیز به صورت سخنرانی در روز همایش ارائه شد و ۱۰۰ پوستر نیز به چاپ رسید. وی در پایان افزود: بیش از ۳۵۰ چکیده‌ی مقاله نیز به دبیرخانه‌ی همایش ارسال شد که به صورت کتاب به چاپ رسیده است.

گزارش اولین کنگره علمی علوم انسانی اسلامی



نخستین کنگره‌ی بین‌المللی علوم انسانی اسلامی با هدف نقد و بررسی عالمانه‌ی مسیر تحول رشته‌های علوم انسانی، روز یکشنبه ۳۱ اردیبهشت سال جاری با همکاری ۳۰ مرکز تحقیقاتی و علمی پژوهشی در سالن همایش‌های بین‌المللی صداوسیما برگزار شد.

در این کنگره، شش کمیسیون تخصصی «فلسفه و روش شناسی علوم انسانی اسلامی»، «نقد علوم انسانی متداول»، «نظریه‌های ممتاز در علوم انسانی اسلامی»، «کاربرد سازی علوم انسانی اسلامی»، «رویکردهای رایج به علوم انسانی اسلامی در جهان اسلام» و «طبقه بندی علوم انسانی اسلامی» با حضور کارشناسان و صاحب‌نظران حوزه‌ی علوم



انسانی برگزار گردید.

در مراسم افتتاحیه‌ی این کنگره حجت‌الاسلام و المسلمین رضا غلامی، رییس شورای سیاست‌گذاری کنگره‌ی علوم انسانی اسلامی، این کنگره را مهم‌ترین رویداد علمی دهه‌های اخیر در جهان دانست.

غلامی با بیان این‌که این کنگره به صورت سالانه یا دوسالانه ادامه خواهد یافت، اظهار داشت: مهم‌ترین هدف این کنگره عبور از بحث ضرورت و امکان تحول در علوم انسانی، و سپس ایجاد نقشه و راه متقن و منسجم علمی برای این مقوله است.

پس از وی، آیت‌الله محمد صادق آملی لاریجانی طی سخنانی به ارائه‌ی نظرات خود پرداخت. آملی لاریجانی در ابتدای سخنان‌اش موضوع تحول در علوم انسانی را بسیار مهم و محقق کردن آن را به همان اندازه دشوار دانست و گفت: علوم انسانی در مغرب زمین بر اساس مبناهایی شکل گرفته است که این مبنای را نمی‌توان به یک باره تغییر داد. تحول در علوم انسانی به صرف وقت، مجاهده و سرمایه‌ی علمی و مادی نیاز دارد و امری نیست که بتوان آن را طی چند ماه محقق کرد. باید بر اساس مبانی اسلامی و قرآنی سراغ این علوم برویم

و پیش از اقدام به تحول علوم انسانی غرب آن را به خوبی فرا بگیریم.

وی با تأکید بر پرهیز از هرگونه تعجیل در بومی‌سازی علوم انسانی گفت: علوم انسانی فعلی را که در دانشگاه‌ها تدریس می‌شوند باید ادامه دهیم؛ زیرا ما معتقد نیستیم که علوم انسانی فعلی را باید تعطیل کنیم، بلکه باید بر اساس تحقیق و پژوهش به

این کار اقدام و جایگزینی برای آن تدوین کرد. موضوع تعطیلی علوم انسانی در دانشگاه‌ها اشتباه است بلکه باید در این زمینه ایجابی عمل شود تا بتوان به جایگزینی مطلوبی دست یابیم.

رییس قوه قضاییه درباره‌ی لزوم متحول کردن علوم انسانی گفت: نوع نگاه ما به انسان، در شکل‌گیری علوم انسانی دخیل است. بدیهی است اگر نگاه دینی را به این علوم وارد کنیم، علوم انسانی متفاوتی خواهیم داشت. انسان‌های مومن بر اساس کتاب و سنت، نگاه خاصی به انسان دارند که به یقین در علوم انسانی آن‌ها نیز موثر خواهد بود. افرادی که از تحول علوم انسانی در ایران ابراز نگرانی کرده‌اند و آن را امری سیاسی دانسته‌اند کاملاً به بیراهه رفته‌اند.

آیت‌الله آملی لاریجانی با بیان این‌که تغییر در علوم انسانی نیازمند تلاش است، افزود: اگر ما داعیه تحول در علوم انسانی را داریم باید متناسب با این داعیه سرمایه‌گذاری کنیم و براین اساس بسیج عمومی از علما و فضلا و همه کسانی که دغدغه علوم انسانی دارند، ایجاد شود.

این عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی پیش‌فرض‌ها را از جمله مهم‌ترین عوامل موثر بر شکل‌گیری علوم



در کمیسیون فلسفه و روش‌شناسی مقالاتی ارائه شد که از جمله‌ی آن می‌توان به مقالات چگونگی بازتولید فلسفه‌های علوم انسانی با تکیه بر فلسفه‌ی اسلامی، از تقابل علم و دین تا تعامل عقل و نقل، رویکرد تفهیمی در علوم اجتماعی از دیدگاه فلسفه‌ی اسلامی، و تبیین ماهیت علوم انسانی راه توجه به حقیقت انسان اشاره کرد. گفتنی است، حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر حسین سوزنچی در این کمیسیون به ارائه‌ی بحث پرداخت.



در کمیسیون طبقه‌بندی علوم انسانی اسلامی مقالاتی با عناوین طبقه‌بندی علوم با رویکردی ایرانی-اسلامی، تاملاتی در طبقه‌بندی و نمایه‌سازی علوم انسانی و ضرورت طبقه‌بندی علوم در دنیای معاصر ارائه شد. از جمله مقالات کمیسیون نقد علوم انسانی متداول، می‌توان به مقاله‌ی نقد مبانی تجربه‌گرایی در علوم انسانی از دکتر علی مصباح اشاره کرد.

همچنین دکتر نجف لکزایی و دکتر موسویان، مقالات خود را در کمیسیون نظریه‌های ممتاز در علوم انسانی اسلامی ارائه دادند. مقالاتی در موضوعات مفهوم‌سازی، مهندسی فرهنگی و

ما تنیده شده است؛ برای مثال، وقتی به‌تازگی مسوولیت را در قوه قضاییه به دست گرفته بودم، یکی از مسوولان پیشین قوه‌ی قضاییه کتابی را با موضوع نقد مجازات اسلامی به من داد. با خواندن مقدمه‌ی این کتاب متوجه شدم که نویسنده با نقد برخی از قوانین مجازات اسلامی، به قوانین غربی در این حوزه استناد کرده و پیشنهاد داده است که از این قوانین در قانون مجازات اسلامی بهره‌برداری شود. همین موضوع نشان می‌دهد که علوم انسانی غرب تا چه اندازه در تفکرات ما رسوخ کرده است.

آیت‌الله آملی‌لاریجانی پس از تشریح سيطرة‌ی تفکر غربی بر برخی جوامع مسلمان اضافه کرد: ایرانیانی که داعیه‌ی تحول در علوم انسانی را دارند، بسیاری از کتاب‌های غربیان را مطالعه کرده‌اند؛ اما غربیانی که با تحول در علوم انسانی مخالف‌اند، تا چه اندازه آثار فارابی، نراقی، ابن سینا و علامه طباطبایی را مطالعه کرده‌اند؟ مشکلی که وجود دارد، استفاده نکردن از تجربیات غربیان

توسط ما نیست، بلکه موضوع، سيطرة‌ی تفکر غربی بر ماست. غربیان با این سيطرة، بنیان‌های فکری ما را می‌سازند.

پس از پایان مراسم افتتاحیه، کمیسیون‌های تخصصی این کنگره کار خود را به صورت مجزا آغاز کردند. کمیسیون‌ها در دو نوبت صبح و عصر به ارائه و نقد آثار برگزیده پرداختند. در هر کمیسیون علاوه بر استادان ایرانی، اندیشمندانی از کشورهای مختلف مانند آمریکا، انگلیس، کانادا، هندوستان، مالزی، سنگاپور، ترکیه، تانزانیا و لبنان نیز حضور داشتند و علاوه بر مقالات داخلی، چندین مقاله‌ی خارجی هم ارائه شد.

انسانی قلمداد کرد و با استناد به آثاری از برخی فلاسفه‌ی غرب نظیر کالین وود و گادامر، درباره‌ی اهمیت پیش‌فرض‌ها در فهم بشر تصریح کرد: گادامر بخشی از کتاب مهم‌اش با عنوان «حقیقت و روش» را به بحث پیش‌فرض‌ها اختصاص داده است. به اعتقاد وی تمام علوم و حتی کل فهم بشر در بستری از پیش‌فرض‌ها شکل می‌گیرند و در واقع، فهم بدون این پیش‌فرض‌ها میسر نیست. وی همچنین به برخی آرای ویتگنشتاین درباره‌ی نحوه‌ی فهم بشر اشاره کرد و گفت: این فیلسوف در کتاب‌هایش به این موضوع اشاره می‌کند که کل فهم‌های ما در بازی‌های زبانی شکل می‌گیرند. او در نهایت به این نتیجه می‌رسد که نحوه‌ی حیات بشر در تفکر و فهم او موثر است. با عنایت به آرای این فلاسفه‌ی غربی می‌توان دریافت که علوم انسانی غربی که ما با آن سر و کار داریم متاثر از این مجراها هستند.

آملی لاریجانی تاکید کرد: ورود انسان به مسیر لقاءالله برای غرب قابل پذیرش نیست و البته این نکته در تضاد با مبانی تفکر غرب است. متاسفانه این مبانی فکری غرب در تمام تار و پود حیات علمی علوم انسانی وارد شده است.

رییس دستگاه قضا هدف عالم از علم‌اندوزی را دیگر عامل تاثیرگذار در شکل‌گیری علوم دانست و گفت: در همین مرحله است که ارزش‌ها وارد علم می‌شوند. اگر به مبانی علوم جدید دقت کنیم، درمی‌یابیم که این علوم، پیش‌فرض‌هایی قابل‌خنده دارند. «رم‌هاره» فیلسوف علم در کتاب «خود و تنهایی» برای انسان روح و نفس قابل نیست؛ در حالی که قرآن و به تبع آن تمام معارف دینی اسلام، روح و نفس را حقیقت انسان می‌داند. از همین جا می‌توان به تفاوت پیش‌فرض‌های غربیان با اسلام پی برد.

وی با ابراز تاسف از رسوخ تفکر غربی در جامعه اسلامی گفت: متاسفانه این تفکر در تمام تار و پود

الزامات فلسفی الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت در کمیسیون کاربردی سازی علوم انسانی اسلامی و علم دینی در ایران در کمیسیون رویکردهای رایج به علوم انسانی اسلامی در جهان اسلام نیز به بحث گذاشته شد.

گفتنی است در پایان ارائه‌ی هر مقاله جلسه‌ی نقد و بررسی آن با شرکت صاحب‌نظران و استادان حاضر برگزار گردید.

پس از برگزاری کمیسیون‌های تخصصی، اختتامیه‌ی این کنگره عصر یکشنبه، ۳ اردیبهشت، برگزار گردید. در مراسم اختتامیه، پس از ارائه‌ی گزارش همایش، بیانیه‌ی پایانی قرائت شد. در این بیانیه با تأکید بر این‌که بحران‌های پی‌درپی معرفتی و فکری و اجتماعی و سیاسی در غرب، حتی کارآمدی و توانایی علوم انسانی سکولار برای پاسخگویی به مسایل آن جوامع را نیز با چالش و تردید اساسی روبرو کرده است، بر ضرورت تلاش برای ایجاد علوم انسانی اسلامی تأکید شد.

سپس حضرت آیت‌الله مصباح یزدی به عنوان آخرین سخنران این کنگره‌ی بین‌المللی به بیان دغدغه‌ها و سال‌ها تلاش خود و شاگردانش در باب تحول در حوزه‌ی علوم انسانی و اسلامی سازی این علوم پرداخت.

رئیس موسسه‌ی امام خمینی (ره) اظهار داشت: انقلاب اسلامی ایران اگر نگوییم مهم‌ترین پدیده‌ی مسلمین لاقلاً یکی از مهم‌ترین پدیده‌های تاریخ اسلام است. وی افزود: این انقلاب ابتدا یک تحول سیاسی در کشور بود که رژیم شاهنشاهی را به تاریخ برد و نظامی براساس ارزش‌های دینی بنا نهاد.

آیت‌الله مصباح یزدی گفت: این انقلاب عنصر اصلی آن اسلامیت است و اسلام از یک نظر مقوله‌ای فرهنگی است برای این‌که مبتنی بر باورها و ارزش‌هاست. در واقع اساس هر فرهنگی باورها

و ارزش‌های آن است؛ پس وقتی اسلام مقوله‌ای فرهنگی است انقلاب نیز به معنای تمام کلمه، در جامعه‌ی اسلامی مبدا آن تحول در فرهنگ است.

این متفکر و فیلسوف معاصر ادامه داد: در بین نهادهای جامعه آنچه فرهنگ‌ساز است دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه است. برای این‌که انقلاب اسلامی در همه‌ی ابعاد اسلامی شود باید فرهنگ آن اسلامی باشد و باورها و ارزش‌های مردم براساس اسلام شکل گیرد. برای همین در بدو انقلاب ستاد انقلاب فرهنگی مأمور این کار شد و بعدها تبدیل به شورای عالی انقلاب فرهنگی شد.

عضو مجلس خبرگان تصریح کرد: با افتتاح دانشگاه بعد از انقلاب قدم اولیه برای اسلامی کردن دانشگاه برداشته شد و افرادی با سادگی، ناآگاهانه اما متعهدانه، در پی ساختن مساجد و دسته‌های عزاداری بودند. افراد آگاه می‌دانستند این‌ها شکل صوری دارد و اسلامی کردن دانشگاه‌ها به معنی اسلامی کردن آموزه‌های دانش است؛ اما مع‌الاسف، این روند در آغاز سرعت کامل پیدا نکرد و احیاناً شتاب منفی داشت. البته کار عظیم اسلامی کردن دانشگاه‌ها یک کار فرهنگی محسوب می‌شود و زودبازده نیست.

آیت‌الله مصباح یزدی یکی از عوامل کندی سیر اسلامی سازی علوم انسانی که برای همه قابل قبول است را آغاز جنگ تحمیلی دانست و گفت: دفاع مقدس آغاز شده بود و در چنان شرایطی پیگیری اسلامی کردن علوم انسانی که هزینه و نیروی زیادی می‌خواست در آن زمان امکان‌پذیر نبود.

وی ضمن بیان این‌که به ثمر رسیدن انقلاب فرهنگی از انقلاب سیاسی به مراتب دشوارتر است افزود: برای این‌که کل دانشگاه‌های کشور تحول یابد کاری دشوار و زمانبر نیاز است و افراد پرحوصله‌ای می‌خواهد که با مدیریت فرهنگی

نیز آشنایی داشته باشند. وقتی مسایلی سیاسی بر مسایل معنوی سایه می‌اندازد کارها را دشوار می‌کند. اما کسی که همیشه دلسوزانه به این مسایل می‌پرداخت مقام معظم رهبری بودند.

آیت‌الله مصباح یزدی خاطر نشان کرد: کسانی که فکر می‌کردند اسلامی کردن دانشگاه این است که متد علوم تجربی را تغییر دهیم و به جای تجربه در آزمایشگاه‌ها به قرآن و حدیث بپردازیم و یا روش عقلی را حذف کنیم و از روش نقلی استفاده کنیم یا در آزمایشگاه‌ها را ببندیم تصور بسیار خامی داشتند.

وی در تشریح روند اسلامی سازی علوم انسانی گفت: در آغاز اسلامی سازی علوم انسانی، گمان بر این بود مسایل و علوم‌ی که با اسلام اصطکاک‌ی ندارند بر سر جای خود باقی می‌مانند و نظریاتی که مخالف اسلام‌اند حذف شده و نظریات اسلامی جایگزین آن‌ها می‌شود. در اوایل بازگشایی دانشگاه‌ها پس از انقلاب، با دید فوق کتاب‌های دانشگاهی را در اختیار فضلا قرار دادند تا نظریات جایگزین تولید شود. البته این روش فقط در طول چند سال به جمع‌آوری اشکالات بسنده کرد اما به جواب قابل توجهی نرسید.

علامه مصباح یزدی در پایان بحث، به رویکرد قابل قبول در حوزه‌ی اسلامی سازی علوم اشاره کرد و از لزوم در اختیار داشتن معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و انسان‌شناسی متناسب با اندیشه‌ی دینی سخن گفتند. وی خاطر نشان کرد: تحول در علوم انسانی نه یک بحث تعصبی و سیاسی بلکه بحثی آکادمیک و نیازمند رفت و برگشت و نقادی است.

پس از اتمام سخنرانی، و در پایان این کنگره‌ی دوازده آیت‌الله مصباح یزدی از تندیس جایزه‌ی جهانی علوم انسانی اسلامی ویژه‌ی نوآوری و نظریه‌پردازی رونمایی کرد. ■

علوم اجتماعی

- دو لبه‌ی یک تیغ
- مدلی برای جامعه‌شناسی بومی
- میوه‌ی تلخ «علم اجتماعی سکولار»
- هویت ما
- درآمدی بر در ملزومات شکل‌گیری پارادیم علم دینی





سیاوش ایمانی

دو لبه‌ی یک تیغ

◀ با تورق و تعمق در نشریات و جست‌وجو در سایت‌ها و شنیدن حرف‌ها و دیدن خروجی جلسات در موضوع تحول در علوم انسانی با نتایج قابل تاملی روبه‌رو می‌شویم.

در خوش‌بینانه‌ترین حالت می‌توان گفت که این قبیل فعالیت‌ها به بسط فضای گفتمان تحول در علوم انسانی مدد می‌رساند؛ چرا که با تقویت این گفتمان، فضا برای تنفس مبلغان و مدافعان علوم انسانی غربی تنگ می‌شود و یا حداقل با شکست ابهت پوشالی علوم انسانی غربی که در حکم وحی منزل برای عده‌ای تلقی می‌شود و هر گونه اعتماد به نفس و جرات نقد را از آن‌ها را گرفته است، فعالیت جریان انتقادی و تحول‌خواه هموارتر می‌گردد.

در بدبینانه‌ترین شرایط نیز می‌توان گفت که این قبیل فعالیت‌ها به سردرگمی و موازی‌کاری و تکرار حرف‌های همدیگر و سرگرمی برای جریان تحول‌خواه و رفع مزاحمت برای جبهه‌ی رقیب تبدیل شده است و در نتیجه‌ی این عدم انسجام در گفتمان تحول در علوم انسانی و مبتلا شدن به کلیشه‌های فکری و فلسفی فرصتی برای پیشبرد اهداف جبهه‌ی رقیب ایجاد شده است؛ چرا که نداشتن رویکرد وحدت‌گرا و وجود تکثر به نوعی نشانه‌ی بحران در این گفتمان است که موجب شده عده‌ای در این آب گل‌آلود هزینیه‌هایی را به نظام تحمیل کنند تا به نان و نوایی رسیده باشند. این فضای بحران و سردرگمی و موازی‌کاری، به نفع جبهه‌ی رقیب و بهانه‌ای برای کسانی است که مسلماً دلسوز فرصت‌ها و امکانات انقلاب نخواهند بود.

در فضای گفتمان تحول‌خواه عده‌ای آنقدر در رویکرد سلبی افراط می‌کنند و به فلسفه و سفسطه دچار می‌شوند که کمترین راهبرد و راهکاری از آنان بر نمی‌آید و در مقابل، عده‌ای آن قدر کم‌توجه و خام هستند که راهکارشان به افتادن در دام جبهه‌ی رقیب منتهی می‌گردد. در نهایت راهکار منوط به رویکرد سلبی چنان به تاخیر می‌افتد (اگر راهکاری باشد) که حکم نوشداروی بعد از مرگ سهراب را دارد و راهکارهای اندیشیده شده‌ی غافل از فضای حاصل از علوم انسانی غربی، این بار با قدرت و قوت و حمایت‌های مادی و معنوی دولتی، گفتمان علوم انسانی غربی را در لایه‌های زیرین گفتمان تحول‌خواه قرار می‌دهد تا به دور از چشم منتقدان، در فضای امن ریشه‌های خود را بگسترانند.

ضرورت اصلی تحول در علوم انسانی، علوم اجتماعی غربی است که در بستر تاریخ مدرنیته رشد و نمو کرده است و بر اساس فرهنگ و هنر و ادب این تاریخ که ناشی از تلقی خاصی به عالم و آدم هست، شروع به نظریه‌پردازی و نظام‌سازی کرده است و تعیین آن را می‌توان در تمدن حاضر دید که سبک خاصی از زندگی را بر می‌تابد؛ لذا برای رسیدن به تمدن اسلامی شیعی، تحول در علوم اجتماعی غربی امری است که اهمیت و ضرورت پرداختن به آن و کمک به بسط گفتمان تحول در علوم انسانی، ما را به تاسیس گروه علوم اجتماعی در فصلنامه‌ی «فصل تحول» سوق داده است. فعالیت‌هایی که هنوز نوپاست و جای نقد و انتقاد به آن مثل هر اثر دیگری وجود دارد، اما به هر حال فضایی پذیرای کمک استادان و نخبگان دانشگاهی در قالب‌های مقاله، یادداشت، گفتگو و ... خواهد بود. ■





مدلی برای جامعه‌شناسی بومی



دکتر شهلا باقری

استادیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه خوارزمی

◀ امروزه بحث جامعه‌شناسی بومی و امکان یا امتناع تحقق آن در فضای رسمی و غیر رسمی گفتمانی کشور مطرح می‌گردد. امکان جامعه‌شناسی بومی به معنای امکان جامعه‌شناسی معطوف به نیازهای اجتماعی و فرهنگی هر جامعه است و از وجود جامعه‌شناسی کاربردی حکایت و بر آن دلالت می‌کند. جامعه‌شناسی بومی از یک سو باید پاسخگوی نیازهای جامعه‌ی خود باشد و از سوی دیگر باید در فضای علمی آن جامعه، مسیر رشد و تحول خود را طی کرده باشد. این نوشتار مدعی است که با وقوع انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷، چنین مدلی از جامعه‌شناسی بومی برای جامعه‌ی اسلامی-ایرانی به منصفی ظهور رسیده که درک، مفهوم‌سازی و نظریه‌پردازی از چنین جامعه‌شناسی مردم‌مداری، ضرورت تام دارد و به نوبه‌ی خود، مسیر و جهت تولید دانش اجتماعی و علمی در ایران را مشخص خواهد کرد.

انقلاب اسلامی ایران با ورود به حوزه‌ی مناقشات عملی زندگی اجتماعی، ظرفیت تمام‌عیار خویش را در تمامی حوزه‌های زندگی اجتماعی به معرض نمایش قرار داد. تغییر ساختار سیاسی حکومت پهلوی به جمهوری اسلامی، حاکی از تغییر و تحولی اساسی دارد که

مدرن است، دستخوش تغییر گردیده و جهت آن نیز معطوف به انزجار از این نوع حکومت به عنوان جریان داعیه‌دار تفکر مدرنیته است. انقلاب اسلامی با تغییر ساختار حکومت سلطنتی پهلوی به ساختار جمهوری اسلامی، شکل و محتوای نظام سیاسی مطلوب خود را به عیان مشخص کرده است و حداقل در حوزه‌ی جامعه‌شناسی سیاسی، نظریه‌ی جدید خود را برای اندیشمندان در معرض ظهور و بروز قرار داده است. این امر به معنای توقف نظام‌سازی انقلاب در حوزه‌ی سیاست نیست. این اعتقاد وجود دارد که انقلاب اسلامی در سیر جریان تکاملی خویش به سمت نظام‌سازی در حوزه‌ی فرهنگ، اقتصاد و سایر حوزه‌ها نیز در جریان است و کمابیش به عیان‌سازی نظامات فرهنگی

در عرف جامعه‌شناسی سیاسی، یک شورش و طغیان سیاسی تلقی نمی‌شود. به علاوه، با ملاحظات مربوط به حوزه‌ی دانش «فرهنگ سیاسی» می‌توان اذعان کرد که تغییر ساختار سیاسی، به‌طور پیشینی، مستلزم تغییر در فرهنگ، و تغییر و تحول در حوزه‌ی باورها و اندیشه‌های اجتماعی است؛ از این رو، انقلاب اسلامی ایران برای ورود به عرصه‌ی عینی مناقشات سیاسی و تغییر ساختار سیاسی از مرحله‌ی ذهنی تغییر باورها و ملاحظات فکری مردم نسبت به این نوع حکومت، عبور کرده است. به عبارت دیگر، به‌طور پیشینی، انگاره‌های ذهنی و ظرفیت‌های فکری و اندیشه‌ای مردم نسبت به مشروعیت و کارآمدی حکومت پهلوی که نماد حکومت غربی و تفکر



جامعه‌شناسی مردم‌مدار انقلابی که بر پایه‌ی حضور و خواست مردم برای شکل‌گیری و تحول در ساختارهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه‌شکل می‌گیرد از اراده‌ی مردم انقلابی برای شکل‌گیری و نهادسازی متناسب با تحول انقلابی در جامعه حکایت دارد.

اقتصادی و اجتماعی پرداخته است. صرف‌نظر از میزان توفیق در عرصه‌ی نظام‌سازی، اکنون مدعای این نوشتار آن است که پس از انقلاب اسلامی ایران و در فرایند شکل‌گیری، وقوع و پوییش سیر تکاملی آن از سال ۱۳۵۷ تاکنون، نوعی «جامعه‌شناسی مردم‌مدار» پا به عرصه‌ی وجود گذارده است که مستلزم تامل جدی حوزه‌ی جامعه‌شناختی علم در مطالعه، درک و شناخت ظرفیت‌های جامعه‌شناسی مردم‌مدار انقلابی در تولید دانش نظری است.

جامعه‌شناسی مردم‌مدار انقلابی که بر پایه‌ی حضور و خواست مردم برای شکل‌گیری و تحول در ساختارهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه شکل می‌گیرد از اراده‌ی مردم انقلابی برای شکل‌گیری و نهادسازی متناسب با تحول انقلابی در جامعه حکایت دارد؛ لذا انتظار می‌رود که جامعه‌شناسی پیش از تحول انقلابی، خود را با خواست و مقتضیات مردم مسلمان برای تغییر مناسب اجتماعی بر پایه‌ی دین اسلام هماهنگ و همسو ساخته و با درک حرکت دینی مردم، در خدمت نیازهای جدید و البته ریشه‌دار آنان قرار گیرد.

اگر گمان کنیم که دانش‌ها در جهت ارزش‌های

هر جامعه قرار ندارد یکی از مهم‌ترین مفروضات حوزه‌ی جامعه‌شناسی معرفت و جامعه‌شناسی علم را نادیده گرفته‌ایم. ارزش‌های برآمده از تحول انقلابی در ایران بی‌گمان دانش نظری و کاربردی خاص خود را طلب می‌کند. دانشی که بتواند هم در مقام نظر و هم در مقام عمل، نیازمندی‌های جامعه‌ی خود را مرتفع گرداند و پاسخگوی مسایل و مشکلات جامعه‌ی بوم‌زاد خویش باشد.

دوام هر ملت به ارزش‌های حاکم بر جامعه‌اش بستگی دارد. این ارزش‌ها و ویژگی‌ها، قواعد و احکامی هستند که زندگی اجتماعی و حیات فردی انسان‌ها را نظم بخشیده‌اند و با حیات و اصلاح امور اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی پیوند مستقیم دارند. چراکه ارزش‌ها در چهره‌ی قوانین و حاکمیت جامعه متجلی می‌شوند و هر ملت در پناه آن به ترقی و شکوفایی نایل می‌شود. انقلاب ایران به خاطر ماهیت اسلامی خویش، مشروعیت را در دوافق به‌دست آورده که هر یک بدون حضور دیگری، آن را در به ثمر رسیدن و بقایش دچار مشکل می‌سازند:

یکی به حقیقت یا نفس الامر مشروعیت مربوط است که هویتی متعالی دارد و از اراده‌ی خداوند ناشی می‌شود و دیگری به واقعیت فرهنگی واجتماعی آن مربوط است که از اراده‌ی تاریخی انسان‌ها ریشه می‌گیرد.

از آنجا که جامعه‌شناسی بررسی ویژگی‌ها و ابعاد گوناگون جوامع انسانی را در دستور مطالعات خویش قرار داده است، قلمرو آن نیز زندگی اجتماعی انسان و خصوصیات مختلف

آن را در بر می‌گیرد؛ زیرا جامعه‌شناسی با باورها، ذهنیت‌ها، هنجارها، نگرش‌ها و دیگر خصوصیات انسانی در سطح اجتماعی سروکار دارد. مطالعه‌ی تحول انقلابی مردمی که دین اسلام را مدار ارزش‌ها و فعالیت‌های اجتماعی جامعه‌ی خود برگزیده اند، به پژوهشگر علوم اجتماعی این بصیرت را می‌دهد تا از ملاحظه‌ی سرنوشت جوامع غیردینی و نیز تمنای دینی مردم در تنظیم فعالیت‌های نظام‌مند اجتماعی در چهارچوب قواعد جامعه‌شناختی به‌الگوهای برسد. لاجرم این الگوها مانع اشتباه و تحلیل‌های غلط در تبیین‌های جامعه‌شناختی مردم کشور خود و در سیر تکاملی آن‌ها خواهد شد.

آیا چنین فهم، ظرفیت و تلاشی می‌تواند نام دیگری غیر از مدل جامعه‌شناسی بومی بر خود نهد و یا غیر آن را زینبده‌ی خویش یابد؟ درک جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی بوم‌زاد و تلاش به‌منظور تقنین، رشد و توسعه‌ی نهادسازی علمی بر این پایه، علاوه بر آن که وظیفه‌ی علمی پژوهشگران علوم اجتماعی و جامعه‌شناسان این مرز و بوم است و نقش علمی آنان را برجسته و آشکار می‌سازد، تعلق شهروندی و مردم‌دوستی و مردم‌محوری آنان را نیز می‌نمایاند. ■

این اعتقاد وجود دارد که انقلاب اسلامی در سیر جریان تکاملی خویش به سمت نظام‌سازی در حوزه‌ی فرهنگ، اقتصاد و سایر حوزه‌ها نیز در جریان است و کمابیش به‌عیان‌سازی نظامات فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی پرداخته است.



میوهی تلخ «علم اجتماعی سکولار»



مهدی جمشیدی

عضو هیأت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

و تبدیل کردن جامعه‌ی ایران به جامعه‌ی مشابه غرب برآمدند. در واقع، نخستین نسل از روشنفکران، ماندگارترین «خیانت تاریخی» را در حق جامعه‌ی دین‌مدار ایران روا داشتند. از این رو است که پاره‌ای از متفکران برجسته بر این باورند که اساساً روشنفکری در ایران، «بیمار» متولد گردید.

حجم عمده‌ی مباحث و مقولاتی که از سوی این دسته از روشنفکران، ترجمه و تکرار شد، از سنخ مسئله‌ها و آموزه‌های «علم اجتماعی سکولار» بود. در حقیقت، نظریه‌ی مشروطیت و مفاهیم دیگری که در کنارش، در آن دوره، در محافل و مجالس و مطبوعات روشنفکری و مشروطه‌خواه مطرح شدند، همگی در

حاکمیت قاجار و به‌ویژه با وقوع مشروطیت در ایران، ناگهان «مرزها» و «حصارها» در هم شکست و دروازه‌های معرفتی و ایدئولوژیک به روی فرآورده‌های علمی و اعتقادی و فرهنگی «تمدن غرب» گشوده شد. حامل و ناقل اصلی این فرآورده‌ها و دستاوردها، طبقه‌ی اجتماعی نوپدیدی در جامعه‌ی ایران بود که به تدریج، کل مشروطیت را به نفع خود مصادره کرد؛ یعنی «طبقه‌ی روشنفکران».

در این مقطع تاریخی حساس، روشنفکران ایرانی «ترجمه» و «تقلید» و «تکرار» از غرب را پیشه کردند و از آنجا که به شدت، شیفته و فریفته‌ی وجوه و ابعاد گوناگون تمدن و فرهنگ غرب شده بودند، در پی الگو قرار دادن غرب

تا پیش از وقوع ماجرای مشروطیت در اواخر دوران حاکمیت سیاسی سلسله‌ی قاجار، جامعه‌ی ایران از جهات بسیاری، یک جامعه‌ی «بسته» یا حداقل «نیمه‌بسته» بود؛ به این معنا که حصارها و مرزهای ایدئولوژیک، توده‌های مردم را در برگرفته بود و تبادل و تعامل معرفتی و فکری و ایدئولوژیک مردم نیز محدود به تولیداتی بود که مراجع فکری و ایدئولوژیک مستقر در درون همین جامعه، عرضه می‌کردند. روشن است که در آن دوره، جز حوزه‌های علمیه و علمای برخاسته از آن، مرجع دیگری به عنوان مبدأ و منشأ شکل‌گیری فکر و ایده وجود نداشت و رقیبی در کنار حوزه‌ها، آن‌ها را به چالش فرا نمی‌خواند. اما در مقطع پایانی



زمره‌ی مفاهیم و گزاره‌های برخاسته از علم اجتماعی سکولار بودند. به این ترتیب، علم اجتماعی سکولار، به مثابه نظریه‌ی مبنایی برای «مهندسی» و «طراحی» مجدد جامعه و حکومت در ایران به عرصه پا نهاد و طبقه‌ی روشنفکران - که البته افراد معدودی بودند -

◀ وقوع «انقلاب اسلامی» سال ۱۳۵۷ در ایران، یک واقعیت اجتماعی غیرقابل انکار را فراروی علم اجتماعی سکولار - چه لیبرالیستی و چه مارکسیستی - قرار داد که تمامی «مفروضات» و «مدعیات» آن را نادیده می‌انگاشت و ابطال می‌کرد. انقلاب اسلامی یک انقلاب ماهیتاً و عمیقاً «دینی» بود که در درون جامعه‌ای که از مشروطیت به این سو، به صورت مورد هجوم نظریه‌های متعدد علم اجتماعی سکولار قرار گرفته بود به وقوع پیوست

همچون «کارگزاران» و «عاملان» این نظریه، فعالیت کردند. در نهایت، آنچه به عنوان «نقشه‌ی راه» برای جامعه‌ی اسلامی ایران معین شد، در چارچوب نظریه‌ی گذار از «سنت» به «تجدد» تعریف و طراحی گردید. اگر در سلطنت مطلقه‌ی قجری، حاکمیت سیاسی اندک نگاه حمایتی و مهرورزانه به دین داشت و دست کم در ظاهر، حرمت و منزلت آن را پاس می‌داشت، مشروطه‌خواهان و در سال‌های بعد، جمهوری‌رضاخانی برآمده از مشروطه‌ی سکولار بر گلوی دین و دیانت تیغ نهاد و عزم خویش را برای در هم شکستن «سنت دینی» جزم کرد. این روند اجتماعی با شدت و ضعف و فراز و فرودهایی،

همچنان ادامه یافت و در جامعه‌ی ایران، ریشه دوانید.

از دهه‌ی بیست به بعد، جریان غالب طبقه‌ی روشنفکری به «مارکسیسم» و «سوسیالیسم» گرایید و توان خویش را برای بازسازی جامعه و حکومت ایران در چارچوب این نظریه‌ی اجتماعی به کار گرفت. این گرایش را باید نوعی چرخش ایدئولوژیک نسبت به نسل اول روشنفکران دانست؛ زیرا نسل اول روشنفکران، بیشتر به «علوم اجتماعی لیبرال» تمایل داشته و آن را در جامعه‌ی ایران تبلیغ می‌کردند. صورت مارکسیستی علم اجتماعی، از دهه‌ی بیست تا پایان دهه‌ی پنجاه شمسی، بسیاری از سنگرهای ایدئولوژیک و اعتقادی را در جامعه‌ی ایران به تصرف خود درآورد و ایدئولوژی دینی را با تمام قدرت به مبارزه طلبید. در این مقطع، ایدئولوژی اسلامی که در دوره‌ی پس از مشروطیت، از جانب حاملان خویش - یعنی روحانیت - مورد بازخوانی و بازاندیشی قرار نگرفته و رنگ اقتضانات منطقی زمانه را نپذیرفته بود، سخنی که پاسخی به نیازها، چالش‌ها و مسئله‌های جامعه‌ی تحول‌یافته باشد، برای عرضه نداشت. تنها می‌توان از جریان فلسفی مرحوم علامه سید محمدحسین طباطبایی (ره) و حلقه‌ی محدود شاگردان ایشان، به‌ویژه علامه مرتضی مطهری (ره)، به عنوان یک جریان و جبهه‌ی معرفتی و ایدئولوژیک قوی و نیرومند در برابر جریان مارکسیستی نام برد. این جریان ریشه‌دار و اصیل، کتاب گران سنگ «اصول فلسفه و روش رئالیسم» را در مقام دفاع از مبادی و مبنای ایدئولوژی اسلامی و

اثبات معضلات و چالش‌های درونی فلسفه‌ی مارکسیستی به جامعه‌ی ایران ارائه داد که با اقبال گسترده‌ای روبرو شد و تأثیرات عمیقی از خود به جا نهاد.

وقوع «انقلاب اسلامی» سال ۱۳۵۷ در ایران، یک واقعیت اجتماعی غیرقابل انکار را فراروی علم اجتماعی سکولار - چه لیبرالیستی و چه مارکسیستی - قرار داد که تمامی «مفروضات» و «مدعیات» آن را نادیده می‌انگاشت و ابطال می‌کرد. انقلاب اسلامی یک انقلاب ماهیتاً و عمیقاً «دینی» بود که در درون جامعه‌ای که از مشروطیت به این سو، به صورت جدی، مورد هجوم نظریه‌های متعدد علم اجتماعی سکولار قرار گرفته بود به وقوع پیوست؛ در حقیقت، این انقلاب بی‌ظنیر و الهی، در عمل، داغ «ابطال» را بر پیشانی علم اجتماعی سکولار ثبت کرد. این واقعیت اجتماعی پُر جاذبه و فراگیر - در کنار دفاع مقدس هشت‌ساله - به مدت یک

◀ در واقع، نخستین نسل از روشنفکران، ماندگارترین «خیانت تاریخی» را در حق جامعه‌ی دین‌مدار ایران روا داشتند. از این رو است که پاره‌ای از متفکران برجسته بر این باورند که اساساً روشنفکری در ایران، «بیمار» متولد گردید.

دهه توانست جامعه‌ی ایران را در برابر تکانه‌ها و تنش‌های ناشی از نظریه‌های علم اجتماعی سکولار، مقاوم و مستحکم نگه دارد، اما در سال‌های پایانی دهه‌ی شصت و با رحلت امام خمینی (ره)، به یک‌باره ورق برگشت



اثر همین تماس معرفتی نیز، دچار «استحاله‌ی فکری» و «دگردیسی ایدئولوژیک» شدند. در واقع، علوم سیاسی و اجتماعی سکولار، یکی از علل عمده‌ی ریزش دسته‌ای از نیروهای انقلابی گردید، بلکه آن‌ها را در برابر موجودیت و اصل انقلاب قرار داد و سودای «براندازی» را در ذهن آن‌ها پروراند؛ بنابراین، علم اجتماعی سکولار تنها یک مسئله‌ی صرفاً «نظری» و «دانشگاهی» نیست که بپنداریم چالش‌ها و تهدیدهای برخاسته از آن، به همین اقلیم محدود می‌شود؛ بلکه این علم، آن‌گاه که در ذهنیت نخبگان اجتماعی رسوب کند، می‌تواند پیچیده‌ترین و گسترده‌ترین تهدیدها را در قالب «فتنه‌ی اجتماعی» رقم بزند و موجودیت و یا هویت انقلاب اسلامی را به اضمحلال و نابودی بکشاند. ■

همین رویکرد نظری، مایه و مبنای لازم برای شکل‌گیری جریان «اصلاح‌طلبی سکولار» را - در قالب مفاهیمی از قبیل جامعه‌ی مدنی، دموکراسی، آزادی، توسعه، تساهل و ... - در طول سال‌های ۸۴-۱۳۷۶ فراهم ساخت. اگرچه به دلیل علایق اقتصادی و مادی دولت سازندگی، نظریه‌ی سیاسی و اجتماعی در این دولت به حاشیه رانده شد و به حلقه‌ی فکری فعال در مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست‌جمهوری محدود ماند، اما در دولت بعدی، یعنی در دولت اصلاحات، گفتمان دولت از توسعه‌ی اقتصادی به توسعه‌ی سیاسی

تنها می‌توان از جریان فلسفی مرحوم علامه سید محمدحسین طباطبایی (ره) و حلقه‌ی محدود شاگردان ایشان، به‌ویژه علامه مرتضی مطهری (ره)، به عنوان یک جریان و جبهه‌ی معرفتی و ایدئولوژیک قوی و نیرومند در برابر جریان مارکسیستی نام برد.

تغییر یافت و به این ترتیب، علم سیاسی و علم اجتماعی لیبرال، بر صدر نشستند و مهندسی جامعه‌ی دینی را در دست گرفتند.

تبعات و تأثیرات ناگوار علوم اجتماعی سکولار در اینجا پایان نمی‌یابد، بلکه باید گفت این شاخه از علوم انسانی غربی نقش اصلی را در تولید دو «فتنه‌ی اجتماعی» بزرگ و پیچیده برعهده داشتند: «فتنه‌ی اجتماعی سال ۱۳۷۸» و «فتنه‌ی اجتماعی سال ۱۳۸۸». عاملان و کارگزاران تراز اول این دو فتنه، دانش‌آموختگان علم سیاسی و علم اجتماعی سکولار بودند و در

و «دگردیسی‌ها» و «تحولات» ایدئولوژیک آغاز شد. این بار برخلاف دهه‌های پیش از انقلاب، این «نظریه‌ی مارکسیستی» نبود که مقام سلطنت و خداوندگاری را در ذهنیت جمعی «روشنفکران ایرانی» به دست آورده بود، بلکه «نظریه‌ی لیبرالیستی» بر جامعه‌ی ایران سایه افکند. روشنفکران سکولار ایرانی که تابع محض و مطلق از تحولات جهانی بوده - و البته هستند - به دنبال وقوع تغییرات و دگرگونی‌هایی در گستره‌ی جهانی، از «مارکسیسم» به «لیبرالیسم» رو گرداندند و تلاش کردند این مرتبه، بر اساس «علم اجتماعی لیبرال» جامعه‌ی ایران را مهندسی و تدبیر کنند.

در همین دوره، اصلی‌ترین حلقه و محفل نظری نیروهای اجتماعی لیبرال در حواشی ماهنامه‌ی «کیان» شکل گرفت که نقش گسترده‌ای در اشاعه‌ی لیبرالیسم سیاسی و فرهنگی در جامعه‌ی ایران ایفا کرد. حلقه‌ی «کیان» از چند لایه‌ی معرفتی و ایدئولوژیک برخوردار بود که در هسته‌ی‌ترین و مرکزی‌ترین این لایه‌ها، اندیشه‌های «فلسفی» و «الهیاتی» مبتنی بر لیبرالیسم قرار داشتند. پس از این، علوم «سیاسی» و «اجتماعی» لیبرال، در تناسب با این ارکان و مبادی فلسفی و الهیاتی، تحقق می‌یافتند. طی سال‌های ۷۶-۱۳۶۸، لایه‌ی سیاسی و اجتماعی نیروهای لیبرال در «مرکز بررسی استراتژیک ریاست‌جمهوری» به کار گرفته شدند و توانستند در این مدت، نظریه‌ی سیاسی و اجتماعی خود را در قالب «دموکراتیزاسیون»، ساخته و پرداخته کنند.

منابع:

۱. Tradition.
۲. Modernity.
۳. Marxism.
۴. Socialism.
۱. Philosophic.
۲. Theological.
۳. Democratization.
۴. Secular reform.
۵. Civil society.
۶. Democracy.
۷. Freedom.
۸. Development.
۹. Tolerance.
۱۰. Economic Development.
۱۱. Political Development.
۱. Theoretical.
۲. Academic.



هویت ما

◀ کتاب «هویت ما» متشکل از ۱۰ عنوان مطلب، شامل مصاحبه‌ها و یادداشت‌هایی است که توسط دکتر کچویان، عضو هیئت علمی دانشکده‌ی علوم اجتماعی دانشگاه تهران و عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی، در سال‌های اخیر تقریر شده است. این کتاب در ۱۶۰ صفحه توسط انتشارات «کتاب فردا» به چاپ رسیده است.

نام کتاب برگرفته از مقاله‌ی اول با همین عنوان است و البته سایر بخش‌ها نیز ارتباط مستقیم و غیرمستقیم با این موضوع دارند. این کتاب مجموعه ۱۰ گفتگو و گفتار دکتر حسین کچویان است که موضوعات زیر را در بر دارد: «هویت ما»، «دغدغه‌های جلال آل احمد»، «شریعتی؛ روشنفکری غیر دینی از جناح چپ تجددا»، «خون بازی؛ ترور یاران امام خمینی(ره) در سال ۶۰»، «افق‌های انقلاب فرهنگی»، «جمهوری اسلامی؛ مشروعیت و مقبولیت»، «ایران، سرزمین عجایب»، «قمار بیست و پنجم؛ تحلیل جامعه‌شناختی راهپیمایی ۲۲ بهمن»، «تاریخ تجدد مال شده؛ در برابر تاریخ طبیعی»، «ظرفیت‌های فمینیسم؛ از نظر تا عمل». این کتاب با مقدمه‌ی حجت الاسلام والمسلمین دکتر احمد رهدار، رئیس موسسه تحقیقاتی فتوح منتشر شده است. در ادامه به معرفی اجمالی بخش‌های ده‌گانه‌ی کتاب می‌پردازیم:

۱. هویت ما: متن مصاحبه‌ای است با تاکید بر مفهوم هویت و وجه جمعی آن. در ابتدای این گفت‌وگو نقش انسان در ساخت هویت از دیدگاه متفکران مدرن و سنتی مطرح می‌شود. هویت از منظر متفکران ایرانی سال‌های اخیر، تاکید بر هویت حقیقی انسان ایرانی با تاکید تولیدی بر اسلام، نقد هویت سکولار و مواجهه با تجدد، و نقش انقلاب اسلامی در ساخت هویت جدید ما در نسبت با مدرنیته سایر مباحثی است که در ادامه‌ی گفت‌وگو بدان پرداخته می‌شود.

۲. دغدغه‌های جلال آل احمد: نسبت جلال آل احمد با روشنفکری و تعریف او از روشنفکر در این مصاحبه بررسی می‌شود. غرب در اندیشه‌ی جلال و این‌که وی چه تعریف و نگاهی به غرب دارد در ادامه‌ی بحث مطرح می‌گردد. جلال شاگرد فردید است که قصد عبور از مغلق‌گویی فلسفی دارد و به الگوی خطابه‌گویی نزدیک می‌شود. فهم جلال در دوره‌ی زمانی خویش باید صورت بگیرد که در آن زمان بیشتر متفکران ایران از عمق کمتری برخوردارند و جلال نیز تاحدی در این امر شریک است.

۳. شریعتی، روشنفکری غیردینی از جناح چپ تجدد: فهم اندیشه‌های شریعتی نیز وجه تاریخی دارد که در نقد و بررسی آن باید لحاظ شود. شریعتی نیز مانند سایر روشنفکران اندیشمندی غیردینی است؛ زیرا اصالت را به تفکر غربی می‌دهد. همچنین وی مانند سایر اندیشمندان مسلمان در فکر آشتی بین تجدد و تدین بود، ولی به همین خاطر که اصالت را به تجدد می‌داد، در این راه توفیق نیافت. نقد دیگر بر اندیشه‌های عرفانی شریعتی وارد است که بیشتر سوژه‌محور و این جهانی است. غلبه‌ی تفکر غربی در تفکر شریعتی مهم‌ترین نکته در بررسی آثار وی است.

۴. خون بازی: در این بخش به بررسی ترور افراد اصلی انقلاب اسلامی در اوایل انقلاب پرداخته، نوع آن را بی‌سابقه می‌داند که هیچ نظریه‌ای در مورد آن وجود ندارد. ماهیت رهبران و نیروهای راس نظام متمایز از سران انقلاب‌های بزرگ دیگر در جهان است. سازماندهی و تشکیلات مدرن در راس نظام که موجب جدایی حکومت از مردم می‌شود در انقلاب اسلامی وجود ندارد. در این گفت‌وگو هدف اصلی این ترورها به نوعی کاهش قدرت دین، به‌طور عام، و روحانیت، به‌طور خاص، ارزیابی می‌گردد.

۵. افق‌های انقلاب فرهنگی: از مفهوم انقلاب، هم بنیانی بودن و هم تدریجی بودن برداشت می‌شود و این اتفاق همان‌طور که از صحبت‌های امام خمینی(ره)



سراسری معمولا در شرایط حساس تاریخی صورت می‌گیرد؛ وگرنه هیچ نیرویی نمی‌تواند مردم را از زندگی روزمره‌شان بکند و در مسیر چنین بسیجی قرار دهد. تحلیلی چرایی این امر و استمرار هرساله‌ی آن که اتفاقی بر خلاف انتظار می‌نماید، در این یادداشت مد نظر نویسنده است. اتفاقی که عادی بودن هرساله‌ی آن شاید از اهمیت توجه به آن کاسته است. سال‌های زیادی است که تاریخ در راهی متفاوت با آن راهی که هگل و متجددان تصور می‌کردند گام برداشته است...

۹. تاریخ تجدد مال شده در برابر تاریخ طبیعی: این گفت‌وگو مربوط به تحلیل کلی انتخابات ریاست جمهوری در سال‌های ۸۴ و ۷۶ بوده است و به زعم دکتر کجویان در هر دوی این‌ها ضمن توجه به اختلاف دیدگاه‌ها، باید به این امر توجه داشت که هر دو در مسیر انقلاب اسلامی بوده و مبدایی غیر از این نداشته است. نکته‌ی اصلی در این مصاحبه نیز توجه به جایگاه انقلاب اسلامی در تاریخی است که به عقیده‌ی خیلی‌ها تاریخ تجدد است. در این گفت‌وگو به مسیر جداگانه‌ی انقلاب اسلامی از مسیر تجدد اشاره می‌شود، آنچه مشخص می‌کند فهم انقلاب اسلامی باید در پرتو خود آن صورت بگیرد و نه با تئوری‌های علوم انسانی و اجتماعی غرب.

۱۰. ظرفیت‌های فمینیسم: فمینیسم نیز جنبشی است که در نسبت با تجدد شبیه مارکسیسم است؛ یعنی اولاً از دل تجدد بیرون آمده است و ثانیاً تفاوت‌هایی مختصر و نه ماهیتی با تجدد دارد. فمینیسم به دلیل هم‌سوئی بیشتر با تجدد نسبت به مارکسیسم، از دوام بیشتری برخوردار بوده و هر چه پیش‌رفته از لحاظ نظری قوی‌تر شده است. البته جنبه‌ی جنبشی آن از اواخر دهه‌ی ۸۰ رو به افول گزارده است. در بخش‌هایی از این گفتگو وضعیت تاریخی فمینیسم و وضعیت آن در ایران مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. ■

نیز برمی‌آید، باید از حوزه‌ی فرهنگ و آموزش آغاز شود. انقلاب فرهنگی سه هدف داشت: انقلاب در حوزه‌ی فرهنگ عمومی، انقلاب در آموزش و پرورش، و انقلاب در آموزش عالی. البته در روند انقلاب فرهنگی دارای اشتباهاتی نیز بودیم که البته باید با توجه به شرایط همان زمان بررسی شود.

۶. جمهوری اسلامی: این عنوان یادداشتی است که حول موضوعی سابقه‌دار مطرح گشته است؛ اسلامیت یا جمهوریت؟ مشروعیت معادل این نیست که صرفاً از رضایت و نارضایتی مردم از حکومت‌ها حرف بزنیم. این یک مسئله‌ی اخلاقی است که قلمرو آن نه حوزه‌ی فردی بلکه قلمرو اجتماع و نظام سیاسی است. نزاع موجود در کشور بر سر دو دیدگاه است که یکی مردم را ملاک حق می‌داند و دیگری خدا را محور حق دانسته است. اما در هر حال نظام موجود در کشور محصول رضایت مردمی است که خود را خدا نمی‌دانند، بلکه می‌خواهند بر پایه‌ی آنچه خدا خواسته است زندگی خود را سامان دهند.

۷. ایران سرزمین عجایب: تحلیل رفتارهای غیرقابل‌انتظاری که در برهه‌های مختلف در مواجهه با رخداد‌های گوناگون از مردم ایران سر می‌زند علت اصلی انتخاب این عنوان برای یادداشت اخیر است. در این یادداشت سعی می‌گردد به سوالاتی پرداخته شود که ذهن مخاطب را به لایه‌های عمیق هویتی انسان ایرانی، خاصه پس از انقلاب اسلامی، توجه دهد. تفسیر چرایی حادثه‌ی دوم خرداد ۷۶، راهپیمایی‌های ۲۲ بهمن و یا انتخابات مجلس در پرتو توجه به این ماهیت معماگونه‌ی هویت ایرانی که پیوند عمیق با دیانت دارد را می‌توان محورهای اصلی این یادداشت عنوان کرد.

۸. قمار بیست و پنجم: این مطلب تحلیلی جامعه‌شناختی از راهپیمایی ۲۲ بهمن سال ۱۳۸۳ است که فراتر از این سال به نوعی تحلیلی بر اتفاقی است که هرساله توسط مردم رخ می‌دهد. بسیج یک کشور به گونه‌ای



خویش و مبانی فلسفی و روش‌شناختی، ویژگی عام و جهان‌شمول خواهد شد.

اما علم دینی خود دارای تعاریف مختلفی نزد اندیشمندان و نحله‌های فکری مختلفی است که صاحب‌نظر در مسئله هستند یا حداقل خود را صاحب‌نظر می‌دانند. از نظر عده‌ای علوم اجتماعی مدرن به علت پاره‌ای تعارضات با نظام اعتقادات دینی باید از منظری کلامی مورد بازبینی قرار گیرد؛ عده‌ای دیگر با تکیه بر مبانی فلسفی و روش‌شناختی و نقد این مبانی در علم و به‌ویژه علوم اجتماعی مدرن، بازسازی و تولید علوم را بر مبنای فلسفه و روش‌شناسی دینی مورد تأکید قرار می‌دهند؛ و عده‌ای نیز در کنار این مسئله به علت رویکردی فرهنگی و تمدنی به علم، توجه به نظام موضوعات و نظام مفاهیم و مبانی فلسفی و روش‌شناختی موثر در علم و نیز الزامات فرهنگی و تمدنی و ارزش‌های بنیادین در رویکرد به هستی و انسان را مبنایی برای تعریف علوم اجتماعی اسلامی قرار می‌دهند. در گستره‌ی این تعاریف، رویکردها در طیفی از نسبی‌گرایی تا مطلق‌گرایی از حیث موضوعی و روش‌شناختی قرار می‌گیرند که سخن درباره‌ی آن خارج از حوصله‌ی این گفتار است.

اما علت این ابهام و اختلاف در تعریف این مفهوم چه چیزی می‌تواند باشد؟ اختلافی که به نظر می‌آید یکی از دلایل اصلی عدم تولید علم و نظریه‌پردازی بوده و مانع از پیشرفت مباحث و شکل‌گیری الگو یا سرمشقی برای علوم اجتماعی اسلامی می‌شود. گویی عامل و مسئله‌ای که این اختلاف از آن ناشی شده یا از آن برمی‌آید و از توجه به تعاریف آرایه شده برای این مفهوم می‌توان به آن پی برد، چرایی اهمیت این مسئله، و ضرورت و نقش علوم اجتماعی است. درحقیقت، ما هنوز نتوانسته‌ایم سوال یا مسئله‌ی خود را به عنوان قدم اول در طرح موضوع به صورت واضح و بی‌ابهام صورت‌بندی کرده و به

در آمدی بر ملزومات شکل‌گیری پارادیم علم دینی



محمد آقابگی کلاچی

دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی فرهنگی
دانشگاه علامه طباطبائی

در علوم اجتماعی را به‌صورت مختصر پاسخی درخور دهیم.

در طرح صورت مسئله‌ی این موضوع، عده‌ای علم بومی را مطرح می‌سازند که واژه‌ای پرکاربرد در ادبیات کنونی جامعه‌شناسی علم است و مختص به جامعه‌ی ایران نیز نیست و معمولا در پاسخ به چالش علم غربی در سایر جوامع طرح می‌شود. علم بومی که در این منظر به اعتبار موضوعات مورد توجه و مطالعه‌ی علم مطرح می‌شود ناظر بر این دغدغه است که علم و به تعبیر بهتر، سیستم علمی موضوعاتی را به عنوان موضوع مطالعه خود قرار دهد که ناظر بر نیازهای زیست‌بوم فرهنگی و اجتماعی آن جامعه یا اجتماع باشد. از این دید، آنچه مورد تأکید است همانا پاسخ‌گویی علم به نیازهای برآمده از جامعه است که از جامعه‌ای به جامعه‌ی دیگر متفاوت خواهد بود؛ از این روی، روش‌شناسی علم به عنوان مسئله‌ای چالش‌برانگیز در این رویکرد مطرح نبوده و علم به اعتبار محتوای

تب توجه به بومی شدن و اسلامی شدن انسان‌ها و اجتماعی چند صباحی است که در محافل علمی رسمی و غیر رسمی جامعه، از حوزه و دانشگاه گرفته تا حلقه‌های مطالعاتی و میزگردهای رسانه‌ای و حتی مباحث روزنامه‌ای، بالا گرفته است. اما در این میان، علاوه بر آن که بر سر پیوستگی، ماهیت و تعریف مسئله وفاق به چشم نمی‌خورد و در عوض اختلافی عمیق میان افراد و نحله‌های مختلف صاحب‌نظر در آن وجود دارد، درباره‌ی ضرورت و چرایی مسئله و معضل بودن تولید علوم اجتماعی اسلامی نیز وفاقی دیده نمی‌شود. همچنین علی‌رغم این دغدغه‌ی خاطر و توجه به مسئله، و گذشت چندین سال پس از طرح و پیگیری آن در چارچوب برنامه‌های مختلف، نتیجه‌ی مطلوب در این مسیر حاصل نیامده و مباحث به گونه‌ای پیش می‌رود که گویی دچار تکراری متسلسل شده است.

در این‌جا سعی می‌کنم ضمن اشاره‌ای به این اختلافات، چرایی فقدان تولید علم و نظریه‌پردازی



و دغدغه‌های عینی و ذهنی آن بر اساس رویکرد آن به هستی و مبتنی بر ارزش‌های بنیادینی است که اجتماع یا جامعه‌ی مورد نظر بر محور آن تعیین یافته است. نقش و کارکرد علوم اجتماعی در این میان - همچنان که نمونه‌ای از آن را می‌توان در محتوای علوم اجتماعی مدرن و نقش‌آفرینی آن در تاریخ تحولات مدرنیته مشاهده کرد- از یک سو، ترسیم مسیر و فرآیند چگونگی حرکت به سوی اهداف و غایات یک جامعه یا اجتماع، و از سوی دیگر، حل چالش‌ها و رفع تعارضاتی است که روند حرکت جامعه را برای نیل به آن اهداف و غایات مختل یا کند می‌کند.

در این باره، تحقق علوم اجتماعی اسلامی مستلزم تعریف صورت مطلوب و آرمانی جامعه و تمدن اسلامی در چشم‌انداز آینده‌ی انقلاب اسلامی و به تبع آن درک ضرورت عملی و عینی، و نه فقط نظری علوم اجتماعی اسلامی برای طرح ساختارها و نهادهای اجتماعی مورد نیاز برای تحقق چنین صورتی از جامعه و تمدن، و نیز نقش‌آفرینی این علوم در حل چالش‌ها و مسایل آن، و در یک کلام پاسخ به نیازها، و به عبارت دقیق‌تر، نظام نیازهای آن در حوزه‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی خواهد بود.

اما در وضعیت کنونی، و همچنان که پیش از این گذشت، در اثر خطایی استراتژیک و خلطی آشکار، هویت مطلوب اجتماعی جامعه‌ی ایران در صورتی مدرن (متجدد) به تصویر کشیده شده و افق و چشم‌انداز حرکت آینده‌ی انقلاب و نظام جمهوری اسلامی بر اساس روایتی غربی از پیشرفت تعریف شده و می‌شود. برنامه‌های پنج‌ساله‌ی توسعه است که محور اصلی برنامه‌ریزی‌های اجتماعی جامعه را تشکیل می‌دهند. با وقوع چنین حالتی و وضع چنین هدفی برای جامعه، آنچه در عمل برای نیل به این غایات و اهداف ضرورت می‌یابد نهادها و

و سستی نظام اجتماعی ما در چندصد سال اخیر، و به‌ویژه در یک قرن اخیر، در برابر غرب مدرن و حتی پیوند خوردن آرمان‌ها و اهداف نظام دینی و به عبارتی دیگر هم افق شدن چشم‌انداز تمدنی انقلاب و نظام جمهوری اسلامی با تمدن غرب، بر اساس عام و عقلانی پنداری تمدن غرب حداقل در ابعاد علمی و تکنولوژیک آن، و از آن بدتر و غیر قابل علاج‌تر، ارایه‌ی تفسیر و توجیهی دینی برای این روایت عامه‌پسند از پیشرفت منطبق با انگاره‌های عصر روشنگری - که تاریخ تحول و شکل‌گیری غرب مدرن را تاریخ رشد تفکر و عقلانیت بشر روایت کرده و غرب را در مرتبه‌ی اعلا‌ی این

ضرورت مهمی برای تولید علوم اجتماعی اسلامی و البته در طول و هم‌راستا با آنچه تا بدین جا عنوان شد وجود دارد که عمدتاً از آن غفلت می‌شود. این ضرورت نیز از استلزام و اقتضای فرهنگی و اجتماعی علم در صورت عام آن، و به‌ویژه علوم اجتماعی، برمی‌خیزد و آن پیوند و گره‌خوردگی علم با مسایل و نیازهای اجتماعی است.

پیشرفت و رشد به تصویر کشیده است - و رنگ دینی زدن به این مدعیات، امری به غایت سخت و دشوار خواهد بود.

در کنار مسئله‌ی یاد شده، ضرورت مهمی برای تولید علوم اجتماعی اسلامی و البته در طول و هم‌راستا با آنچه تا بدین جا عنوان شد وجود دارد که عمدتاً از آن غفلت می‌شود. این ضرورت نیز از استلزام و اقتضای فرهنگی و اجتماعی علم در صورت عام آن، و به‌ویژه علوم اجتماعی، برمی‌خیزد و آن پیوند و گره‌خوردگی علم با مسایل و نیازهای اجتماعی است. علم در هر موقعیت فرهنگی و تمدنی و یا در هر جامعه یا اجتماعی پاسخ به مسایل، نیازها

وفاق بر سر آن نایل آییم. صورت‌بندی مسئله مشتمل بر پاسخ به این سوالات است که «معضل و چالش ما در مسئله‌ی اخیر چیست؟» و چه چیز یا مشکلی را در علوم اجتماعی مدرن دیده‌ایم که آن را مضر به حال جامعه و یا ناکارآمد و بی‌کفایت در حل مسایل و چالش‌های جامعه یا رهنمونی آن به سوی اهداف و مقاصدش یافته‌ایم؟»

پاسخ به این سوالات در نزد اصحاب و نحله‌های فکری داعیه‌دار موجود در فضای کنونی جامعه، اعم از حوزه و دانشگاه، اختلافی به دامن‌های تعاریف ارایه شده برای علم اسلامی و علم بومی دارد و اساساً اختلاف در تشخیص چرایی و ضرورت مسئله است که آن اختلاف در تعاریف را تولید می‌کند. آیا چالش علوم اجتماعی مدرن برای ما در استحالته‌ی عقیدتی و ارزشی دانش‌آموختگان آن است یا تولید و بازتولید اپوزیسیون تئوریک برای نظام جمهوری اسلامی؟ و یا معارضه‌ی آن را در مقیاسی فراتر و در وجهی فرهنگی و تمدنی لحاظ می‌کنیم؟ ...

به نظر می‌رسد تنها بعد از وقوف به این مسایل و اجماع در پاسخ به این سوالات به شکلی صحیح، قادر خواهیم بود مسئله‌ی خود در باب علم یا علوم اجتماعی اسلامی را طرح و در پیستی و ماهیت آن توافق کنیم. درحقیقت، تا این توافق در نظام شناختی - ذهنی عالمان و اندیشمندان جامعه حاصل نیاید امید بستن به هر گونه نظریه‌پردازی و تولید علم نافع به حال جامعه، امیدی واهی خواهد بود و ما همچنان درگیر مباحث فلسفی پیش‌پارادایمی خواهیم ماند. این توافق همانا توافق بر سر جامعه و تمدن مطلوب دینی مبتنی بر فلسفه‌ی تاریخ اسلامی و نقش علوم اجتماعی در آن است، و البته همان‌طور که پیداست نیل به چنین توافقی به دلایلی چند و از آن جمله قدرت شگرف فرهنگی و تمدنی غرب از یک سو، و رخوت

ساختارهایی است که در ربط و پیوندی ارگانیک با آن‌ها بوده و کارکرد لازم را ارائه دهند؛ بهترین راه دسترسی به آن نیز بهره‌مندی از ساختارها و نهادهای اجتماعی مدرن است که، به زعم کارگزاران توسعه و مدرنیزاسیون، کارآمدی خود را در امتحان پیشرفت غرب با موفقیت آشکار کرده و به اثبات رسانده‌اند. در نتیجه علاوه بر آن که احساس نیازی به ساختارها و نهادهای اجتماعی غیر از آنچه در مدرنیته شکل گرفته‌اند به وجود نمی‌آید، بلکه نهادها و ساختارهای اجتماعی موجود در جامعه‌ی پیشامدرن یا سنتی نیز به تدریج از میان می‌روند یا تضعیف می‌شوند. به این ترتیب، نیاز و ضرورتی برای علوم اجتماعی اسلامی احساس نخواهد شد و حتی فراتر از آن علوم اجتماعی مدرنی که در دانشگاه‌ها تدریس می‌شوند نیز عملاً موفق به تولید علم نمی‌شوند و ضرورتی برای نظریه‌پردازی - اگر به فرض، آن را ممکن بدانیم - در آن نیز ایجاد نخواهد شد؛ چرا که تصور می‌شود غرب مدرن و نظام علمی عقلانی آن همواره بهترین راهکار و نسخه‌ی پیشرفت را ارائه می‌دهد و در صورت لزوم و در مواجهه با چالش‌های احتمالی می‌توان آن را به عاریه گرفت و در جامعه به کار بست.

آنچه در این جا گفته می‌شود نه تصویری خیالی و مسئله‌ای انتزاعی، بلکه واقعیت عینی برنامه‌ریزی اجتماعی در جامعه و نحوه‌ی رفتار برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران و مجریان توسعه در ایران، در مواجهه با چالش‌های اجتماعی و تلاش برای فایق آمدن بر مشکلات جامعه و جامعه‌ی عمل پوشاندن به اهداف انقلاب، بعد از دوران دفاع مقدس و از آن هنگام که توسعه و مدرنیزاسیون - بعد از وقفه‌ای چندساله، ناشی از وقوع انقلاب اسلامی، و هشت سال جمگ تحمیلی - برای ما به مثابه مسیر نیل به اهداف و غایات انقلاب مطرح شد و دغدغه‌ی آن فکر و ذهن نخبگان ما را مشغول کرد، می‌باشد.

سیاستی که یا به نتیجه‌ی دلخواه نرسیده یا این‌که هزینه‌ای گزاف را بر جامعه و به بهای از دست دادن بسیاری از مولفه‌های مطلوب اجتماعی در قبال دستیابی به شاخصه‌هایی از توسعه‌یافتگی بر ما تحمیل کرده است.

همچنین با ترسیم آن غایات و تحقق این ساختارها و نهادهای اجتماعی در جامعه و به استلزام و اقتضای ساختاری آن‌ها، نیازها و مسایلی که در جامعه تولید و بازتولید می‌شوند، نیازهایی مبتنی بر فرهنگ و ارزش‌های مدرن بوده که پاسخ‌گویی به آن‌ها متوجه علوم اجتماعی مدرن خواهد بود و ضرورتی برای توجه به تولید علوم اجتماعی اسلامی ایجاد نخواهد

◀ **صورت‌بندی مسئله مشتعل بر پاسخ به این سوالات است که «معضل و چالش ما در مسئله‌ی اخیر چیست؟» و چه چیز یا مشکلی را در علوم اجتماعی مدرن دیده‌ایم که آن را مضر به حال جامعه و یا ناکارآمد و بی‌کفایت در حل مسایل و چالش‌های جامعه یا رهنمونی آن به سوی اهداف و مقاصدش یافته‌ایم؟**

کرد. دقیقاً به علت همین مسئله است که ضرورت عینی علم اجتماعی اسلامی برای ما محسوس نیست و در عمل، علی‌رغم همه‌ی شعارها، اثری از تولید آن به علت این اختلال مشاهده نمی‌شود.

بنابراین تحقق علوم اجتماعی اسلامی، از یک سو، مستلزم تحول در نظام ذهنی و شناختی اندیشمندان و نخبگان جامعه و رسیدن به یک توافق پارادایمی در ضرورت و چیستی علوم اجتماعی اسلامی و تدوین و صورت‌بندی صحیح این مسئله و معضل است، و از سوی دیگر، باید با جبران خطای استراتژیک یکسان‌پنداری اهداف جامعه‌ی اسلامی با تمدن غرب حتی در وجوه علمی و تکنولوژیک آن، ترسیم

صورت مطلوب اجتماعی دین یا جامعه‌ی دینی و تمدن اسلامی وجه همت آن‌ها و البته پذیرش سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان اجتماعی قرار گیرد تا نهادسازی و طرح و ترسیم ساختارهای اجتماعی و تلاش برای حل چالش‌های پیش روی آن، مبنایی عینی و ضرورتی محسوس برای نظریه‌پردازی و تولید علم اجتماعی اسلامی فراهم آورد. در غیر این صورت، نظریه‌پردازی و تولید علم در معنای حقیقی آن شعاری بیش نخواهد بود. ■

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- این دو اصطلاح را به هیچ عنوان، نباید یکی پنداشت. درباره‌ی اختلاف این دو در ادامه، سخن به میان آمده است.
- ۲- البته روایتی از علم بومی نیز وجود دارد که با فرهنگی قلمداد کردن علم، چه از حیث موضوعی و چه از لحاظ معرفت‌شناختی و روش‌شناختی، در تقابل با این دیدگاه قرار می‌گیرد و عملاً نسیب‌گرایی موضوعی و روش‌شناختی در علم را مورد تأکید قرار می‌دهد. علم دینی در برخی از روایت‌ها و تعاریف در قلمروی این تعریف از علم بومی قرار می‌گیرد. اما باید تأکید کرد که اصطلاح علم بومی در ایران عمدتاً از موضع اول اظهار می‌شود.
- ۳- توماس کوهن با ملاحظه‌ی تاریخ علم، بر خلاف روایتی متعارف از ظهور نظریه‌های علمی، ظهور یک پارادایم علمی را مبتنی بر توافق اجتماع علمی تعریف می‌کند و این توافق را یکی از کارکردهای پارادایم و شرط پایداری آن اجتماع علمی قلمداد می‌کند که بستری برای تولید علم نرمال یا متعارف را فراهم می‌سازد. این توافق شامل توافق بر سر موضوعات مجاز مورد بررسی و اصول معرفت‌شناختی و ملاحظات روش‌شناختی است. در فقدان این توافق که کوهن آن را پیش‌پارادایم تعریف می‌کند عمده‌ی مباحث در چارچوبی فلسفی در باب موضوعات فوق جریان دارد.
- ۴- طرح سوال یا صورت‌بندی مسئله در هر شاخه‌ای از علم و معرفت که باشد اولین مرحله و در عین حال حساس‌ترین و اساسی‌ترین اقدام در پاسخ به آن سوال و یا حل مسئله است؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت طرح دقیق مسئله، خود، نیمی از حل آن است. اما حداقل در این مسئله به نظر می‌آید در عین سادگی و سهولتی که در ابتدا به چشم می‌آید، در عمل، دشواری و صعوبتی خاص بر آن مترتب شده است.
- ۵- این مسئله حداقل در صورت نظری مستلزم آن است که جوامع دارای فرهنگ‌های مختلف از آن‌جایی که غایات متفاوتی را مقصد خود می‌دانند، و به تناسب این غایات نیازهای متفاوتی ایجاد و خواسته‌های گوناگونی را مشروع می‌سازند، می‌توانند علوم اجتماعی متفاوتی داشته باشند؛ اگر چه، به‌عینده، در عصر حاضر سطره‌ی فرهنگی مدرنیته تشخیص و تحقق آن را مشکل می‌سازد.



اقدامات تحولی

اصول و مبانی نقشه

دانشگاه اسلامی بررسی شد

● دوپست و سی و ششمین جلسه‌ی «شورای اسلامی شدن دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی» شورای عالی انقلاب فرهنگی، با حضور نایب رییس و سایر اعضای این شورا، در محل دبیرخانه‌ی شورای عالی انقلاب فرهنگی برگزار شد. در این جلسه، ادامه‌ی بررسی اصول و مبانی دانشگاه اسلامی در دستور کار قرار گرفت و بخش‌هایی از آن به شرح زیر به تصویب رسید:

- حاکمیت اصول اعتقادی، احکام و اخلاق اسلامی در تمامی ابعاد دانشگاه؛
- خردورزی و عقلانیت؛
- تقدم تزکیه بر تعلیم؛

- تعهد به آرمان‌های انقلاب اسلامی؛

- قدسی بودن علم و محیط‌های علمی.

گفتنی است، این اصول بر اساس آموزه‌های دینی قرآن کریم و سنت معصومین (علیهم السلام) و همین‌طور، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، رهنمودهای امام راحل (ره) و رهبر معظم انقلاب، سند چشم‌انداز بیست‌ساله، و اسناد ملی مرتبط با دانشگاه همچون نقشه‌ی جامع علمی کشور تنظیم شده است.

اعلام آمادگی دانشگاه استرالیا برای ایجاد رشته‌های علوم انسانی اسلامی

● ارسلان قربانی، قائم‌مقام وزیر علوم در امور بین‌الملل، از اعلام آمادگی دانشگاه نیو ساوت‌ولز (new south wales) استرالیا در زمینه‌ی ایجاد رشته‌های علوم انسانی با رویکرد و رهیافت اسلامی خبر داد. وی در خصوص جزئیات دیدار با قائم‌مقام رییس این دانشگاه اظهار داشت: یکی از مباحث مطرح شده در این دیدار، پیشنهاد راه‌اندازی و تأسیس کرسی اسلام‌شناسی در این دانشگاه استرالیایی بود. ما اعلام آمادگی کردیم تا اگر آن‌ها تمایلی داشته باشند برای راه‌اندازی این کرسی به آن‌ها کمک کنیم. وی افزود: همچنین قائم‌مقام رییس دانشگاه نیو ساوت‌ولز استرالیا از تمایل این دانشگاه برای ایجاد رشته‌های علوم انسانی که براساس رهیافت و رویکرد اسلامی است، مانند اقتصاد اسلامی

و امور مالییه اسلامی، به کمک دانشگاه‌های ایرانی خبر داد.

در ایران، بومی‌سازی و اسلامی‌سازی علوم انسانی هم‌معناست

● در پنجاه و دومین جلسه‌ی «شورای تحول و ارتقای علوم انسانی» شورای عالی انقلاب فرهنگی، حجت‌الاسلام محمدیان، رییس نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، گزارشی از نگرش‌ها و نظریات رایج در موضوع نگاه اسلامی به علوم انسانی ارائه کرد.

وی در این زمینه گفت: ما معتقدیم بومی‌سازی علوم انسانی در کشور ما مترادف با اسلامی‌سازی این علوم است، زیرا فرهنگ بومی کشور ما متأثر از اسلام است. البته در موضوع تحول و ارتقای علوم انسانی، نباید جنبه‌های مثبت علوم انسانی غربی رایج را انکار کنیم؛ بلکه لازم است از مفهوم «مبانی غربی علوم انسانی» کاملاً ابهام‌زدایی شود تا مشخص گردد کدام بخش از علوم انسانی فعلی با نگاه و رویکرد غربی است.

حجت‌الاسلام محمدیان ادامه داد: جریان‌هایی که در این سه دهه‌ی پس از انقلاب شاهد آن بودیم، نظیر دفاع مقدس، می‌تواند مبانی انسان‌شناسی و جهان‌بینی متعارف در غرب را به چالش بکشاند. گام بعدی ما نیز باید معطوف به تولید فلسفه‌ی علم اسلامی به معنای اسلامی‌سازی معرفت

باشد.

عضو ستاد راهبری اجرای نقشه‌ی جامع علمی کشور تاکید کرد: اصلاح نظام علمی کشور که ما در سند دانشگاه اسلامی بر آن تاکید کرده‌ایم، ایجاد رقابت در تولید علم، توجه به تجربیات مفید و ایجاد پژوهشگاه‌ها و قطب‌های علمی از اقدامات دیگری است که باید در راه تحول و ارتقای علوم انسانی انجام شود.

همچنین، محمدیان با اشاره به فعالیت‌ها و اولویت‌های شورا در سال ۹۱ به تشریح روند تصویب و اجرای سند اسلامی شدن دانشگاه‌ها، نکات ضروری و قابل توجه تدوین نقشه‌ی مهندسی فرهنگی، گام‌های اساسی در بحث تحول علوم انسانی و لزوم تعریف نظام فرهنگی دانشگاه‌ها پرداخت. وی تصریح کرد: همان طور که قرارگاه محل برنامه‌ریزی‌های کلان است، شورای عالی هم برنامه‌ریزی و مدیریت کلان فرهنگی نظام را بر عهده دارد و مصوبات آن برای همه‌ی دستگاه‌ها لازم‌الاتباع است.

رفع نقایص سند دانشگاه اسلامی در سال ۹۱

● حجت‌الاسلام شاطری، دبیر شورای اسلامی شدن دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی، با اشاره به بازنگری و به‌روزرسانی سند دانشگاه اسلامی، گفت: بازنگری و به‌روزرسانی همراه با تکمیل پازل اجزای سیاستی سند دانشگاه اسلامی و رفع و تکمیل نقایص آن

از اولویت‌های سال ۹۱ شورای اسلامی شدن دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی است.

حجت‌الاسلام دکتر شاطری، با بیان این‌که اولین سند دانشگاه اسلامی مربوط به ۱۴ سال قبل است که بخش‌هایی از سند اول اجرایی و بخشی نیز اجرایی نشده است، اظهار کرد: همچنین قسمت‌هایی از سند نیازمند بازنگری و یا ایجاد ساختارهای لازم است که تمامی این موارد در به‌روزرسانی سند مد نظر قرار می‌گیرد. این رویکرد مستلزم رفع ابهامات مدیریتی در تدوین مبانی تئوریک سند، تعیین وزن و اولویت هر کدام از سیاست‌ها و اقدامات، سهم و وظیفه‌ی سازمان‌ها و رفع اختلالات و کاستی‌های ساختاری است.

وی ضرورت بازنگری سند پیشین دانشگاه اسلامی را که مصوب سال ۱۳۷۶ بوده است را امری اجتناب‌ناپذیر و معقول در فرآیند راهبری جریان اسلامی‌سازی دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی برشمرد که در این بازنگری تعیین شاخص‌ها، رفع ابهامات نظری و تئوریک، تدوین نگاه نهادی و اتخاذ رویکرد عینی - اجرایی در تدوین راهبردها و اقدامات از جدی‌ترین نکات مورد توجه شورا خواهد بود.

شاطری در ادامه، با اشاره به توجه و تمایل ذاتی دانشگاه‌ها به ابعاد آموزشی و پژوهشی و غفلت از ابعاد فرهنگی - تربیتی در کنار ضعف سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی جامع و فراگیر فرآیند تربیتی دانشجویان بدو ورود تا لحظه‌ی خروج از دانشگاه تاکید کرد: لزوم توجه ویژه به تدوین نظام جامع تربیتی و تامین اقتضانات حوزه‌ی تربیت در نظام آموزشی کشور با توجه



فعالیت خواهد کرد. در حال حاضر مجوز این پژوهشگاه در دستور شورای توسعه‌ی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری است و پس از این که وزارت علوم مجوز کلی را ابلاغ کند این پژوهشگاه شروع به کار خواهد کرد. در این پژوهشگاه مسایل علوم انسانی با اسلام تطبیق داده می‌شود.

شریعتی در تشریح ساختار و اهداف این پژوهشگاه خاطر نشان کرد: پژوهشگاه علامه طباطبایی از پنج پژوهشگاه با عناوین علوم اقتصادی، ترجمه، ارتباطات، حاکمیت، و سیاست تشکیل شده است؛ در مجموع، چشم‌اندازی که برای پژوهشگاه قم در نظر گرفته شده است، در حیطه‌ی پژوهش و نیز ارتباط حوزه و دانشگاه تعریف می‌شود. در این پژوهشگاه فضایی فراهم می‌گردد تا دانشجویان دوره‌ی دکترا بتوانند با استفاده از استادان صاحب‌نظر در دانشگاه به مباحث مرتبط با حوزه بپردازند.

رونمایی از محصولات

مرکز دایره‌المعارف اسلامی

همایش رونمایی از محصولات مرکز پژوهشی دایره‌المعارف اسلامی، با سخنرانی حجت‌الاسلام دکتر احمد ابوترابی، رییس مرکز پژوهشی دایره‌المعارف علوم عقلی اسلامی، برگزار شد. وی در ابتدای این همایش گفت: آنچه امروز رونمایی می‌شود حاصل هشت سال

در تدوین سند استفاده خواهد شد.

حجت‌الاسلام نبویان

رییس کمیته‌ی

تحول در علوم انسانی

انتخابات هیئت ریسه‌ی یکی از کمیته‌های جدید آموزش و تحقیقات مجلس نهم، با عنوان کمیته‌ی علوم انسانی و اسلامی شدن دانشگاه‌ها، انجام شد و در پایان حجت‌الاسلام سید محمود نبویان به عنوان رییس، زهره طبیب‌زاده به عنوان نایب‌رییس و عباس مقتدایی به عنوان دبیر این کمیته برگزیده شدند.

گفتنی است کمیته‌های آموزش و پرورش، آموزش‌های مهارتی، علوم انسانی و اسلامی شدن دانشگاه‌ها، آموزش عالی و آموزش پزشکی و تحقیقات و فناوری کمیته‌های پنج‌گانه‌ی آموزش و تحقیقات مجلس نهم را تشکیل می‌دهند.

راه‌اندازی پژوهشگاه علوم

انسانی تطبیقی در قم

دکتر سیدصدرالدین شریعتی، رییس دانشگاه علامه طباطبایی(ره)، از تأسیس پژوهشگاه علامه طباطبایی خبر داد و گفت: این پژوهشگاه یک شعبه در قم خواهد داشت که با عنوان «پژوهشگاه علوم انسانی تطبیقی»

به مسایل و مشکلات فعلی محرز است. عضو هیات علمی دانشگاه علوم پزشکی تهران با بیان این که یکی از سیاست‌گذاری‌های اصلی در سند دانشگاه اسلامی حرکت به سمت تولید علم دینی است، تصریح کرد: به عنوان نمونه، در حال حاضر حوزه‌ی علمیه با بدنه‌ی آموزش عالی کشور در تعامل و ارتباط سازنده نیست و هر یک برای خود مبانی و اصول جداگانه‌ای دارند؛ بنابراین برای ایجاد دانشگاه اسلامی باید بتوانیم ساختار ارتباطی بین حوزه و دانشگاه را اصلاح کنیم. توسعه و تقویت تعامل علمی و همه‌جانبه میان حوزه و دانشگاه به منظور دستیابی به دانش تمدنی با رویکرد اسلامی در عرصه‌ی علم و فرهنگ، و نیز دستیابی به علم مبتنی بر آموزه‌های دینی و حیاتی و فرهنگ برخاسته از نگرش اسلامی از مختصات و لوازم این حرکت نوین است.

شاطری مهم‌ترین عناصر ساختار جدید سند دانشگاه اسلامی را مبتنی بر نکات برگرفته از آسیب‌شناسی سند پیشین و تجربه‌ی فرآیند قبلی شامل بیان «اصول و مبانی حاکم بر فرآیند تحول دانشگاه اسلامی از وضعیت موجود به وضعیت مطلوب»، ترسیم «چشم‌انداز دانشگاه اسلامی در افق ۲۰ ساله»، «اهداف چشم‌انداز»، تبیین «الگوی مفهومی»، تدوین «اقدامات اجرایی مناسب در راستای تحقق سیاست‌ها»، تدوین «شاخص‌های کارآمد برای ارزیابی» و «نگاشت نهادی و تعیین وظایف اختصاصی هر دستگاه» عنوان کرد که در این زمینه با تدوین سامانه‌ای از مشارکت و همفکری دانشگاه‌ها و دستگاه‌ها

تلاش بی‌وقفه‌ی استادان و هیئت‌های علمی است که باید از تمامی این عزیزان تشکر کرد. این مجموعه به دو صورت نرم‌افزار و کتاب در دسترس محققان و پژوهشگران قرار خواهد گرفت که هر کدام دارای ویژگی‌های منحصر به فردی است. ما می‌توانیم این مجموعه را یکی از تولیدات ملی بدانیم زیرا دارای استانداردهای بین‌المللی است و متخصصان و شوراهای علمی روی تک‌تک این اصطلاحات بحث کرده و سال‌ها برای آن وقت گذاشته‌اند.

ابوترابی در تشریح برخی از مشخصات این محصولات بیان کرد: تهیه‌ی فهرست درختی اصطلاحات، تعریف، منابع، متن منابع و ... از ویژگی‌های خاص این اصطلاح‌نامه‌هاست که باید مورد نظر قرار گیرد. البته باید توجه داشت که نرم‌افزارهای این اصطلاح‌نامه‌ها برای محققان و پژوهشگران تهیه شده و بهره‌برداری از آن به صورت کتابخانه‌ای مناسب و مقدر نیست.

ایران پیش‌تاز در تولید علوم انسانی اسلامی

● رییس مرکز علوم انسانی پژوهشگاه المصطفی ایران را در تولید علوم انسانی اسلامی پیش‌تاز دانست.

به گزارش ستاد خبری نخستین کنگره‌ی علوم انسانی اسلامی، حجت‌الاسلام و المسلمین محسن ملک‌افضلی با اشاره به این‌که ابعاد مختلف انسانی در علمی

مانند فقه، کلام و فلسفه مورد مطالعه قرار می‌گیرد، گفت: تنها علمی قدرت بررسی ابعاد معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی را در انسان دارد که از مبانی و اصول اسلامی سرچشمه گرفته باشد.

وی افزود: علوم انسانی اسلامی ترکیب وصفی و ابسته به صفت انسان است و متمایز از ایدئولوژی‌های غربی و مادی‌گرا تعریف می‌شود. با بهره‌گیری از آموزه‌های دینی و اسلامی می‌توان سعادت و تکامل انسان را تضمین کرد.

ارسال ۵۳۹ اثر به پایانه‌های جشنواره‌ی علمی

● بنابر اعلام دبیرخانه‌ی پانزدهمین دوره‌ی جشنواره‌ی پایانه‌های سال دانشجویی و یازدهمین دوره‌ی پژوهش برتر دانشجویی، ۵۳۹ پایان‌نامه به این دوره از جشنواره ارسال شده است.

این جشنواره در سه بخش به صورت اصلی، جنبی و ویژه انجام می‌شود که در بخش اصلی پایان‌نامه‌های فارغ‌التحصیلان دوره‌های کارشناسی ارشد و دکترای دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه‌ی کشور در گروه‌های فنی و مهندسی، پزشکی و دامپزشکی، معماری و هنر، علوم انسانی و اجتماعی، کشاورزی و منابع طبیعی، علوم پایه و علوم دینی (جایزه‌ی علامه شیخ بهایی) مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

بنابر گزارش دبیرخانه‌ی پانزدهمین دوره‌ی جشنواره پایانه‌های سال دانشجویی و یازدهمین دوره‌ی پژوهش برتر دانشجویی، ۵۳۹ پایان‌نامه به این دوره از جشنواره ارسال شده است که در گروه فنی مهندسی ۷۶ پایان‌نامه، در گروه علوم پایه ۳۹ پایان‌نامه، در گروه علوم پزشکی ۱۷ پایان‌نامه، در گروه کشاورزی و منابع طبیعی ۳۶ پایان‌نامه و در گروه هنر و معماری نیز ۲۰ پایان‌نامه به دبیرخانه ارسال شده است. همچنین تعداد کل پایان‌نامه‌های ارسالی در گروه علوم انسانی و اجتماعی ۲۷۱ پایان‌نامه است. در بخش جنبی ۵۵ طرح پژوهشی و در بخش ویژه نیز ۲۵ پایان‌نامه به دبیرخانه‌ی پانزدهمین دوره‌ی جشنواره‌ی پایانه‌های سال دانشجویی و یازدهمین دوره‌ی پژوهش برتر دانشجویی ارسال شده است.

گفتنی است این جشنواره هر ساله، از سوی سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی و با همکاری نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، وزارت ورزش و جوانان، سازمان همیاری اشتغال فارغ‌التحصیلان جهاد دانشگاهی، و معاونت گردشگری سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری برگزار می‌شود.

پایانه‌های برتر طی مراسمی در یکی از دانشگاه‌های کشور و با حضور شخصیت‌های علمی و فرهنگی معرفی و جوایز ارزشمندی به این آثار اهدا خواهد شد.

علوم تربیتی و روان‌شناسی

- کارآمدی حداقلی علوم انسانی غربی
- برای تحول باید گسست‌ها را برطرف کرد
- آسیب‌شناسی مشاوره
- اصول اخلاقی و ارزش‌های فرهنگی در مشاوره
- جهان طبیعت، مدرسه‌ی تربیت است
- دومین همایش ملی روان‌شناسی، مشاوره و دین



کارآمدی حداقلی علوم انسانی غربی



گفتگو با: دکتر سید محسن علامه

◀ دکتر سید محسن علامه، عضو هیئت علمی دانشکده‌ی علوم اداری و اقتصاد دانشگاه اصفهان است. وی از جمله استادان فعال و جوان دانشگاه اصفهان به شمار می‌رود که به واسطه‌ی تسلط به متون دینی، نظرات صائبی در زمینه‌ی علوم انسانی اسلامی و بومی دارد. وی معتقد است علوم انسانی غربی در ایران کارآمدی حداقلی داشته و برای تحقق هدفی مانند تعالی انسان کفایت لازم را ندارد. ولی علوم انسانی‌ای که در سایه‌ی بینش توحیدی تولید شده و در واقع، بر اساس اجتهاد در متون دینی، به منظور کشف اصول موضوعه‌ی علوم انسانی صورت گرفته بسیار کارآمد است؛ برای آشنایی با این نظرات مصاحبه‌ای در زمینه‌ی ضرورت تحول در علوم انسانی با دکتر علامه انجام دادیم.

■ به کوشش: محسن رفیعی ■

■ این اعتقاد که وضعیت فعلی علوم انسانی در کشور ما مطابق با شرایط و نیازهای جامعه‌ی ما نیست را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

این سؤال را طبیعتاً از منظر رشته‌ی تخصصی خودم می‌توانم ببینم. در افق جامع‌تری که همه‌ی علوم انسانی مد نظر قرار گیرد شاید نگاه عالمانه‌تر و سیستمی‌تری را بطلبید. ولی قدر مسلم این است که مفاهیم علوم انسانی در جامعه‌ی ما مفاهیم تقلیدی و وارداتی است؛ مفاهیم بومی ناب تولید شده در داخل نیست. یعنی آموزه‌های علوم انسانی آموزه‌هایی است که بر اساس جهان‌بینی مصرف و جهان‌بینی این‌دنیایی و آباد کردن دنیایمان استوار است. خوب، طبیعتاً با این جهان‌بینی می‌شود فاجعه‌بار بودن وضعیت علوم انسانی را حدس زد. دیگر نیاز به بصیرت هم نیست تا بفهمیم مطابق با شرایط و نیازهای جامعه‌ی ما نیست، چون نیازها در جوامعی که علوم انسانی در آن‌ها رشد پیدا کرده بر اساس آن جهان‌بینی الحادی و -نه جهان‌بینی توحیدی- شکل گرفته است؛ یعنی بر اساس روان‌شناسی مصرف و ایجاد انگیزه و میل به مصرف افزون‌تر و نیازهای کاذب در انسان‌ها، و خوب، قطعاً این مطابق با شرایط و نیازهای جامعه‌ی ما نیست.

البته این که علوم انسانی امروز در غرب متولد شده قابل تأمل است. جای بحث و سوال دارد که واقعا خیزش‌گاه و مهد تولد این علوم کجا بوده است. ولی اگر فرض کنیم [از] آنجاست [که] مثلاً علوم انسانی توسعه پیدا کرده، و بر اساس ایدئولوژی مادی و مادی‌گرایی و مصرف‌گرایی و ایجاد احساس نیاز شکل گرفته، شاید برخاسته از عمق ضمیر و طبیعت وجودی انسان‌ها نباشد. علوم انسانی در کشور ما اساس و پایه‌ی بومی ندارد. این علوم برخاسته از پژوهش‌های بومی که نشان بدهد جامعه‌ی ما چه افقی را باید طی کند و بر اساس کدام رویکرد و روش‌شناسی جلو برود، نیست. یعنی واقعا ما بیش از این که تولیدکننده‌ی علوم انسانی باشیم مصرف‌کننده‌ایم و به جای آن که «فیدر» باشیم «بوزر» ایم که خودش بزرگ‌ترین معضل بخش آکادمیک ماست. ما باید صادرکننده‌ی این علوم باشیم؛ زیرا منابع دینی ما - چه روایی، چه قرآنی - مشحون از همین آموزه‌هاست. ما مثلاً به یک آموزه به نام «هوش اخلاقی» که

باشیم و در آن مثل همه‌ی رفتارهای انسانی که احکامی بر آن مترتب است، احکامی را برای تمامی رفتارهای یک مدیر مترتب کنیم.

■ **برخی معتقدند که اگر وظیفه‌ی علم را تبیین و توصیف پدیده‌ها بدانیم - نه تجویز - در این صورت مفهوم غربی یا اسلامی بودن برای علم معنی پیدا نمی‌کند. آیا شما با این نظر موافق‌اید؟**

لزوماً این‌طور نیست که علم فقط کار توصیف را انجام دهد؛ مثلاً نظریه‌ی توماس کوهن در ساختار انقلاب علمی‌اش معتقد است نظریه‌ی من توصیفی نیست، بلکه کارکردی است؛ آمده کارکردها را تبیین می‌کند، چیزی فراتر از توصیف است. یا بسیاری از نسخه‌هایی که در رفتار سازمانی در حوزه‌ی مدیریت بحث می‌شود تجویزی است، پرسکرپتیو است؛ این کار را بکنید، این کار را نکنید. وقتی بحث، تجویزی شد، مباحث کارکردی می‌شود. طبیعتاً اینجا نسخه‌ی غلط نه تنها شفاف‌بخش نیست، بلکه خطرناک است.

■ **در حوزه‌ی روش‌شناسی می‌توان از دستاوردهای آن‌ها استفاده کرد یا نه؟**

نظرم این است که در حوزه‌ی روش‌شناسی می‌توانیم از روش‌های آنان استفاده کنیم ولی در حوزه‌ی حقیقت‌یابی و راه‌یابی به حقیقت و جوهر علوم انسانی، ما نباید الزماً راهی که آن‌ها پیموده‌اند را بپیماییم. برای این‌که آن‌ها بر اساس مبانی شناخت‌شناسی خودشان و جهان‌بینی فلسفی خودشان پیش رفته‌اند؛ یعنی مبانی آنتولوژی و اپیستمولوژی آن‌ها از اساس، با ما متباین و متفاوت است. ما در سلسله مراتب وجود، خدا را در عالم هستی، محور قرار می‌دهیم اما آن‌ها خدا را از معادله حذف کرده‌اند. گذشته از روان‌شناسی

چیست؟ منظورمان از کارآیی چیست؟ کارآیی برای چه؟ برای آباد کردن دنیایمان؟ کارآیی برای این که بتوانیم زندگی مادی‌مان را بچرخانیم؟ ای بسا نسخه‌ی آرمان‌شهر ما برای بنای یک معماری علوم انسانی همین نسخه‌ای باشد که در غرب است - که البته من عرض کردم آن هم ناقص است - ولی واقعاً اگر منظور از کارآمدی علوم انسانی فقط بحث‌های روش‌شناختی این علوم نباشد و مباحث آنتولوژی و اپیستمولوژی را هم بیاوریم، و آنتولوژی (هستی‌شناسی) را مقدم بر اپیستمولوژی (شناخت‌شناسی) بدانیم - که هست، باید بگوییم «نه» کفایت ندارد؛ چون پرسش درباره‌ی چیستی یا ماهیت، از پرسش درباره‌ی چگونگی بسیار مهم‌تر است.

الآن سؤال اصلی این است که «چرا باید دنبال علوم انسانی برویم و با چه هدفی؟» اصلاً ماهیت، ذات و جوهر این علوم انسانی چیست و ناظر بر چه باید باشد؟ ما اول باید هدف از علوم انسانی را تبیین کنیم تا بتوانیم ببینیم آیا این آموزه‌ها کفایت‌مند بوده یا نه. پس اگر ما جهان‌بینی الحادی را مبنا قرار بدهیم شاید بشود در کارآمدی آن (حداقل کارآیی نسبی) و تأیید آن کارآیی سخن گفت ولی اگر هدف از علوم انسانی رساندن انسان - انسان بماهو انسان به قول فلاسفه، نه بماهو منبع تولید، نه بماهو سازمان - به قله‌های کمال و تعالی باشد، طبیعی است علوم انسانی موجود که وارداتی است کفایت لازم را البته، ندارد. ولی علوم انسانی‌ای که در سایه‌ی بینش توحیدی تولید شده و در واقع، بر اساس اجتهاد در متون دینی، به منظور کشف اصول موضوعه‌ی علوم انسانی صورت گرفته بسیار کارآمد است؛ مثلاً اگر مدیریت به عنوان یکی از شاخه‌های علم‌الاجتماع و علم‌الاجتماع به عنوان یکی از شاخه‌های اصلی علوم انسانی مطرح باشد، ما در این زمینه می‌توانیم «رساله‌ی ادارت» داشته

برمی‌خوریم می‌بینیم چقدر این‌ها کم‌محتوا و ساده هستند. آن‌ها چند مؤلفه که جزو بدیهیات اخلاقی ماست را به عنوان مؤلفه‌های هوش اخلاقی مفهوم‌پردازی می‌کنند و به خود ما تحویل می‌دهند؛ حال آن‌که در اسلام می‌بینیم فلسفه‌ی بعثت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) اخلاق است. اگر کسی راجع به اخلاقیات حرفی برای گفتن داشته باشد در همین کشور است. چنین موضوعی از متن همین فرهنگ باید برخیزد، محتوایش از دل همین فرهنگ باید طراحی و بعد به محافل آکادمیک دنیا ارائه شود.

■ **فرمودید که ما مصرف‌کننده‌ی علوم انسانی غربی هستیم. اگر این علوم به درد ما بخورند، مصرف‌کننده‌ی بودن اشکالی دارد؟**

علوم آن‌ها اصلاً هیچ سنخیت و تناسبی با نیازهای فرهنگی و اجتماعی ما ندارد. فرض کنیم هدف علوم انسانی این باشد که انسان را به تعالی برساند. تعریفی که غرب از نیاز دارد با تعریفی که من در جهان‌بینی خودم از نیاز دارم بسیار متفاوت است. اصلاً رویکردها فرق دارد. هدف او آباد کردن دنیا، لذت‌گرایی، هدونیزم و امثال آن است؛ هدف من آباد کردن آخرت فرد است که البته مستلزم آباد کردن دنیا هم می‌شود. ما اعتقاد داریم که به هر حال معمار انسان می‌تواند منبع اصلی این علوم را به ما بدهد و معمار هستی و کائنات خداست. وقتی خدا را از معادله‌ی علم حذف کنیم و با نگاه پوزیتیویستی علوم انسانی تولید کنیم، محتوای فقیر و بی‌ربطی از درونش در می‌آید.

■ **به نظر شما علوم انسانی فعلی در کشور کفایت و کارآیی لازم را دارد؟**

به نظر من این سؤال مجمل است؛ یعنی مستعد تفسیر و تنوع برداشت است. منظورمان از کفایت

مثل یونگ، ویلیام جیمز یا معدود روان‌شناسان دیگری که حتی بر سردر خانه‌هایشان نوشتند: «چه بخوانید، چه نخوانید، خدا هست»، معدل و برآیند حرکتی که علوم انسانی در غرب دارد، نمایان‌گر جنبشی است که سعی شده خدا از آن حذف شود.

■ **نظرتان راجع به منابع درسی دانشگاه‌ها چیست؟ آیا مطابق مبانی و اهداف نظام اسلامی است؟ آیا بین دانشگاه‌ها در این زمینه تفاوت وجود دارد یا نه؟**

متأسفانه اکثراً برگرفته از متون غربی است؛ می‌شود به ضرس قاطع گفت بالای ۹۰ درصد. ولی، خوب، ما نباید چشممان را به روی آن تولیدات بومی یا منابع بومی علوم انسانی که با حساسیت و با احساس مسئولیت دینی نوشته شده، ببندیم. بالاخره منابع و متونی هم در همین زمینه‌ها نگاشته شده، چه درسی، چه کمک‌درسی. نباید بگذریم از بعضی کتاب‌های غنی و خوبی که نوشته شده و به نظر من شروع مناسب و جرقه‌ی اولیه‌ی خوبی است برای این که دیگران خودباوری علمی پیدا کنند و عزم ملی جزم بشود و کسانی به خودشان این جسارت و جرأت را بدهند که بدون اتکا به متون غربی خودشان متن تولید کنند یا به بازتولید متون دینی و بازتعریف علمی آن‌ها بپردازند.

اما در مورد تطبیق منابع درسی با مبانی و اهداف نظام اسلامی باید گفت که قریب به اتفاقاً قطعاً در راستای اهداف نظام اسلامی نیست. چون هدف نظام اسلامی باید این باشد که خدمت کند. می‌گویند فرق خدمت و قدرت این است که خدمت هدف‌اش سودرسانی است، بعد سودبری، اما قدرت هدفش سودبری است، بعد سودرسانی. الان کعبه‌ی آمال علوم انسانی سود است و این که [چگونه از طریق عقل ابزاری می‌توان از انسان

استفاده کرد به سود بالاتر رسید؛ یعنی انسان را بماهو انسان نگاه نمی‌کند، انسان را بماهو پول، بماهو منبع درآمد نگاه می‌کند. وقتی عقل و همی به جای عقل حکمی مسلط می‌شود و می‌خواهد تصمیم‌گیری کند طبیعی است که نمی‌تواند در راستای اهداف نظام اسلامی [عمل کند]. عمدتاً بین دانشگاه‌ها هم تفاوت خاصی وجود ندارد.

◀ **آموزه‌های علوم انسانی آموزه‌هایی است که بر اساس جهان‌بینی مصرف و جهان‌بینی این‌دنیایی و آبادکردن دنیایمان استوار است. طبیعتاً با این جهان‌بینی می‌شود فاجعه‌بار بودن وضعیت علوم انسانی را حدس زد؛ چون نیازها در جوامعی که علوم انسانی در آن‌ها رشد پیدا کرده بر اساس آن جهان‌بینی الحادی و -نه جهان‌بینی توحیدی- شکل گرفته است.**

■ **با مشاهده‌ی عملکرد استادان دیده می‌شود که تعداد معدودی از پایان‌نامه‌ها یا کتاب‌ها و مقالاتی که توسط ایشان تولید می‌شود مورد استفاده‌ی جامعه و عموم قرار می‌گیرد. چه تحلیلی در این زمینه دارید؟**

این بدیهی است که این‌گونه باشد. چرا؟ چون ما یک سلسله مفاهیم وارداتی را در حوزه‌ی بومی پژوهش می‌کنیم. اما آن مفاهیم وارداتی در فرهنگی که نیازهای خاصی را داشته تولید شده و لذا وقتی پژوهش می‌کنند فقط به درد خودشان خواهد خورد. ولی ما نیازهایمان در جامعه‌ی اسلامی به انضمام نیازهای بومی خاص فرهنگ ایرانی، ممکن است با بسیاری از مفاهیمی که در آنجا متولد شده همخوانی و تطابق نداشته باشد؛ این امری کاملاً بدیهی است. تحلیلیم این است که باید پایان‌نامه‌ها واقعاً ناظر بر یک نیاز واقعی باشد،

نیازی که جامعه کمبودش را حس و شاید به طور غیرمستقیم منعکس می‌کند.

اگر پژوهشگران ما از طریق تئوری‌های زمینهای، نه تئوری‌های علمی، و تئوری‌هایی که خاص بستر آن سازمان است، علم تولید کنند و به محافل علمی ارائه دهند، هم در محافل داخلی قابلیت کاربرد خواهد داشت هم قابل عرضه به محافل علمی دنیا خواهد بود. بنابراین پایان‌نامه‌ها باید مبتنی بر نیاز باشد. نه این که من محقق، در خلأ ذهنی و در مدینه‌ی فاضله‌ی خیال خودم، فارغ از واقعیت‌های اجتماعی بنشینم و ببینم چه موضوعی به عنوان موضوع پژوهش خوب است. متأسفانه چون پژوهش عالمان انسانی ما مورد نیاز جامعه نبوده است، جامعه هم دیگر به این امامزاده دخیل نمی‌بندد؛ زیرا معجزه‌ای از او ندیده است. ولی اگر معجزه‌ی عمل را از طریق پژوهش‌های بومی - ارزشی دید، قطعاً متوسل می‌شود به دانشگاه و خود را نیازمند به پژوهش‌های علوم انسانی دانشگاهی می‌بیند. اما در قدم اول، ما باید عملیاتی بودن، کاربردی بودن و ارزشی بودن این‌ها را به جامعه و مخاطبان اثبات کنیم.

■ **به نظر شما آیا برای اصلاح وضع موجود تحول لازم است؟ اگر آری، تعریف‌تان از تحول چیست؟**

اگر تحول با هدف این باشد که تکنولوژی و حکومت در خدمت انسان باشد، بله. ما نیاز به تحول داریم چون واقعاً انسان امروز به بردگی کشیده شده است. در حالی که در نگاه دینی بندگی، بردگی نیست؛ بندگی عین سلطنت بر عالم هستی است. اگر علوم انسانی با نگاه عبادی باشد، انسان می‌شود عبد در برابر معبود و این عبد در سایه‌ی عبودیت، سلطنت بر کل عالم هستی و وجود پیدا می‌کند. چنان که شاعر می‌گوید:



محافل آکادمیک و اجرایی برای اصلاح وضع موجود چیست؟

به صرف اضافه کردن عنوان اسلامی به رشته‌ها نمی‌توانیم بگوییم تحول در علوم محقق شده است. باید کارایی ظرفیت و قابلیت این نظریات را در عمل با انجام پژوهش‌های متعدد بومی و متانالیزهای بعدی به اثبات برسانیم. اگر بتوانیم کارایی نظریه‌های بومی را نسبت به بقیه‌ی تئوری‌های رقیب یا پارادایم‌های رقیب نشان دهیم، این می‌تواند اقبال عمومی را نسبت به این نظریات دوچندان سازد. ولی متأسفانه نظریات ما خام و بیشتر حالت حدس و گمان شخصی است؛ تئوری‌های ما بیشتر یک برداشت لطیف فردی است تا یک نظریه‌ی قوی علمی. در نتیجه طبیعی است که وقتی چیزی هم به محافل آکادمیک عرضه نشود، ایده‌ای، مقاله‌ای، پژوهشی، و چکش نخورد و در بوته‌ی نقد قرار نگیرد ارزش واقعی‌اش روشن نمی‌شود.

■ آیا شما فعالیتی در زمینه‌ی بومی سازی و اسلامی کردن علوم انسانی داشته‌اید؟

من تا به امروز سه‌الی چهار پژوهش مستقل انجام داده‌ام و با انجام این پژوهش‌های مستقل سعی کرده‌ام قرائت دینی و ارزشی مفاهیم مدیریتی را از بطن آیات و روایات استخراج کنم. یکی بحث رهبری خدمتگزار بوده که مؤلفه‌هایش را من احصا کرده‌ام در قالب یک مقاله که عن‌قریب منتشر خواهد شد؛ یکی بحث کیفیت زندگی کاری بود که یک مفهوم علمی است در حوزه‌ی مدیریت منابع انسانی، و بنده قرائت علمی- بومی یا بگوئیم بومی- ارزشی‌اش را استخراج کرده‌ام؛ به این معنا که با مراجعه به نهج‌البلاغه مؤلفه‌هایی را که ناظر بر ارتقای سطح کیفیت زندگی کاری آدم‌هاست برشمرده‌ام. ■

به نظر من لازم است اولاً در محتوای کتب درسی علوم انسانی بازنگری عمیق و بنیادینی صورت بگیرد. یعنی بحث‌های مبانی هستی‌شناسانه‌ی این علوم انسانی واقعاً مورد تدقیق و تأمل جدی قرار بگیرد و با آسیب‌شناسی و عارضه‌یابی آن‌ها، محتوای درسی علوم انسانی را به سمتی ببریم که به تولید محتوای بومی- ارزشی منتهی شود. راهکار کاربردی‌تر و در سطح پایین‌تر آن است که نظام‌های ارتقا را در دانشگاه‌ها بر اساس میزان تولید دانش بومی قرار دهیم.

▶ طبیعی است علوم انسانی موجود که وارداتی است کفایت لازم را البته، ندارد. ولی علوم انسانی‌ای که در سایه‌ی بینش توحیدی تولید شده و در واقع، بر اساس اجتهاد در متون دینی، به منظور کشف اصول موضوعه‌ی علوم انسانی صورت گرفته بسیار کارآمد است.

■ اگر مقاومتی از سمت دانشگاه‌ها نسبت به این تغییرات باشد چگونه برخورد کنیم؟

طبیعی است که هر پارادایمی که معرفی می‌شود اول با مقاومت سرسختانه‌ی طرفداران پارادایم قبلی مواجه می‌شود. ما پارادایم نوظهور تحول را پارادایم جهان‌بینی اسلامی می‌دانیم. که این پارادایم اگر کارایی خودش را ثابت کند مدافعان پارادایم سنتی دست از طرفداری پارادایم قبلی برمی‌دارند و به پارادایم نوین ملحق می‌شوند. منتها مشکل این است که عظمت، قدرت و قابلیت و ظرفیت فراوان این پارادایم نوین تبیین نشده است. اگر این پارادایم درست تبیین شود دچار این مشکل نخواهیم شد.

■ تحلیل‌تان از تلاش‌ها و راهکارهای فعلی

چون که گفتی بنده‌ام سلطان شدی چون ز خود رستی همه برهان شدی

امروز مشکل علوم انسانی در غرب این است که انسان را به اسارت کشیده است؛ یعنی ارزش‌های انسانی را در حد ارزش‌های مادی و حیوانی پایین آورده و برای این که به این نیازهای حیوانی پاسخ بدهد، برای پژوهش و تولید از روش‌های علمی استفاده می‌کند تا این انسان رفاهش بیشتر شود. ولی رشد و اصلاح‌اش چه؟ ما می‌گوییم رفاه باید باشد اما فقط زمینه است برای یک هدف متعالی‌تر. ممکن است علوم انسانی غرب رشد فکری بدهد اما رشد عقلانی نمی‌دهد. فکر به معنی عام‌اش؛ چون دزد هم تا فکر نکند نمی‌تواند یک نقشه‌ی ماهرانه بکشد برای دزدی. ولی عقل ناظر بر حسن و قبح ذاتی اشیاست. ما عقلانیت ابزاری را به جای عقلانیت غایی، یا به تعبیر بنده حکمی، جایگزین کرده‌ایم و مشکل علوم انسانی همین است.

■ راهکار شما برای اصلاح وضع موجود چیست؟

باید به فکر اصلاح انسان باشیم. وقتی به این فکر افتادیم آن‌وقت زمینه‌های اصلاح را باید شفاف کنیم. اول او را رشد عقلی بدهیم تا او را به بردگی عقلی نکشانند. وقتی چنین شد او با تدبیر و با خودآگاهی، انتخاب می‌کند. این است که رشد می‌دهد. نهایتاً رشد علمی در مرحله‌ی بعد از آن، به عنوان مرحله‌ی غایی رشد، باید وجهه‌ی همت قرار بگیرد.

■ الآن در جامعه‌ی آکادمیک باید چه کرد تا این علوم انسانی که به درد ما نمی‌خورد تبدیل شود به علمی که خودش تولید کند و به نیازهای خودش پاسخ دهد؟ در واقع باید کار را از کجا شروع کرد؟



مر تفضی خواجوند سربوی

برای تحول باید گسست‌ها را بر طرف کرد

◀ هرگاه بحث از دگرگونی علوم انسانی - اجتماعی در میان می‌آید نگاه‌ها متوجه دانشگاه و حوزه می‌شود، دو نهادی که هر یک به نوبه‌ی خود از جایگاه و اعتبار ممتاز و برجسته‌ای در جامعه‌ی عمل پوشاندن به هدف و آرمان دین‌مدار کردن علوم برخوردارند. در این میان، حوزه به دلیل ارتباط تنگاتنگ با دین و مفاهیم مرتبط با آن، بسیار مورد توجه و عنایت مسئولان و دست‌اندرکاران رده بالای هدف نام‌برده قرار دارد. همین مطلب، موجب بی‌مهری و کم‌توجهی به دانشگاه و دانشگاهیان شده است، قشری که به زعم عده‌ای ضعف، فترت و بی‌دغدگی آنان، دلیل مهم و اساسی عدم دست‌یابی به علوم دین‌مدار است. البته این بخش از جامعه‌ی دانشور و دانش‌پژوه نیز از کار ننشسته و اقداماتی چند داشته است درخور توجه؛ اما فراوانی آن نسبت به نهادهای حوزوی اندک است.

حال این پرسش پیش می‌آید که «تا چه اندازه دانشگاهیان را وارد رزمگاه و میدان جهاد علمی ساخته‌ایم و آنان در کدامین بخش از طرح تحول، جای دارند؟» به طرز مختلف و از وجوه گوناگون می‌توان به این پرسش جدی پاسخ داد که بیان یک‌یک آنان از حوصله‌ی این بحث بیرون است؛ از این‌رو تنها از یک منظر به واکاوی این مطلب می‌پردازیم.

سالیان چندی است به منظور جامعه‌ی عمل پوشاندن بر قامت هدفی به نام «دگرگونی علوم انسانی - اجتماعی»، همایش‌ها و کنگره‌هایی برگزار می‌گردد که هر یک در جایگاه خود می‌تواند نقش‌آفرین باشد. یکی از گسترده‌ترین و جامع‌ترین نمونه از چنین برنامه‌هایی «نخستین کنگره‌ی بین‌المللی علوم انسانی اسلامی» بود که اواخر اردیبهشت ماه سال جاری، پایان یافت.

نگاهی باریک و موشکافانه به ترکیب حاضران در آن، ما را به یافتن پاسخی دقیق به پرسش پیش‌گفته، رهنمون می‌گردد. درصد بیشتر شرکت‌کنندگان را استادان، دانش‌پژوهان و محققان نهادهای، مؤسسات، مراکز و پژوهشگاه‌هایی تشکیل می‌دادند که در بدو راه‌اندازی، ماهیتی یک‌سره اسلامی داشتند و اصولاً هدف اصلی از تشکیل‌شان، تحقق دانشگاه اسلامی بود؛ از جمله: جامعه المصطفی العالمیه، دانشگاه باقرالعلوم (علیه السلام)، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، دانشگاه فرهنگ و معارف اسلامی و ...؛ هر یک از این‌ها مسئولیت راهبری یکی از شش کمیسیون «فلسفه و روش‌شناسی علوم انسانی اسلامی»، «تقد علوم انسانی متداول»، «نظریه‌های ممتاز در علوم انسانی اسلامی»، «کاربردسازی علوم انسانی اسلامی»، «رویکردهای رایج به علوم انسانی در جهان اسلام» و «طبقه‌بندی علوم انسانی اسلامی» تشکیل یافته در کنگره‌ی نام‌برده را بر عهده داشتند. در این میان، جای خالی سایر دانشگاه‌ها، حتی در قالب مدعوین کاملاً محسوس بود. شوربختانه در اکثر چنین برنامه‌هایی خبر و نشانی از حضور و مشارکت کوشا و جدی سایر دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزشی و پژوهشی چون دانشگاه‌های سراسری، آزاد و ... نیست و آنجایی هم که حضور دارند، بی‌رمق و کم‌رنگ. شمار دلایل این معضل و آسیب، کم نیستند که از آن جمله‌اند:

۱- بی‌توجهی دست‌اندرکاران و مسئولان رده بالا به چنین دانشگاه‌هایی؛

۲- بی‌رغبتی، بی‌دغدگی (و در مواردی بی‌تعهدی) مدیران، استادان و دانشجویان این دانشگاه‌ها.

در یک کلام می‌توان گفت یکی از دلایل اصلی بروز و تداوم گسست موجود بین بخش‌های گوناگون مرتبط با هدف و آرمان دگرگونی بنیادین علوم انسانی - اجتماعی، از سویی عدم وحدت حوزه و دانشگاه و از دیگر سو، عدم ارتباط تنگاتنگ مدیران نهادهای و بخش‌های گوناگون فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی با بدنه‌ی حوزویان و دانشگاهیان است. چنین شکاف و گسستی را می‌توان با بهره‌گیری از نظرات عموم دانشگاهیان و حوزویان کوشا و دغدغه‌مند که در جای‌جای سرزمین ایران اسلامی حاضرند پر کرد. به منظور تحقق چنین هدفی نشریه‌ی «فصل تحول» تلاش می‌کند نظرات و دیدگاه‌های پژوهشگران و نویسندگان فعال در عرصه‌ی تحول در علوم انسانی را، در هر یک از مراکز دانشگاهی و حوزوی در سراسر ایران که باشند، بازتاب دهد. شاید به این طریق، موجبات هم‌افزایی و گردهم‌آیی هر چه بیشتر دانشوران و دانش‌پژوهان دغدغه‌مند و دلسوز نیز فراهم آید. ■

آسیب‌شناسی مشاوره



گفتگو با: دکتر شکوه نوابی نژاد

دکتر شکوه نوابی نژاد دکترای روان‌شناسی مشاوره‌ی خود را از آمریکا اخذ کرده است و در حال حاضر در دانشگاه خوارزمی (تربیت معلم تهران) مشغول به تدریس است. این پژوهشگر نمونه که برنده‌ی جایزه‌ی یونسکو نیز شده است در شورای مرکزی سازمان نظام روان‌شناسی و مشاوره نیز عضویت دارد. وی معتقد است ما خوشبختانه از نظر فلسفی و تعاریف بنیادی در زمینه‌ی مشاوره و راهنمای و بسیار غنی هستیم. اما عمر این مقوله به عنوان یک رشته‌ی تحصیلی در ایران به حدود ۴۰ سال پیش برمی‌گردد. آنچه می‌خوانید گفت‌وگوی ماهنامه‌ی کیهان فرهنگی با دکتر نوابی نژاد است که با توجه به اهمیت موضوع و نکات قابل تامل آن، مناسب دیده شد تا این مباحث مفید در اختیار علاقه‌مندان قرار بگیرد.

■ احساس می‌کنم در شیوه‌ی آموزشی و تربیتی ما این نکته‌ی مهم فراموش شده که وقتی کار برای خدا باشد، نتیجه هر چه باشد، پذیرفتنی خواهد بود. ارزیابی شما از وضعیت تربیتی بچه‌ها در خانواده‌های امروزی چیست؟

من نتیجه‌ی تربیت‌های غلط و توقع‌های افراطی و بی‌جای بعضی از خانواده‌ها را به وضوح در جامعه می‌بینم. مثلاً خانمی خسته، در حالی که کودک پنج ساله‌اش را که در حال خواب است بغل گرفته، پیش من می‌آید و می‌گوید: «بچه‌ام کلاس ژیمناستیک بوده و حالا باید او را به کلاس کامپیوتر ببرم!» من وقتی وضعیت این‌گونه بچه‌ها را با گذشته‌ی خودم مقایسه می‌کنم، احساس تنیدگی می‌کنم و می‌بینم واقعا به این بچه‌ها ظلم می‌شود. مادر این بچه نمی‌داند که وقتی فرزندش به دبیرستان و دانشگاه برسد، دچار افسردگی خواهد شد. این جوان ممکن است در آینده همه چیز داشته باشد، اما در حقیقت هیچ چیز ندارد؛ چون «کودکی» نداشته است. یعنی آن زمانی را که باید این کودک از نظر عطفوت، ارتباط، نوازش، بخشش و مهربانی در خانواده سیراب شود، از دست داده و دیگر از آن مرحله گذشته است.

■ شما در مقدمه‌ی ترجمه‌ی کتاب «راهنمایی در مدارس امروز»، نوشته‌اید که به خاطر برخی تفاوت‌های فرهنگی و واقعیت‌های اجتماعی و تربیتی موجود بین ایران و آمریکا، تغییراتی در ترجمه‌ی متن اصلی داده‌اید، لطفاً در این مورد توضیح بفرمایید.



من تنها در مثال‌ها، مواردی را که با فرهنگ ما مناسب نبود، با اجازه‌ی استاد و راهنمایی دکتر یانگ حذف کردم و واژگان و اصطلاحاتی را هم جایگزین کردم که به اصالت کتاب خدشه وارد نشود.

■ به نظر می‌رسد برنامه‌ی مشاوره‌وراهنمایی در مدارس ما، در حقیقت پیش‌درآمد تغییر نظام آموزشی دومرحله‌ای دبستان و دبیرستان در کشورمان بود، همین‌طور است؟
بله. سال ۱۳۵۰، سالی بود که نظام آموزش و پرورش کشور عوض شد؛ یعنی همان‌طور که فرمودید به جای دو دوره‌ی شش‌ساله‌ی ابتدایی و دبیرستان، دوره‌های پنج، سه و چهارساله را گذاشتند. در حقیقت دوره‌ی راهنمایی این وسط اضافه شد. این دوره‌ی سه‌ساله، دوره‌ای بود که کل فعالیت‌های مشاوران ما عمدتاً در آن متمرکز می‌شد. مسئولان وقت این سیستم را از فرانسه گرفته بودند.

■ قرار بود در این دوره‌ی سه‌ساله‌ی راهنمایی چه اقدامات و تحولاتی در آموزش کشور صورت بگیرد؟

آن زمان، سازمان برنامه‌گزارشی تحقیقی داده بود مبنی بر این‌که ما در سطوح مختلف تخصصی نیرو نیاز داریم؛ کارگر غیرماهر زیاد داریم، اما در این میان کارگر فنی و ماهر نداریم. دانش‌آموزان پس از اخذ دیپلم هجوم می‌آوردند که وارد دانشگاه شوند و این امر مطلوب نبود. قرار بود در دوره‌ی راهنمایی دانش‌آموزان کمک شوند تا جهت‌گیری‌شان برای آینده‌ی شغلی تغییر کند و جمعی از آن‌ها وارد بازار کار و عملاً تکنسین شوند و تنها تعداد کمی از آن‌ها درس‌شان را تمام کنند و به دانشگاه بروند. این طرح بعدها تغییر ماهیت داد و شیوه‌های فنی و حرفه‌ای و کاردانش پیش آمد و آن هدف اصلی گم شد.

■ به نظر شما چرا تأسیس دوره‌ی راهنمایی به اهداف خود نرسید؛ یعنی با بازار کار گره نخورد و ناموفق ماند؟

قرار بود با آموزش‌هایی که در این دوره به دانش‌آموزان می‌دادند، خروجی‌ها جذب بازار کار، اعم از صنعت یا حرفه‌ای خاص شوند و ارتباطی تنگاتنگ بین بازار کار، صنعت و آموزش کشور ایجاد شود؛ اما در عمل این‌طور نشد، چون در بخش آموزش و ارتباط، درست کار نشد. مسئولان آن زمان، کار را در سطح کلان کشوری و بیش از توان آموزشی گرفتند و در نتیجه، این شیوه در سطح کلان هم شکست خورد.

■ آیا آن زمان همه‌ی مدارس در دوره‌ی

مشاوران ما از نظر کیفیت ضعیف بودند و این هم یکی دیگر از نقص‌های کارمان بود. همان‌طور که گفتم، ما باید ابتدا کار را آزمایشی و محدود انجام می‌دادیم و بعد به گسترش آن فکر می‌کردیم؛ اما کار را کلان گرفتند و کلان هم سقوط کرد.

راهنمایی راهنما و مشاور تحصیلی داشتند؟
قانون مقرر کرده بود که در همه‌ی مدارس راهنمایی مشاور وجود داشته باشد و به خاطر همین، به تدریج دانشگاه‌های دیگر هم دو سه سال بعد از دانشگاه تربیت معلم، شروع به تربیت و آموزش مشاور کردند. اما زمان کافی برای این کار نداشتیم و برای همین مجبور بودیم دوره‌های کوتاه مدت و فشرده‌ی ۲۱۰ ساعته یا ۱۲۰ ساعته‌ی آموزش مشاوره در استان‌ها بگذاریم تا هیچ مدرسه‌ای بدون مشاور نماند. ما تأکیدمان در درجه‌ی اول بر مشاوره‌ی تحصیلی بود ولی در عمل احساس می‌کردیم نمی‌شود تنها به مشاوره‌ی تحصیلی صرف اکتفا کنیم و باید از نظر شخصیتی

و روانی هم به دانش‌آموزان مشاوره بدهیم. ولی مشاوران ما از نظر کیفیت ضعیف بودند و این هم یکی دیگر از نقص‌های کارمان بود. همان‌طور که گفتم، ما باید ابتدا کار را آزمایشی و محدود انجام می‌دادیم و بعد به گسترش آن فکر می‌کردیم؛ اما کار را کلان گرفتند و کلان هم سقوط کرد.

■ ممکن است درباره‌ی پیشینه‌ی راهنمایی و مشاوره در کشورمان هم توضیح بدهید.

از نظر مفهومی، ما قدیمی‌ترین کشور و به نوعی بنیان‌گذار راهنمایی و مشاوره در جهان هستیم. در اسلام هم می‌دانید که قرآن کریم مسلمانان را به مشاوره در امور فرمان داده است و از این نظر، رهنمودهای قرآن کریم و احادیث ائمه (علیهم السلام) چارچوبی قوی برای کار ماست. ادبیات هزار ساله‌ی ما هم که برگرفته از تعالیم اسلامی است، سرشار از مفاهیم راهنمایی و اهمیت مشاوره در زندگی فردی و جمعی است.

ما خوشبختانه از نظر فلسفی و تعاریف بنیادی در زمینه‌ی مشاوره و راهنمایی بسیار غنی هستیم، اما عمر این مقوله به عنوان یک رشته‌ی تحصیلی در ایران، به حدود ۴۰ سال پیش برمی‌گردد. البته بعد از پیروزی انقلاب، یک وقفه‌ی ده‌ساله در این روند داشتیم و آن هم زمانی بود که آقای دکتر شکوهی وزیر شدند و موقتاً این برنامه را از دانشگاه‌های کشور حذف کردند تا جنبه‌های مختلف آن با فرهنگ، اصالت‌ها و ارزش‌های جامعه‌ی ما بیشتر مانوس شود. در سال ۱۳۶۷ مجدداً گروه‌های مشاوره در دانشگاه‌ها فعال شدند و اقدام به پذیرش دانشجو کردند.

■ با این توصیف، چرا ما در مقوله‌ی مشاوره و راهنمایی به عنوان یک شیوه‌ی علمی و کاربردی نظریه‌پردازی و اجتهاد نکرده‌ایم؟



اکثر کشفیات و ابداعات دنیا نتیجه کارهای گروهی است. ما حتی در کارهای گروهی هم می‌خواهیم فردیت خودمان را نشان بدهیم و این خیلی بد است و ما را از قافله‌ی علم عقب نگه می‌دارد.

■ اما عملاً در مراکز مشاوره‌ی ما، آقایان هم به خانم‌ها مشاوره می‌دهند.

بله. یکی از کارهایی که ما در اوایل تأسیس مراکز مشاوره انجام دادیم این بود که گفتیم در مراکز مشاوره باید مشاور زن هم باشد؛ چون همه‌ی مراکز دست آقایان بود! حالا بعضی خانم‌ها پیش مشاور مرد هم می‌روند و روابط و مسایل خصوصی زندگی‌شان را با آن‌ها در میان می‌گذارند و این بسیار آسیب‌زاست.

من یکی از مشاوران باسابقه‌ی کشورم؛ بیش از سی سال تجربه‌ی کار کلینیکی و تدریس و تحقیق دارم و می‌دانم که مشاوره‌ی خانم‌ها با جنس مخالف چقدر خطر دارد و چه اندازه آفت‌زاست. مسایل اخلاقی و حتی ضداخلاقی فراوانی در این گونه مراکز مشاوره سراغ دارم. مشاور تنها کسی است که در حضورش هیچ نکته‌ای پنهان نمی‌ماند. وقتی خانمی به من مراجعه می‌کند و از زندگی زناشویی‌اش اظهار ناراحتی می‌کند، من باید در تمام ابعاد زندگی با او همراه شوم تا ریشه‌ی مشکلات را پیدا و درمان کنم؛ حتی مسایل جنسی‌اش را باید بدانم، چون این‌ها متغیرهای مهمی هستند. مشکلات در سطح کلان یکسان هستند، ولی وقتی به جزئیات می‌رسند، تفاوت پیدا می‌کند.

همان‌طور که گفتم مشاور از شوهر و مادر یک خانم به او نزدیک‌تر است. بنابراین مشاور باید خیلی ساخته شده باشد؛ چون هوای نفس، پول و مسایل دیگر، آسیب‌های خیلی زیادی وارد می‌کند.

■ شما سال‌ها خارج از ایران تحصیل و کارآموزی کرده‌اید. آیا در رشته‌ی مشاوره و راهنمایی در آمریکا هم توجه به اخلاق و ارزش‌ها در رشته‌ی مشاوره و راهنمایی جایگاهی دارد؟

اخلاق مشاوره در غرب از مهم‌ترین دروس مشاوره است ولی در کشور ما، از دروس اختیاری است! تازه، این درس را ما با کوشش زیاد، چون در شورای گسترش بودیم، جزو دروس اختیاری این رشته گذاشتیم. بعضی‌ها می‌گفتند: چون ما درس معارف داریم، دیگر لزومی ندارد که درس اخلاق مشاوره و اخلاق حرفه‌ای مشاوره هم برای دانشجویان در این رشته داشته باشیم. شما اگر تحقیق کنید متوجه می‌شوید که جز در دانشکده‌ی روان‌شناسی و علوم تربیتی که خود من آنجا اخلاق مشاوره درس می‌دهم، در هیچ جای دیگر، در این رشته درس اخلاق مشاوره نمی‌دهند!

ما متأسفانه در دانشگاه‌هایمان منبعی نداریم که زیربنای اخلاقی را به طور عملیاتی برایمان تعریف کند تا من به عنوان یک استاد دانشگاه، یک مادر و یا یک همسر، آن را بفهمم و اجرا کنم. اخلاق حرفه‌ای در رشته‌ی مشاوره و راهنمایی باید پررنگ باشد و نیست. در حالیکه مشاوره، رشته‌ای بدون مرز نیست و ما باید در چارچوب ارزشی خودمان آن را استخدام کنیم. تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی ما با غربی‌ها در مشاوره و مراجعان هم نمود دارد. در ایران خانواده‌ها و به خصوص زن‌ها و دخترخانم‌ها ترجیح می‌دهند با مشاوران زن مشکلات‌شان را در میان بگذارند. خانم‌های ایرانی دوست ندارند مسایل خصوصی زندگی‌شان را برای یک مرد مشاور تعریف کنند؛ چون این کار شرعاً، اخلاقاً و عرفاً اشکال دارد و فرهنگ ما چنین چیزی را نمی‌پذیرد.

این کار دلایل متعددی دارد. یک دلیل آن این است که ما معمولاً قدر چیزهایی را که داریم نمی‌دانیم و این امر متأسفانه به صورت یک روال درآمده است. دلیل دیگر این‌که ما به خاطر تنبلی فکری، روی داشته‌ها و گنجینه‌هایی که داریم کار نمی‌کنیم و وقت و انرژی نمی‌گذاریم تا با سرمایه‌گذاری روی آن‌ها، آن داشته‌ها را به صورتی کاربردی و جذاب و توأم با نظریه‌پردازی به دنیا ارائه دهیم. این است که دیگران با اقتباس‌هایی از همه جای دنیا، نظریه‌پردازی می‌کنند و در نتیجه مطالب را به نام خودشان ثبت می‌کنند.

ضعف دیگر ما در کار گروهی است؛ ما همه چیز را می‌خواهیم به صورت فردی پیش ببریم، در حالیکه اکثر کشفیات و ابداعات دنیا نتیجه‌ی کارهای گروهی است. ما حتی در کارهای گروهی هم می‌خواهیم فردیت خودمان را نشان بدهیم و این خیلی بد است و ما را از قافله‌ی علم عقب نگه می‌دارد.

■ برای برون رفت از این وضعیت به‌ویژه در مورد رشته‌ی تخصصی مشاوره و راهنمایی چه باید کرد؟

من معتقدم رشته‌های علوم انسانی در دانشگاه‌های ما مظلوم واقع شده‌اند، و باید با برنامه‌ریزی، اختصاص بودجه‌ی خاص و همکاری افراد دلسوز و پشتوانه‌های حمایت‌گر از جانب مسئولان، ضعف‌هایمان را به سرعت جبران کنیم تا فاصله‌ی علمی ما با جهان، جهش‌وار کم شود. به هر حال، غلبه‌ی بر این ضعف‌ها، تشکیلاتی مرکب از نخبگان می‌خواهد که آن‌ها افراد دلسوز واقعی و علاقه‌مند به پیشرفت کشور و در عین حال دارای نگاه اخلاقی و ارزشی را جذب کنند تا به پیشرفت علمی کشور شتاب بدهند.



این‌طور هم نیست که تصور کنیم مشاوره همیشه چیز کاملاً خوبی است. مشاوره مثل چاقوی تیزی است که اگر دست آدم ناشایستی بیفتد ممکن است آسیب‌های جدی به دیگران وارد کند. من خیلی اوقات با خواندن گزارش‌ها و شکایاتی که از برخی مشاوران می‌شود، آنقدر از پیامدهای فاجعه‌بار مشاوره‌ی خانواده‌ها با بعضی از مشاوران ساخته نشده ناراحت می‌شوم که پشت‌پنجه‌ی لِرِزْد و با خودم می‌گویم: ای کاش دستور بدهند اصلاً مراکز مشاوره برچیده شود! درست است که بسیاری از خانواده‌ها و افراد از مراکز مشاوره بهره می‌گیرند، اما از آن طرف آسیب‌هایی که بعضاً می‌بینند جدی است و آسیبی نیست که به راحتی بشود آن را مرمت کرد.

■ در حال حاضر چه مرجعی عهده‌دار نظارت بر مراکز مشاوره و تخلفات آن‌هاست؟

این کار به عهده‌ی سازمان نظام روان‌شناسی و مشاوره‌ی کشور است که خوشبختانه حالا با مصوبه‌ی مجلس مشغول سروسامان دادن به مراکز مشاوره است؛ یعنی مجوزها کنترل و بازنگری می‌شوند و به تخلفات و شکایات رسیدگی می‌کنند. البته این کافی نیست، مطبوعات و به خصوص رسانه‌ی ملی باید در این زمینه به مردم هشدار بدهند و آن‌ها را از حق و حقوق قانونی‌شان در مشاوره آگاه کنند. به مردم آموزش بدهند که «مشاوره چیست، به کجا باید مراجعه کنند، حد مشاوره کجاست و مداخلات مشاور در کجا غیراخلاقی است؟» مثلاً تشکیل میزگردهایی روشن‌گر و هشداردهنده با حضور صاحب‌نظران در تلویزیون، به خصوص در ساعت‌های زنده، یعنی زمانی که خانواده‌ها پای تلویزیون هستند، می‌تواند خیلی کارساز باشد. چون در گوشه و کنار کشور، افراد ساخته‌نشده‌ای هستند که ممکن است از

موقعیت شغلی خودشان به عنوان مشاور سوء استفاده کنند؛ خصوصاً حالا که تب مشاوره در برخی قشرها و خانواده‌های ایرانی بالا گرفته است.

■ آیا خاطرات کلینیکی خود را نوشته‌اید یا سعی کرده‌اید از آن‌ها برای تدوین یک مشاوره‌ی بومی استفاده کنید؟

من ۴۰۰ هزار پرونده‌ی مشاوره دارم و می‌ترسم عمرم کفاف ندهد که بنشینم و آن‌ها را مرور کنم و خاطرات و تجربیات‌ام را از آن‌ها برای دیگران بنویسم. چند نفر از دانشجویانم به من گفته‌اند که این خاطرات و تجربیات را در حین رانندگی به صورت شفاهی بگویم و ضبط کنم و بعد آن‌ها نوارها را پیاده کنند تا به عنوان تجربه‌های یک مشاور باقی بماند. باور کنید هر کدام از آن‌ها می‌تواند مبنای یک فیلم، رمان یا سریال قرار بگیرد. مسایلی که واقعیت‌های عجیب و غریب زندگی ماست و دوتای آن‌ها هم شبیه هم نیستند!

◀ اخلاق مشاوره در غرب از مهم‌ترین دروس مشاوره است ولی در کشور ما، از دروس اختیاری است! تازه، این درس را ما با کوشش زیاد، چون در شورای گسترش بودیم، جزو دروس اختیاری این رشته گذاشتیم. بعضی‌ها می‌گفتند: چون ما درس معارف داریم، دیگر لزومی ندارد که درس اخلاق مشاوره و اخلاق حرفه‌ای مشاوره هم برای دانشجویان در این رشته داشته باشیم.

■ بهره‌مندان از خدمات مشاوره‌ای در ایران، بیشتر از چه قشری هستند؟
در حال حاضر، طبقه‌ی مرفه جامعه از مشاوره‌ی متخصص استفاده می‌کنند و طبقات غیرمرفه، از

مشاوره با افراد غیرمتخصص بهره می‌برند. یکی از مشکلات ما در حال حاضر این است که خدمات مشاوره، جزو خدمات درمانی محسوب نمی‌شود و این ظلم به اکثریتی است که با نیاز شدید به مشاوره به دلیل عدم تمکن مالی از خدمات مشاوره‌ای محروم‌اند. به نظر من، خدمات مشاوره‌ای هم باید با دفترچه خدمات درمانی امکان‌پذیر باشد تا قشر وسیع و دردمند جامعه هم بتوانند از خدمات مشاوره متخصص برخوردار شوند.

■ در کتاب «روان‌درمانی گروهی» ۱۱ نظریه‌ی مهم روان‌درمانی را مطرح کرده‌اید؛ این نظریه‌ها تا چه حد جهان‌شمول‌اند و می‌توانند در مسایل و مشکلات روان‌درمانی در ایران کارساز و مؤثر باشند؟

یکی از وجوه تمایز من با خیلی از همکاران خودم این است که همیشه گفته‌ام هیچ‌وقت تصور نکنید مشاوره و نظریه‌های مشاوره، بدون مرزند؛ اتفاقاً مشاوره چون ریشه در تاریخ، فرهنگ، دین و ابعاد گوناگون یک جامعه دارد، نمی‌تواند بدون مرز باشد. در دانشگاه، من همه‌ی نظریه‌های مشاوره و خانواده‌درمانی را به دانشجویان یاد می‌دهم، اما تحلیل می‌کنم که مثلاً کدام‌یک از این نظریه‌ها در جامعه‌ی ما جواب می‌دهد و کدام‌یک نمی‌تواند در کشور کاربرد مثبتی داشته باشد؛ بنابراین، نظریه‌های مشاوره نمی‌توانند جهان‌شمول باشند. من همواره به دانشجویانم تأکید می‌کنم که بعضی از تکنیک‌های مشاوره را هیچ‌وقت برای خانواده‌های ایرانی به کار نگیرید، چون آسیب می‌رساند.

■ با توجه به تجربیات کلینیکی طولانی‌تان، کدامیک از نظریه‌ها به مشکلات ما بهتر پاسخ داده و کاربرد بیشتری در مشاوره‌های شما داشته است؟

خیلی جالب و مهم بود. برخی از تجربیات ما در این زمینه، در ۲۵ سال اخیر، حتی برای اولیا و مربیان کشورهای غربی هم قابل طرح بود. من در سوییس و کره این تجربیات را مطرح کردم که برای آن‌ها بسیار جالب بود. امیدوارم این نهاد با بازنگری در سیاست‌ها و برنامه‌ریزی‌های جدید، دوباره به موقعیت سابق خودش برگردد.

■ به نظر شما، نقطه‌ی آسیب‌پذیر ما در آموزش‌های غیررسمی و فراآموزشی به‌ویژه در آموزش به خانواده‌ها و مربیان چیست؟

به نظر من، فقدان یک شبکه‌ی هماهنگ و گسترده در سازمان‌ها، مؤسسات و نهادهای فرهنگی کشور نقطه‌ی آسیب‌پذیر ماست. تعلیمات ما در حال حاضر دارای تناقض و تعارض‌اند. گاهی حتی دو شبکه‌ی تلویزیونی ما پیام‌های مخالف هم می‌فرستند و این کار مردم را دچار تناقض می‌کند. گاهی دیده می‌شود که تریبون رسانه‌های تأثیرگذار مادر اختیار کسانی قرار می‌گیرد که تنه‌امی خواهند حرف‌های ترجمه‌ای و کهنه‌ی خودشان را به ذهن مردم بریزند؛ افرادی که سخنان‌شان نه متکی بر مستندات فرهنگی است، نه پایه‌ی پژوهشی بومی دارد و نه مبتنی بر پژوهش‌های بالینی است. باور کنید وقتی تعلیمات رسمی آموزش و پرورش ما یک چیز می‌گوید، صداوسیما ما حرف دیگری می‌زند، مطبوعات چیز دیگری را مطرح می‌کنند و تبلیغات تجاری ما راه دیگری می‌رود، مردم دچار سردرگمی می‌شوند. ما نیازمند یک نظام هماهنگ فکری برای تربیت نسل جدید و خانواده‌ها هستیم، نظامی که به شکل امروز متناقض نباشد. ما می‌توانیم در مورد موضوعاتی مثل خواستگاری، مراسم عقد و عروسی، سلوک همسران و تربیت فرزندان رهنمودهای خوبی از طریق صداوسیما ارائه کنیم. ■

آن‌ها را ارائه می‌کنم.

■ نظر تان درباره‌ی عملکرد انجمن اولیا و مربیان و همان کارهایی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی با مشارکت شما و بسیاری دیگر از اهل تحقیق انجام گرفت چیست؟

فعالیت‌های انجمن اولیا و مربیان در سال‌های اولیه‌ی تأسیس بسیار پر بار و گسترده بود، اما متأسفانه در دهه‌ی اخیر، این فعالیت‌ها بسیار کند شده و مدت‌هاست که تنها کتاب‌هایی که در سال‌های اولیه‌ی تأسیس این نهاد نوشته یا ترجمه شده بود، تجدید چاپ می‌شود؛ ما آن سال‌ها برای هر یک از مقاطع تحصیلی کتاب‌های خوبی نوشتیم. در پانزده ساله‌ی اول انقلاب، عملکرد رادیو هم خیلی قوی‌تر از تلویزیون بود. ما بسیاری از آموزش‌هایمان را در مورد تعلیم و تربیت و مشاوره، به صورت غیرمستقیم از این رسانه پخش می‌کردیم.

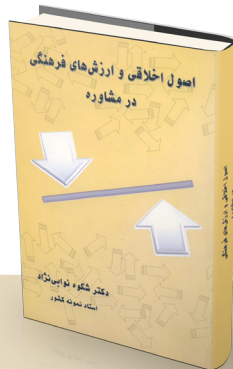
انجمن اولیا و مربیان جمهوری اسلامی واقعاً روش‌های مبتکرانه‌ای را در آن سال‌ها به‌منظور پیشبرد اهداف آموزشی برای اولیا و مربیان پیش گرفت. انجمن، جدای از انتشار کتاب‌های سودمند، ایجاد کلاس‌های جدی آموزش خانواده‌ها را هم به عهده داشت و علاوه بر این‌ها، چه در برگزاری همایش‌های سالانه و مرتبط با نیاز والدین، و چه در زمینه‌ی مشاوره با خانواده‌ها بسیار موفق عمل کرد. اما چند سالی است که دیگر خبری از آن شتاب و پویایی اولیه نیست و این جای تأسف دارد. چون بسیاری از کشورهای دنیا، مخصوصاً همسایه‌های ما به انجمن اولیا و مربیان به عنوان یک الگوی خوب نگاه می‌کردند.

اصلاً داشتن یک سازمان به نام انجمن اولیا و مربیان وابسته به آموزش و پرورش که رییس آن هم قائم‌مقام وزیر باشد، برای کشورهای دیگر

نظریه‌ای که در جامعه‌ی ما کاربرد بسیاری دارد، «نظریه‌ی شناختی» است. در این نظریه، تفکر منطقی به جای تفکر غیرمنطقی می‌نشیند. ما اعتقاد داریم اگر فرد درست فکر کند، احساس درستی هم پیدا خواهد کرد و این احساس درست، منجر به رفتار درست خواهد شد.

■ آیا خود شما هم با توجه به شناختی که از جامعه‌ی ایرانی دارید و چند دهه در زمینه‌ی مشاوره تدریس کرده و تجربه اندوخته‌اید به تولید و ارائه‌ی نظریه‌ی خاصی در خانواده‌درمانی رسیده‌اید؟

ارایه‌ی یک نظریه‌ی جدید، کار ساده‌ای نیست. یک فکر یا تکنیک جدید، باید تمام جوانب و چارچوب‌های یک نظریه را داشته باشد و نمی‌توان بی‌گدار به آب زد. نظریه‌ها هدف، فرآیند، روش و تکنیک دارند و روی آن‌ها مطالعات موردی شده و نظام یافته‌اند. از طرفی، خانواده‌درمانی در دنیا رشته‌ای جوان است. البته من در خانواده‌درمانی، دیدگاه خاص خودم را دارم و در مورد هر نظریه‌ای هم که تدریس می‌کنم، موضع دارم و ارائه‌ی طریق می‌کنم؛ ولی این اندیشه‌ها باید پخته‌تر شوند تا بتوانند در کنار نظریات دیگر ارائه گردند. من ضمن آن که معتقدم هیچ‌کدام از نظریه‌های خانواده‌درمانی غربی نمی‌توانند برای جامعه‌ی ما کاملاً مفید باشند، عقیده دارم به یک دیدگاه جامع در خانواده‌درمانی ایرانی نیاز داریم؛ چون خانواده‌ی ما دارای فرهنگ پیچیده‌ای است و اصلاً تعریف ما از خانواده، جامعه و نقش زن در خانواده، با غرب متفاوت است. به همین خاطر در دوره‌ی دکتری «محدودیت‌های نظریه‌های خانواده‌درمانی و مشاوره در ایران» را برای دانشجویانم تدریس می‌کنم و مثلاً می‌گویم فلان فکر متکی بر این تجربه‌ها، تحقیقات و مطالعات بالینی من است و



اصول اخلاقی و ارزش‌های فرهنگی در مشاوره

◀ دکتر شکوه نوایی نژاد از چهره‌های ماندگار کشور است که سال‌ها در مراکز علمی و مدیریتی فعالیت دارد. از وی مقالات و کتاب‌های فراوانی به چاپ رسیده و حتی در تألیف برخی کتب بین‌المللی نیز همکاری داشته است. به جرأت می‌توان گفت که از میان ده استاد برجسته‌ی مشاوره در کشور، نظرات دکتر نوایی نژاد در مورد آسیب‌شناسی نظام علمی و اجرایی مشاوره در کشور و تأکید بر بومی‌سازی مشاوره، برجستگی خاصی دارد. کتاب «اصول اخلاقی و ارزش‌های فرهنگی در مشاوره» نیز که توسط ایشان تألیف شده در همین زمینه است و از میان تألیفات استادان دانشگاه شاید تنها کتاب در این موضوع باشد.

این کتاب در ۱۶۰ صفحه توسط انتشارات مهدی رضائی و در ۵ فصل زیر به چاپ رسیده است: ۱. کلیات مبانی و روش‌های مشاوره ۲. مراحل و اقدامات اساسی در فرآیند مشاوره ۳. ارزش‌ها و ملاحظاتی فرهنگی، اخلاقی و قانونی در مشاوره ۴. رویکرد معنا درمانی ۵. نظام‌های رایج مشاوره‌ای و رویکردهای مذهبی و معنوی در مشاوره

نویسنده در مقدمه‌ی کتاب پس از معرفی رشته‌ی تحصیلی مشاوره و ترسیم فضای شغلی و کاربردی آن، به ضرورت پرداخت ارزشی نسبت به مبانی و روش‌های این شاخه‌ی علمی اشاره می‌کند:

«اصول اخلاقی در مشاوره و روان‌درمانی، به دلیل ماهیت ارزشی و حساسیت کار و موضوعی که درمانگر به آن می‌پردازد، و شرافت علمی که در جهت بهبود وضعیت روانی و سازگاری‌های فردی و اجتماعی انسان به کار می‌رود، از اهمیتی خاص برخوردار است. هدف‌های زیادی از این طریق تأمین می‌گردد، که همگی وسیله‌ای در جهت اعتلای این حرفه‌ی کمکی ارزشمند و حفظ شئون مشاوران و روان‌درمانگران خواهد بود. بدیهی است این اصول اخلاقی و ارزشی با بافت و محتوای ارزشی آن، با فرهنگ و ارزش‌های هر جامعه نیز در هم تنیده است؛ زیرا مشاور یا درمانگر به عنوان نماینده‌ی اجتماع فعالیت می‌کند و باید نسبت به اصول اخلاقی، اجتماعی، به ارزش‌های فرهنگی، اعتقادی و به طور کلی انتظارات اخلاقی جامعه حساس باشد. ماهیت مشاوره کاملاً ارزش‌مدار است، و ارزش‌ها قلب و نقطه‌ی عطف رابطه‌ی مشاوره‌ای است که بازتاب و تجلی آن در محتوا و فرایند درمان کاملاً مشهود است.»

نویسنده در مقدمه توضیح می‌دهد که «در این کتاب سعی شده است با تکیه بر فرهنگ و ارزش‌های مذهبی و معنوی جامعه‌مان، کاربرد عملی اصول اخلاقی در مشاوره و روان‌درمانی، در قالب مصادیقی عینی و ملموس مطرح گردد». امری که متأسفانه حاصل نشده و کتاب پیش روی مخاطب تنها مروری است بر نظرات موجود در باب لزوم توجه به جنبه‌های مذهبی در مشاوره و کمترین اشاره‌ای به منابع اسلامی نشده است.

همچنین جا داشت که نویسنده‌ی محترم از کتاب‌هایی که در سال‌های اخیر در فضای علمی کشور (و نه لزوماً دانشگاهی) درباره‌ی مشاوره‌ی اسلامی نوشته شده نیز استفاده کرده یا حداقل آنها را مورد نقد و بررسی قرار می‌داد. بدین ترتیب گرچه نگارش این اثر با نیتی عالی همراه بوده است، اما در عمل نتوانسته انتظارات را برآورده کند. البته به دلیل اهمیت بخشیدن به بحث تعامل دین و مشاوره قابل تقدیر است، اما از نویسنده‌ای که تجارب مشاوره‌ی بالینی بسیار زیادی دارد و قصد داشته در کتاب راهکارهای عینی ارائه بدهد، انتظار می‌رفت که حداقل مطالب نظری کتاب را که از منابع عموماً غربی گرفته شده،

با مثال‌های بومی برای خواننده عینی و ملموس می‌کرد. ■



دومین همایش ملی روان‌شناسی، مشاوره و دین

برای محققان بین‌رشته‌ای باشد و برخی از آسیب‌ها در این موضوع شناسایی و راهکارهای آن ارائه شود. اکنون فرصتی پیش آمده و توفیقی حاصل شده است تا همایشی تحت عنوان «دومین همایش ملی دانشجویی روان‌شناسی، مشاوره و دین» با همکاری انجمن‌های علمی روان‌شناسی و مشاوره‌ی دانشگاه تهران، و دانشگاه شهید بهشتی و با حمایت سازمان نظام روان‌شناسی و مشاوره، انجمن روان‌شناسی ایران، انجمن روان‌شناسی بالینی، انجمن مشاوره‌ی ایران و چند نهاد دیگر در روزهای ۲۹ و ۳۰ آذرماه ۹۱ برگزار گردد.

اهداف برگزاری همایش:

هدف این همایش کمک به شکل‌گیری حوزه‌ی روان‌شناسی، دین و فرهنگ و فراهم کردن فرصتی برای تبادل نظر دینی، فرهنگی و میان‌رشته‌ای خواهد بود. این همایش تلاشی است برای تعمق در پیش‌رفت‌ها و چالش‌های روابط حوزه‌ی مطالعات دین، فرهنگ، روان‌شناسی و مشاوره. ما در انتظار مقالات و بحث‌های بنیادی و کاربردی خلاقانه و انتقادی هستیم. در کنار همایش، کارگاه‌ها و میزگردهایی نیز برای شرکت‌کنندگان در نظر گرفته شده است.

در عصر حاضر، دین‌پژوهی به شیوه‌ی علمی و با استفاده از روش‌های مورد قبول در علوم انسانی، یکی از جدیدترین و مورد توجه‌ترین حیطه‌های پژوهشی در رشته‌های علمی و دانشگاهی است. در مورد دین و کارکردهای آن، پژوهش‌های متفاوتی با دیدگاه‌های مختلف انجام گرفته است (برگین، ۱۹۸۳؛ پارگمنت و اولسن، ۱۹۹۲). شاید بتوان گفت که عصر حاضر، دوره‌ی بازگشت به دین و بازنگری در مفاهیم آن است و انسان قرن حاضر به عنوان انسان «دین‌ورز» شناخته شده است؛ زیرا براساس آخرین یافته‌های پژوهش‌های جامعه‌شناختی، بیش از ۹۵ درصد انسان‌ها به وجود خداوند ایمان دارند (الیاده، ۱۳۷۴؛ به نقل از خدایاری فرد، ۱۳۸۸).

چون سرشت انسان با معنویت، دین و اخلاق همراه است، اگر انسان طبیعت حقیقت‌جوی خود را به یاد نیاورد، عواطف، تعهدات، ترس‌ها، امیدها، برنامه‌ها و تضادها اوقات روزانه‌ی او را پر می‌کند. متأسفانه به وضوح می‌بینیم بسیاری از مشاوران رابطه‌ی بین دین و مشاوره را درک نمی‌کنند. بسیاری از سوالات خاص دینی، مثلاً در زمینه‌ی اخلاقیات، امروزه به‌دفعات، در مشاوره تکرار می‌شوند. به قول وان دورزن اسمیت (۱۹۸۸) درمان‌جویان را باید کمک کرد تا نگرش جهانی و ارزش‌های خود را قبل از پیشروی بیشتر در کار درک کنند و بدانند که: «زندگی چیست؟ مرگ چیست؟ تاجه حد خود را مسئول زندگی و مفهوم آن می‌بینیم؟ و ...» اگر مشاوران نتوانند جواب این سوالات را در مورد خودشان بدهند چگونه می‌توانند مراجعان را یاری دهند؟

از آنجا که جامعه‌ی ما یک جامعه‌ی دینی شناخته می‌شود، و فرهنگ ایران با مبانی اسلامی عجین شده است، لذا تحقیقات در این زمینه، چه به صورت بنیادی و چه کاربردی، می‌تواند راهنمایی



● سایر اهداف این همایش عبارت‌اند از:

تلاش برای تبیین مبانی روان‌شناختی دین و فرهنگ
کمک به روشن شدن مفاهیم و چهارچوب‌های نظری حوزه‌ی میان‌رشته‌ای روان‌شناسی، دین و فرهنگ
تاکید بر اهمیت مبانی نظری و شفاف کردن تشابهات و اختلافات در رویکردهای موجود
بررسی نظریه‌ها، رویکردها و تحقیقات روان‌شناسی با ملاحظه‌ی جایگاه دین و عوامل فرهنگی
بررسی رویکردها و تحقیقات در روان‌شناسی دین و فرهنگ
بررسی تحقیقات و رویکردهای الهیاتی به روان‌شناسی مدرن و عوامل فرهنگی و دینی
کمک به تعریف چالش‌های نظری و تحقیقاتی در این حوزه و بررسی راهکارها
جلب نظر دانشجویان و استادان حوزه و دانشگاه به مباحث روان‌شناسی، فرهنگ و دین، و تحقیقات جدید در این زمینه
گسترش مشارکت پژوهشگران و علاقه‌مندان از رشته‌های مختلف در یک مکالمه‌ی سازنده‌ی میان‌رشته‌ای
ارائه‌ی اخبار و اطلاعات از فعالیت‌های داخلی و خارجی و رویکردهای نوین جهانی در این حوزه
کمک به فرهنگ‌سازی در زمینه‌ی تعامل مثبت روان‌شناسی، دین و فرهنگ
تلاش در شناسایی تشابهات و تفاوت‌های دین و فرهنگ از منظر روان‌شناسی
تلاش در تبیین مبانی روان‌شناختی باورهای دینی و فرهنگی مردم در جوامع مختلف
ارایه‌ی یافته‌های علمی و بازنندیشی در خصوص دانش
ترویج فرهنگ و تفکر علمی و ارتقای منزلت دانش و دانشمند در سطح جامعه
تبادل دانش و تجربه با تشکل‌ها و مراکز تخصصی

در سطوح دانشگاهی

تقویت روحیه‌ی کارجمعی، جلب مشارکت دانشجویان، استادان، مدیران و توسعه‌ی توانمندی‌های ارتباطی و مدیریتی اعضای انجمن
ارائه‌ی آخرین یافته‌های علمی و نظری اندیشمندان در زمینه‌ی مبانی نظری روان‌شناسی، مشاوره و دین
ارائه‌ی تجارب موفق مشاوران و روان‌درمانی در بخش مشاوره

ترویج فرهنگ مشاوره‌ی دینی

تبادل نظر بین مشاوران، استادان و مجامع دانشگاهی در راستای ترویج مشاوره‌ی دینی
ارائه‌ی دستاوردهای همایش به منظور به‌کارگیری در تصمیم‌گیری‌های دانشگاهی با هدف توسعه‌ی مشاوره در حوزه‌ی دین

همایش بر اساس دو محور با موضوعات زیر به صورت ملی با فراخوان مقاله برگزار خواهد شد.

۱- مبانی نظری روان‌شناسی، مشاوره و دین

- دین و نظریه‌های موجود در روان‌شناسی و مشاوره
- رویکردهای دینی به فرآیندهای روانی روان‌شناسی و مشاوره
- مفاهیم اصلی در روان‌شناسی و مشاوره با رویکرد دینی

• روان‌شناسی و مشاوره از دیدگاه دانشمندان اسلامی

- اهمیت و ضرورت استفاده از دین در رویکردهای روان‌شناسی و مشاوره

۲- مباحث کاربردی و مطالعات تطبیقی

روان‌شناسی، مشاوره و دین

- استفاده از عناصر دینی در روان‌شناسی و مشاوره (فردی، خانوادگی، گروهی، تحصیلی،

شغلی و ...)

• مباحث اخلاقی متشکل از عناصر دینی در رویکردهای روان‌شناسی و مشاوره

• تحقیقات در زمینه‌ی روان‌شناسی و مشاوره‌ی با رویکرد دینی در زمینه‌های خاص مثل اعتیاد، کودکان کار و خیابان و...

• بررسی پیامدهای استفاده از دین در روان‌شناسی و مشاوره

• استانداردهای حرفه‌ای روان‌شناسی و مشاوره با استفاده از عناصر دینی

• مطالعات تطبیقی در حوزه‌ی روان‌شناسی و مشاوره و دین

• ورزش، سلامت جسمانی و سلامت روان و بررسی نقش دین

• ویژگی‌های شخصیتی سالم در اشتغال سالم از منظر دین

• دین، معنویت، سلامت روان و سلامت اجتماعی

• معنویت، روابط بین فردی و رابطه‌ی زناشویی

• معنویت در مراکز و سازمان‌های دولتی، غیر دولتی، صنعتی و دانشگاهی

• آسیب‌شناسی معنویت در دهه‌ی جدید و نقش آن در مشاوره و روان‌درمانی

• جامعه‌شناسی دینی و معنویت

• جامعه‌ی سالم و خانواده‌ی اسلامی

• فرهنگ اسلامی و ایرانی در تربیت فرزند

• فرزندپروری اسلامی

• رویکرد بومی در تربیت و مشاوره

• سلامت روان روان‌شناسان و مشاوران از منظر دین. ■

نظرات استادان و صاحب نظران، بی شک در رشد و ارتقای «فصل تحول» اثر مثبت خود را نشان خواهد داد. ما به نوبه‌ی خود طرح این دیدگاه‌ها را ارج نهاده و از آن‌ها استقبال می‌کنیم. از همین روی بر خود فرض می‌دانیم از تمام کسانی که با فکر و قلم توانای خود دعوت ما را اجابت کرده‌اند سپاس‌گذاری و مراتب امتنان و قدردانی خود را نسبت به این بزرگواران ابراز کنیم. افراد ذیل از جمله‌ی استادانی هستند که پس از انتشار شماره‌ی دوم «فصل تحول» ما را از نظرات و الطاف خود بهره‌مند ساخته‌اند: دکتر بهروز پروانه، معاون پژوهشی و فناوری دانشگاه آزاد اسلامی خرم‌آباد؛ دکتر محمد نمازی، عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز؛ سرکار خانم دکتر مهوش رقیبی رییس دانشکده‌ی علوم تربیتی و روان‌شناسی دانشگاه سیستان و بلوچستان؛ دکتر اصغر دادخواه عضو هیئت علمی دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی؛ سرکار خانم دکتر فائزه عظیم‌زاده اردبیلی، معاون پژوهشی دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام) پردیس خواهران؛ سرکار خانم دکتر قدسیه سرخه‌ای (مهدوی)، رییس پردیس خواهران دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام)؛ دکتر عبدالامیر علامه، عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس؛ دکتر سیدعباس شجاع‌الساداتی، عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس؛ دکتر علی مرسلی، مدیرکل امور مجلس وزارت بهداشت.

فرم درخواست اشتراک

مشخصات مشترک

۱-۱ مشترک حقیقی

نام: نام خانوادگی: شغل: میزان تحصیلات: سن:

۲-۱ مشترک حقوقی

نام شرکت/سازمان/موسسه: نوع فعالیت: نام مدیرعامل/مسئول: نام گیرنده فصلنامه:

۲- نشانی کامل پستی مشترک

استان: شهر: نشانی:

کدپستی: Email: تلفن: داخلی: همراه:

۳- تعداد اشتراک و نوع ارسال

اشتراک یکساله (۴ شماره) پست عادی ۱۰۰۰۰۰ ریال پست سفارشی ۱۴۰۰۰۰ ریال تعداد نسخه از هر شماره

* اعضای هیات علمی و دانشجویان دوره‌ی دکتری می‌توانند با ۵۰ درصد تخفیف فصلنامه را دریافت نمایند

۴- شماره‌های پیشین درخواستی: شماره‌های ارسال گردد.

فصلنامه به آدرس مکانی صندوق پستی از شماره ارسال گردد.

۵- تمدید اشتراک: در صورت تغییر نکردن نشانی فقط شماره اشتراک را بنویسید: ()

فرم پر شده را به نشانی پستی و یا شماره فکس ماهنامه ارسال فرمایید.

نشانی: تهران- ضلع جنوب شرقی پل نصر دانشگاه تربیت مدرس- ساختمان علوم پایه - نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه - دفتر فصلنامه

تلفن: ۸۲۸۳۲۹۰ فکس: ۸۸۰۰۷۸۰ پست الکترونیک: info@fasletahavol.com

شماره اشتراک:

تاریخ وصول: / / ۱۳۹





مرکز مطالعات فرهنگ و اندیشه دینی دانشگاه تربیت مدرس



دانشگاه تربیت مدرس



مرکز مطالعات فرهنگ و اندیشه دینی دانشگاه تربیت مدرس

با هدف نشر مقالات علمی، در نظر دارد مجله

دانشگاه و اندیشه دینی

را که در آستانه اخذ درجه علمی پژوهشی است، حول محورهای ذیل منتشر کند.

لذا از کلیه استادان، دانشجویان و پژوهشگران علاقمند به حوزه

مطالعات دینی دعوت به عمل می آید با مراجعه به سایت

مرکز مطالعات فرهنگ و اندیشه دینی دانشگاه تربیت مدرس به آدرس:

www.modares.ac.ir/reu/ctr/RCTRC

و آگاهی از شرایط و ضوابط ارسال مقالات در این خصوص اقدام فرمایند.

محورهای ارائه مقالات:

مطالعات تطبیقی میان مباحث به روز و چالشی
علوم مختلف (مبانی، مسائل، روش ها و...) و دین (اسلام)

برای کسب اطلاعات بیشتر به سایت یاد شده مراجعه
و یا با شماره ۰۲۱-۸۲۸۸۴۶۱۴ تماس حاصل فرمایید.



تلفن: ۰۲۱-۸۲۸۸۴۶۱۴
پست الکترونیک: ctr@modares.ac.ir